



انتشارات دانشگاه اصفهان

۱۴۷

مجموعه مقالات

پنجمین گنگنه تحقیقات ایرانی
جلد اول

شامل ۱۴ مقاله

در زمینه ادب و فرهنگ ایران

به کوشش:
مرتضی تیموری

۱۳۵۴



اقتصادیات دانفکا. اصفهان

۱۶

مجموعه مقالات

پنجمین

کنفرانس

تحقیقات

ایروانی

جلد اول

۲۰	۲
۱۸	۲۰

یہا : ۲۰۰ ریال



کتابخانه ملی و اسناد ایران

مجموعه مقالات

پنجمین کنگره تحقیقات ایران

۱۱ تا ۱۶ شهریور ماه ۱۳۵۳

که توسط دانشگاه اصفهان

برگزار گردیده است



انتشارات دانشگاه اصفهان

۱۴۷

مجموعه مقالات

پنجمین کنفرانس تحقیقات ایرانی
جلد اول

شامل ۱۴ مقاله

در زمینه ادب و فرهنگ ایران

به کوشش:
مرتضی تیموری

۱۳۵۴

چاپ یک هزار نسخه از این کتاب در مرداد ماه ۱۳۵۴
در چاپخانه دانشگاه اصفهان به پایان رسید

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
شش	مقدمه
هشت	گزارش پنجمین کنفره تحقیقات ایرانی
۱	سخنان جناب آقای زاد استاندار اصفهان
	بیانات جناب آقای دکتر فرهنگ مهر ریاست دانشگاه پهلوی
۴	و رئیس چهارمین کنفره تحقیقات ایرانی
	بیانات جناب آقای دکتر قاسم معتمدی ریاست دانشگاه اصفهان
۱۰	و رئیس پنجمین کنفره تحقیقات ایرانی
۱۵	پیام ریاست دانشگاه تهران به پنجمین کنفره تحقیقات ایرانی
۱۸	پیام دانشگاه صنعتی آریامهر
۲۰	پیام دانشگاه آذرآباد کان
۲۳	پیام دانشگاه جندی شاپور
۲۵	پیام دانش سرای عالی
۲۶	پیام دانشگاه فردوسی
۲۸	بیان نامه پنجمین کنفره تحقیقات ایرانی
۳۵	برنامه مراسم افتتاح پنجمین کنفره تحقیقات ایرانی
۳۶	تاریخچه و هدف کنفره تحقیقات ایرانی

- ۳۹ اطلاعات کلی درباره پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی
- ۴۲ راهنمای شعبه‌های کنگره
- ۴۳ برنامه جلسات کنگره تحقیقات ایرانی
- ۵۵ فهرست اعضای کنگره

* * *

خطابه های عمومی

۹۳-۱۱۸

محمد محیط طباطبائی :

- ۶۳ سهم اصفهان در فرهنگ جهان
- احسان نراقی :
- ۹۲ ایران‌شناسی در رابطه با تمدن مغرب زمین
- مسعود فرزاد :

- ۱۰۸ روش علمی برای تصحیح متون

* * *

مقالات

۱۱۹-۳۲۹

عبدالرحمن عمادی :

- ۱۲۱ جشن آفریجکان اصفهان
- محمد تقی مصطفوی :
- ۱۵۲ فی بیوت اذن الله

- احمد اقتداری :
 ۱۶۰ تحقیقی دربارهٔ محل گور یعقوب لیث صفاری
- علی سامی :
 ۱۷۶ خط آرامی رایج در قلمرو شاهنشاهی هخامنشی
- عبدالعلی کارنک :
 ۱۹۲ اشاره‌یی به یادگارهای صفویه در تبریز
- تقی بینش :
 ۲۰۰ خدمات شاه عباس بزرگ به آستان قدس رضوی
- میرحمید مدنی :
 ۲۲۱ جامعهٔ ایران و ویژگیهایش پس از اسلام
- لئون میناسیان :
 ۲۴۱ اولین چاپخانه در ایران
- همام‌الدین همامی :
 ۲۴۷ رباط‌های شاه عباسی
- محمد کاظم آقابخشی :
 ۲۵۴ صفویه در دادگاه تاریخ
- علی باقرزاده (بقا) :
 ۳۱۹ طراز یزدی و نمونه‌هایی از شعر او

تلگرام معروضه به پیشگاه مبارک

اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر

از جانب آقای دکتر قاسم معتمدی

رئیس دانشگاه اصفهان

و رئیس پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی

بمناسبت

تشکیل کنگره مذکور در دانشگاه اصفهان

پیشگاه مبارك

اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر

نخستین کنگره تحقیقات ایرانی که با پیام حکیمانه
آن شاهنشاه بزرگ افتتاح یافت خوشبختانه در اجرای
نیات مقدسه ملوکانه همه ساله کار خود را در مراکز
علمی کشور دنبال نموده و امسال دانشگاه اصفهان افتخار
برگزاری پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی را از یازدهم
لغایت شانزدهم شهریورماه جاری یافته است . مراسم
افتتاح این کنگره صبح امروز بنام نامی آن شهریار
دانش پرور در تالار پهلوی دانشگاه اصفهان توسط استاندار
اصفهان انجام پذیرفت و بلافاصله شعب ده گانه آن با
شرکت بیش از دویست تن از دانشمندان و محققین ایرانی
و خارجی کار خود را آغاز نمودند .

جان ثار . دکتر قاسم معتمدی

مقدمه

باتقدیم سیاس صمیمانه بدانشمندان و محققین گرانمایه‌یی که در برگزاری پنجمین کنفرانس تحقیقات ایرانی دانشگاه اصفهان را با حضور خود در جلسات کنفرانس افتخار بخشیده، و شیفتگان فرهنگ و تاریخ و ادب و هنر ایران را از مقالات و محاورات ارزشمند خویش بهره‌ور ساختند، و در اجرای مفاد بیان‌نامه کنفرانس مذکور، ناظر بر حفظ سنت مطلوب چاپ و نشر مقاله‌های ارائه شده بوسیله دانشگاه برگزارکننده، اینک در کمال خوشوقتی نخستین جلد مجموعه مقالات پنجمین کنفرانس تحقیقات ایرانی که در دانشگاه اصفهان به چاپ رسیده همزمان با برگزاری ششمین اجلاس کنفرانس مزبور در دانشگاه تبریز برای استفاده همگان خاصه اصحاب دانش و پژوهش در دسترس قرار میگیرد.

برخود فرض میداند که یکبار دیگر توفیق کامل
همه دانشوران پژوهنده از جمله همکاران گرامی خود را
که در کنگره‌های پیشین و در این اجلاس به شرکت کرده‌اند
و در راه شناخت و شناساندن هر چه بیشتر فرهنگ و تمدن
سرزمین کهنسال ایران صرف مساعی و بذل همت میفرمایند
از درگاه ایزد توانا مسئلت نماید .

دکتر قاسم معتمدی

رئیس دانشگاه اصفهان

ورئیس پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی

گزارش پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی

پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی از تاریخ یازدهم تا شانزدهم شهریور ماه ۱۳۵۳، به مدت شش روز، در تالار پهلوی دانشگاه اصفهان تشکیل شد.

در این کنگره که به ده شعبه علمی تقسیم شده بود ۲۱۱ تن از دانشمندان و دانش‌پژوهان ایرانی و خارجی شرکت کرده بودند که ۲۰۱ تن از آنان محققان ایرانی و ۱۰ تن محققان خارجی بودند. همچنین تعدادی از دانشجویان دوره‌های فوق لیسانس و دکتری در جلسات کنگره شرکت داشتند. در شعبه‌های دهگانه کنگره بر روی هم ۱۳۵ خطابه ایراد گردید که از آن میان ۵ خطابه که جنبه کلی و عام داشت در جلسات عمومی قرائت گردید و با توجه به اینکه دانشگاه اصفهان از شرکت کنندگان در پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی درخواست کرده بود که در صورت امکان خطابه خود را در مورد سهم اصفهان در فرهنگ و تمدن ایران و بویژه تاریخ عصر صفویه تنظیم نمایند، مضامین چهل و هشت خطابه مربوط به اصفهان در دوران پادشاهان صفویه بود.

کنگرمه در ساعت ۹ بامداد روز دوشنبه یازدهم شهریور ماه ۱۳۵۳ با سخنران جناب آقای اکبرزاد استاندار اصفهان گشایش یافت، سپس جناب آقای دکتر پرویز نائل خانلری استاد دانشگاه تهران، رئیس فرهنگستان ادب و هنر ایران و دبیر کل بنیاد فرهنگ ایران سخنرانی مفصلی در باب ضرورت استمرار مطالعات و تحقیقات در رشته‌های مختلف ایران شناسی به منظور شناخت هر چه بهتر مقام

ایران در تاریخ فرهنگ و تمدن جهان ایراد کردند. آنگاه آقای دکتر عبدالباقی نواب استاد دانشگاه اصفهان و سرپرست دانشکده ادبیات و علوم انسانی نیز مطالبی در همین زمینه بیان داشتند و تشکیل کنکره تحقیقات ایرانی را نشانه علاقه روز افزون به مطالعات و تحقیقات ایرانی دانستند و اظهار امیدواری کردند که محققان ایرانی و غیرایرانی با این گرد هم آیی‌ها بتوانند نکاتی چند از نا شناخته های میراث عظیم تمدن و فرهنگ غنی و دیرپای ایران زمین را بهتر بشناسند و به جهانیان بشناسانند. پس از آن آقای ایرج افشار رئیس کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و دبیر ثابت کنکره تحقیقات ایرانی توضیحاتی در باره برنامه کنکره به اطلاع شرکت کنندگان در پنجمین کنکره تحقیقات ایرانی رسانیدند.

در ساعت ده و سی دقیقه بامداد کار علمی کنکره به ریاست جناب آقای دکتر پرویز ناتل خانلری آغاز گردید و نخست استاد سید محمد طباطبائی خطابه جامع و محققانه‌ی تحت عنوان « اصفهان در فرهنگ جهان » ایراد و سپس استاد سیدکریم امیری فیروزکوهی قصیده شیوا و غرای « اصفهان » خود را قرائت کردند و پس از آن دنباله جلسات بحث و گفتگوی علمی کنکره بمدت شش روز، طبق برنامه تنظیمی، ادامه یافت.

ساعت یازده بامداد روز شنبه شانزدهم شهریورماه ۱۳۵۳ جلسه عمومی اختتامی پنجمین کنکره تحقیقات ایرانی در تالار پهلوی دانشگاه اصفهان تشکیل گردید. در این جلسه رؤسای دانشگاه صنعتی آریامهر، دانشگاه پهلوی و دانشگاه اصفهان، که به مناسبت شرکت در هفتمین کنفرانس ارزشیابی انقلاب آموزشی در رامسر و شرفیابی به پیشگاه شاهنشاه آریامهر نتوانسته بودند در مراسم افتتاح پنجمین کنکره تحقیقات ایرانی شرکت نمایند، نیز

حضور داشتند . نخست جناب آقای دکتر سید حسین نصر نایب التولیه دانشگاه صنعتی آریامهر مطالبی در باره « آینده تحقیقات ایرانی » بیان داشتند و پس از آن جناب آقای دکتر فرهنگ مهر رئیس دانشگاه پهلوی و رئیس چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی سخنرانی مفصلی در همین زمینه ایراد کردند و آنگاه جناب آقای دکتر قاسم معتمدی رئیس دانشگاه اصفهان و رئیس پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی ضمن اظهار سپاسگزاری از عموم شرکت کنندگان در پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی سخنرانی مبسوطی ایراد نمودند و ضمن آن به نقش مراکز علمی و مجامع فرهنگی بویژه دانشمندان و محققان در شناختن و شناساندن راز دوام و بقای فرهنگ و تمدن ایران اشاره کردند و آرزو نمودند که « جامعه علمی ایران همواره در صف مقدم پژوهشهای بین المللی مربوط به فرهنگ و تمدن ایران قرار داشته باشد » . پس از سخنرانی رئیس دانشگاه اصفهان ، آقای ایرج افشار دبیر ثابت کنگره تحقیقات ایرانی بیان نامه پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی را قرائت کردند که مورد تصویب شرکت کنندگان در کنگره قرار گرفت .

اعضای شرکت کننده در پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی گذشته از حضور در جلسات بحث و گفتگوی علمی کنگره ، با امکاناتی که دانشگاه اصفهان با همکاری برخی از سازمانهای دولتی و ملی ، در اختیار آنان قرار داده بود موفق شدند ، در فرصتهای مناسب ، از آثار تاریخی کرانه های زیبای زاینده رود مانند مناره های گارو زیار و مسجد دشتی و برسیان و بقعه پیکر بکران و آثار باستانی شهر اصفهان و همچنین کارخانه ذوب آهن آریامهر و سد شاه عباس کبیر نیز دیدن نمایند از شرکت کنندگان در کنگره درخواست شده بود که پس از ایراد

سخنرانی مقاله خود را جهت چاپ به دبیرخانه پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی تحویل فرمایند. تعدادی از شرکت کنندگان چنین کردند و پس از ایرادخطابه، مقاله خود را به دبیرخانه موقت کنگره در اصفهان تحویل دادند، برخی نیز مدتی بعد مقاله خود را یا توسط دبیرخانه ثابت فرستادند و یا مستقیماً به دبیرخانه پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی ارسال داشتند و با توجه به اینکه در بیان نامه پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی توصیه شده بود که دانشگاه اصفهان مجموعه مقالات پنجمین کنگره را قبل از انعقاد کنگره ششم به چاپ برساند، در اجرای توصیه کنگره چاپ و انتشار مجموعه مقالات ارائه شده در پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی آغاز گردید.

مجموعه حاضر که جلد اول مجموعه مقالات پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی و در حدود یک سوم مقالاتی است که به دبیرخانه پنجمین کنگره واصل شده است شامل چهارده خطابه می باشد که چهار خطابه آن در جلسات عمومی و ده خطابه در شعبه های اختصاصی کنگره ایراد گردیده است، که با رعایت عین نوشته سخنرانان دانشمند و محققان ارجمند و به ترتیب تاریخی که به دبیرخانه پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی واصل گردیده است، به چاپ رسیده است و امیدوار است که بیاری خداوند بزرگ چاپ مجلدات دوم و سوم مجموعه مقالات پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی نیز، که شامل دیگر مقالات دانش پژوهان گرانمایه و محققان بلند پایه است، بزودی انجام پذیرد.

اکنون که بیاری ایزد بخشنده بخشایشگر و برائز علاقه مندی و توجهات خاص جناب آقای دکتر قاسم معتمدی ریاست محترم دانشگاه اصفهان جلد اول

مجموعه مقالات پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی انتشار می‌یابد وظیفه خود می‌داند که از دانشوران ارجمند و محققان دانشمند که اثری از آنان زینت بخش این مجموعه گردیده است تشکر و سپاسگزاری نماید و چنانچه خطا و لغزشی در چاپ مقالات آنها رخ داده باشد امیدوار است باسعه صدر و سماحت طبع، چنانچه شیوه کریمان و آزادگان است، برنگارنده ببخشایند.

پایان سخن، در چاپ مجموعه حاضر از راهنمایی های ارزنده دوست و همکار دانشمند ارجمند آقای ایرج افشار رئیس کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و دبیر ثابت کنگره تحقیقات ایرانی بهره فراوان برده‌ام که گزارد شکر صحبت و حق محبت ایشان را بر خود واجب می‌شمارم.

اصفهان - بیست و پنجم مرداد ماه ۱۳۵۴

مرتضی تیهوری

سخنان جناب آقای دکتر اکبر زاد

استاندار اصفهان

در جلسه افتتاحیه پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی

سنت کنگره تحقیقات ایرانی بر آن بوده است که رئیس کنگره قبلی ضمن گزارشی از گذشته رشته سخن و فعالیت را بر رئیس کنگره بعدی واگذار می کرد ، ولی چون انعقاد پنجمین کنگره بابرگزاری کنفرانس انقلاب آموزشی ایران تقارن یافت و رؤسای دانشگاهها در همین روز در رامسر به پیشگاه شاهنشاه آریامهر شریفاب خواهند بود لذا این وظیفه که عرض چند کلمه در باب این کنگره باشد به عهده اینجانب محول شد و اینک بدینوسیله با یادآوری از جناب آقای دکتر قاسم معتمدی رئیس دانشگاه اصفهان که ریاست این کنگره را بر عهده دارند مراتب تشکر ایشان را از حضور شرکت کنندگان در این کنگره اعلام و به اطلاع می رساند که جناب آقای دکتر فرهنگ مهر نیز که ریاست چهارمین کنگره را بر عهده داشتند در مراسم اختتام کنگره حضور خواهند داشت .

کنگروه تحقیقات ایرانی که پنج سال پیش به ابتکار دانشگاه تهران با پیام مهم شاهنشاه آریامهر آغاز شد در طول حیات خود از جمله کنگره هایی بوده است که در راه شناساندن فرهنگ ملی و آثار تاریخی کشور ما گامهای استواری بر داشته است .

شرکت کنندگان در این کنگره همه از دانشمندان و ایران شناسان

بود و هر يك به سهم خود مطالبی ارائه کرده اند که بدان وسیله طبعاً گوشه هایی از تاریخ و گذشته کشور ما را روشن ساخته و موجب شده اند که تحقیقات مربوط به ایران پیشرفت کند. مسلم است در عصری که دانشمندان سرشناس خارجی دارای اجتماعات علمی برای معرفی تحقیقات خود می باشند و کنگره های شرق شناسی و مجامع اختصاصی برای سرزمینهای خاوری بطور منظم تشکیل می شود، ممالك شرقی نیز باید با تشکیل کنگره ها و کنفرانسها ثمرات و نتایج تحقیقات دانشمندان و محققان خود را به جامعه علمی جهان بشناسانند و این خدمتی است که اکنون کنگره تحقیقات ایرانی بر عهده دارد.

تشکیل پنجمین کنگره بدعوت دانشگاه اصفهان و در شهر اصفهان مایه بسی مسرت است. این شهر در طول تاریخ کشور ایران از جهات مختلف فرهنگی و اجتماعی، صنعتی و هنری از شهرهای نامی و سزاوار فخر بوده است و بطوری که در برنامه ملاحظه گردید استاد محیط طباطبایی تحت عنوان "اصفهان در فرهنگ جهان"، چنین مطلب را موضوع سخنان خود قرار داده اند و ما را مستفیض خواهند فرمود. موجب خوشوقتی است که در باب مسائل اختصاصی مربوط به اصفهان نیز عده یی از شرکت کنندگان تحقیقاتی چند عرضه خواهند داشت و تردید نیست که این مطالب بطور مجموع موجب شناسایی بهتر اصفهان و آشنایی بیشتر کلیه خدمتگزاران شهر اصفهان خواهد بود.

شهر اصفهان مجموعه یی است از تاریخ و هنر گذشته که در عهد سلطنت اعلیحضرت همایون محمد رضا پهلوی شاهنشاه آریامهر از بهترین امکانات پیشرفت بر خور داری داشته و با ایجاد دانشگاه اصفهان و دانشگاه آریامهر و تأسیس کارخانه

ذوب آهن و صنایع دیگر مرکزیت علمی و صنعتی یافته و آینده‌یی روشن در پیش دارد و اکنون هم با توجهی که تحت عنایت علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران در بازسازی شهر و نمایان ساختن آثار تاریخی آن می شود روزهای درخشانی را در پیش خواهد داشت .

امیدوارم دوران اقامت شرکت کنندگان در این کنفرانس با خوشی و سعادت همراه باشد و با توفیق کامل کنفرانس کار خود را به پایان برساند و دانشمندان گرامی که میهمانان عزیز و در حقیقت خود صاحب خانه هستند با یادگارهای دلپذیری از اصفهان بشهرهای خود مراجعت فرمایند .

بیانات جناب آقای دکتر فرهنگ مهر

ریاست دانشگاه پهلوی

و رئیس چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی در جلسه اختتامیه کنگره

سر افرازم که در آخرین جلسه پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی بنام يك علاقه‌مند و آفرین گو شرکت کنم، بنام رئیس چهارمین کنگره سخن گویم و از خرمن فضل دانشمندان و پژوهشگران و ایران شناسانی که در این کنگره کوشیده اند تا با مقالات تحقیقی خود روشنگر افقهای تیره و زوایای نا شناخته تاریخ و فرهنگ ما باشند توشه بر گیرم.

در چهارمین کنگره ناظر و شاهد مساعی و کوششهای گرانقدر پژوهشگران عالی مقدار بودم و از مقالاتی که در رشته‌های گوناگون تحقیقات ایرانی ارائه گردید بهره‌وافی گرفتم. نکته جالب و درخور امعان نظر شور و ذوقی بود که در آن کنگره با ارائه مقالات تحقیقی همراه بود و نشان می‌داد که تا چه اندازه ایرانی بگذشته خود افتخار می‌کند.

واقعاً جای آن دارد که بگذشته خود بیالیم و از ثمرات افکار بزرگان و نوابغ علم و ادب خویش برای آینده بهتر بهره‌مستوفی بگیریم و ماترك ملی خود را غنی‌تر از آنچه بدست ما رسیده است بفرزندان و نسل آینده بامانت بسپاریم، بمیراثی که با هزاران خون‌دلو فداکاری و جهد مستمر نیاکان ما فراهم آمده واقف آییم. قدر آنرا بشناسیم و چون گوهری گرانبها جوانان کشور را بمعرفت و سیانت آن تحریض نماییم.

خوشوقتم که دانشگاه پهلوی توفیق یافت تا این مقالات را در دو مجلد چاپ و همزمان بابرگزاری این کنفرانس منتشر سازد و در اختیار علاقه‌مندان قرار دهد .

غناى فرهنگى و گسترش تمدن قوم ایرانى بحدى عظیم است که ایجاب مى‌کند دانشمندان و صاحب‌نظران وجوه مختلف این فرهنگ پر توان را مداوماً از دیدگاه‌های مختلف مورد بررسی و بحث و مذاقه قرار دهند و ارزشهای فراوان آنرا بشناسند و بشناسانند .

لازم بتذکر نیست که بشریت تا چه حد مدیون ایران و تمدن ایرانى است . در باره شناسایی چنین تمدنى با آن همه دانشمندان بزرگ و مردان سترگ هر قدر بذل مساعى گردد و هر مقدار مجاهدت بکار رود باز کم است از این رو است که امیدوارم هر روز کارهای ارزنده‌تری در زمینه تحقیقات ایرانى عرضه شود و این تمدن کهنسال آنطور که شایسته است بجهانیان شناسانده گردد . مخصوصاً جوانان و نوخاستگانی که آینده ایران بطرز تفکر آنها بستگی دارد بهتر بـمـآثر و مفاخر مرزو بوم خویش آگاه گردند و با سربلندی و سرفرازی از آن یاد نمایند . آنچه بشر کنونی بدان نیاز دارد جبران کمبودهای روحی و تنویر افقهای تیره روانی است که بطور قطع جز در پناه حکمتی متعالی و ادبیاتی که از غنای سرشار برخوردار باشد میسر نیست .

انسان سرگردان و بی‌چهره معاصر ، اگر جبین باستان حکمتی متعالی نساید با چه نیرویی باین همه بی‌سروسامانی ، سامان تواند داد و با چه شانه‌یی در زیر بار سنگین ابتلائات کنونی تاب خواهد آورد .

اگر مکتب عرفان و تهذیب نفس که عرفا و اندیشمندان بلند پایه این کشور

بنیان آنرا نهاده اند بفریاد اجتماع کنونی نرسد کدام ملان و مفری می تواند بشر را نجات دهد و مرحمی بر دردهای روانگاه او باشد .

فلسفه ایرانی و راه و روشی که مردان این سرزمین برای نیل به اهداف عالیه برگزیده اند باید برای نسل حاضر روشن گردد .

در تاریخ کهن سال کشور ایران با آن همه نشیب و فراز تنها يك فروغ ، همیشه متجلی است و آن چهره تابناك ایران نیاکان ما با کلیه مختصات نژادی است . فرهنگ ایرانی سند بزرگی و شکوه جاودانی ما است . پاسداری میراث نیاکان ما که بارنج و مجاهده فراوان فراهم آمده وظیفه دشواری است که بر دوش نسل حاضر نهاده شده است ، باید بآن بنازیم ، بآن عشق بورزیم و هرگز پیوند خویش را با آن نکسلیم و با غرور و افتخار از آن یاد کنیم .

در سراسر ادبیات ما همه سخن از مردانگی ، مروت ، دانش و فضیلت است و تجلی چشمگیر این صفات را می توان در ناصیه مردم این اقلیم یافت .

در مکتب عرفان و فلسفه ایرانی هیچگاه دانش و معرفت از فضیلت و تقوی جدا نیست ، پژوهش و دانش همواره مقدمه سیر مراحل کمال نفسانی بوده است .

دانش پژوهان و اساتید مدارس نظامیه بغداد ، اصفهان ، نیشابور و هرات اکثراً همانقدر که در علم و دانش مقامی شامخ داشته اند مرحله پیمای مراحل کمالات معنوی نیز بوده اند ، معرفت خود را در خدمت مال و خواسته نمی آوردند و هیچگاه علو روح را زبون درم و دینار نمی کردند .

جمعیت اخوان الصفا با آنهمه رسایل ذیقیمتی که بیادگار گذاشتند هرگز نام خویش را آشکار نساختند تا همه در گمنامی زیستند و با تصانیف گرانقدر

خود خدمات ذیقیمتی بجامعه بشری نمودند .

چهره‌هایی چون فردوسی و حافظ و مولوی و محمد غزالی همیشه در آینه زمان خواهند درخشید و سر تعظیم جهانیان را در پیشگاه خویش فرو خواهند آورد . شاهنامه یا احیاء العلوم و... هرگز بخاطر درم و خواسته به وجود نیامدند ، بلکه کارهای بزرگ همواره بسائقه اندیشه‌های عالی و هدفهای انسانی تکوین یافته است . تمدن ایرانی با آن درخشندگی و جلا همواره رنگی خاص داشته ، شکوهمندی آن تمدنهای دیگر را در سیطره نفوذ خویش در آورده است . پیراستن تمدن جوامع دیگر و توجیه بطرفی که بکمال معنوی خاتمه یابد از مختصات نژادی مردم این آب و خاک است .

قدرت عظیم ایرانی در همرنگ ساختن ییکانگان با خویش یکی از شکفت انگیز ترین پدیده‌های تاریخ جهان است ، در پهنه گیتی هیچ مردمی اینقدر قائم بخود نبوده و این اندازه کوشش برای حراست مواریث ملی و سنن قومی خویش نداشته است .

مقدونیان و اعراب با هجوم خود و ترکان غز و مغولان با تسلط دامنه‌دار خویش هرگز صفات ایرانی را دگرگون نساختند و معنأ بر ایران پیروز نشدند بلکه در اندک مدتی مقهور تمدن و دانش مردم این کشور شده و خواه و نا خواه آداب و سنن ایرانیان را پذیرفته و هویتی تازه یافتند .

راز بقای ملت ما ، سنن ما ، هنر و ادب ما و همچنین صفات نژادی است که طی هزاران سال پرداخته شده ، استواری و رنگ گرفته است و برماست که بیش از هر امر بدان بیالیم ، ارتباط جامعه و تمدن کنونی را با آن نکسلیم و

پاسداری میراث نیاکان خود را با شایستگی بر عهده بگیریم .
 خوشبختانه کنکرة تحقیقات ایرانی در سالهای گذشته در انجام این رسالت
 مهم ، کار آیی و شایستگی خود را به نیکی نشان داده است و بهمین دلیل اکنون
 از موقعیتی ممتاز در مجامع علمی و ادبی برخوردار است .
 برگزاری پنجمین کنکرة ، در شهر تاریخی اصفهان خود باعث شادمانی
 فراوان است . شهر اصفهان از دیر باز جلوه گاه هنر شرق و در ۳۰ سال اخیر
 بیش از پیش رفتهای شگرف صنعتی مغرب زمین در سر زمین ایران بوده است .
 این شهر کهن گنجینه ذوق و هنر سلیم ایرانی در ادوار گذشته و شاهی
 بر نبوغ ایرانی در فراگیری پیشرفته ترین روشهای تکنولوژی عصر حاضر است .
 اصفهان از قرن نهم باین طرف معمارانی چیره دست چون استاد علی اکبر
 و استاد شجاع معماران مسجد شاه ، استاد محمد رضا بنای مسجد شیخ لطف الله ،
 استاد یوسف و استاد شمس الدین معمار و تزیینگر مسجد جامع ، استاد شمس الدین محمد
 استاد حسین و استاد محمد بن غدیر معماران سردر مسجد قطیبه ، بقعه هارون ولایت و
 ساختمان درب امام و هنرمندانی چون : باباشاه ، ابوتراب عبدالجبار ، جواهر رستم ،
 زین العابدین اشرف الکتاب ، رضای پرتو و سید علی اکبر گلستانه استادان خط
 نسخ و نستعلیق و استاد محمود منبت کار ، فلاسفه ، فقها و دانشمندان بزرگی چون
 محمد باقر مجلسی ، صفی علیشاه ، شیخ محمد حسن نجفی که اصلش اصفهانی بوده ،
 آقا محمد رضا قمشه یی ، میرزا ابوالحسن جلوه و میرزا نصیر اصفهانی پزشک
 کریم خان زند که در حکمت و ریاضیات و فلسفه و طبیعیات نظری داشته و
 بالاخره شعرا یی چون : جمال الدین عبدالرزاق ، کمال الدین اسمعیل ، صائب ،

حکیم شفایی، هاتف،، نشاط را در خود پرورده است و امروز هم بداشتن
فرزندان عالم و هنرمندی که در گسترش فرهنگ و ادب ایران کوشا هستند بخودمی‌بالد.
اصفهان برای همه یاد آور مردمی سخت کوش، هنرمند، پرحوصله
و صاحب استعدادی ستایش انگیز در علم و ادب و هنر است و همین ویژگی -
هاست که نام «اصفهان نصف جهان» را برای جهانیان بسیار آشنا ساخته است.
و باز بدلیل همین خصوصیات است که در دوره معاصر نیز این شهر تاریخی در عین
پاسداری اصالت فرهنگی گذشته با شناخت ضرورت زمانی تحت رهبری خردمندان
شاهنشاه آریامهر بصورت یکی از قطب های مهم صنعتی و اقتصادی ایران متحول
و پیشرو امروز متجلی شده است.

بدین ترتیب شرکت کنندگان در کنگره پنجم تحقیقات ایرانی گذشته
پرافتخار و دوران شکوفای حاضر ایران را در اصفهان یکجا و در کنار هم جلوه گر
می بینند و این نکته باین کنگره ویژگی مشخص می بخشد.

اطمینان دارم با توشه‌یی که در این کنگره اندوخته‌ایم خواهیم توانست
با گامهای استوارتر بسوی آینده پیش رویم و در شناخت و شناساندن فرهنگ
غنی خود بیش از پیش کوشا بوده و در راه تضمین سر بلندی و سرافرازی جاودانی
ایران از طریق حراست میراث فرهنگی آن مجاهدت نماییم. توفیق روز افزون
کنگره تحقیقات ایرانی را از خدای بزرگ خواستارم.

بیانات جناب آقای دکتر قاسم معتمدی ریاست دانشگاه اصفهان
و رئیس پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی در جلسه اختتامیه کنگره

استادان عزیز ، میهمانان گرامی

با اظهار تشکر از جناب آقای دکتر نصر نایب التولیه دانشگاه صنعتی آریامهر
و جناب آقای دکتر فرهنگ مهر رئیس ارجمند دانشگاه پهلوی که با حضور و بیانات
شیوای خود جلسه عمومی اختتامی پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی را رونق
بخشیدند ، لازم میدانم قبل از بیان هر مطلب دیگر از جناب آقای زاد استاندار
استان اصفهان که در غیاب و بنابتنقاضی اینجانب کنگره حاضر را افتتاح فرمودند ،
سپاسگزاری نمایم .

اگر بسبب تقارن برگزاری این کنگره ، با تشکیل هفتمین کنفرانس
ارزشیابی انقلاب آموزشی در رامسر و وجوب تشریف به پیشگاه مبارك شاهنشاه
آریامهر ، نتوانستم از آغاز پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی در جلسات آن
شرکت جسته و از محضر فضلا و دانشمندان نامی عضو کنگره درك فیض نمایم ،
خوشوقتم که در آخرین روزهای کنگره ، این توفیق را بدست آورده و از دیدار
و گفتار ایشان بهره مند شدم .

غیبت در نخستین روزهای کنگره مانع آن نبود که در جریان برگزاری قرار
گیرم ، و تا جاییکه اطلاع دارم ، مطالبی جامع و مباحثی جالب ، براساس تحقیقات
تازه فضایی گرانقدر ، در شعب نه گانه آن عرضه گردید ، و اطلاعات نوینی در زمینه
تحقیقات ایرانی ، از دیدگاههای اصیل و از جنبه های مختلف مبادله شد ، و
این همان نتیجه و هدف عالی است که توسعه و ادامه کار کنگره را تأیید و تأکید

می‌نماید ، و دور اندیشی و آینده نگری شاهنشاه بزرگ و دانش پرور ما را بیش از پیش به ثبوت می‌رساند .

معظم له در پایان پیام حکیمانه خویش به نخستین کنگره تحقیقات ایرانی که در سال ۱۳۴۹ در دانشگاه تهران تشکیل شد فرمودند :

«لازم است دانشگاه‌ها و مراکز فرهنگی و تحقیقی کشور در آینده با همکاری و همفکری دایمی این اجتماعات را هر چند یکبار ادامه دهند تا بتوانند بطور منظم ، آخرین نتایج مطالعات و بررسیها و پژوهشهای خود را در رشته‌های مربوط به تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران ، با اطلاع یکدیگر ، و با اطلاع سایر مراجع ایران شناسی جهان برسانند ،» .

دانشگاه اصفهان ، اینک مسرور و مباهی است که در اجرای اوامر ارشادی شاهنشاه معظم ، برگزاری پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی را عهده دار شده و پذیرای مقدم گرامی دانشمندان ایران شناسی بوده است .

اگرچه هدفهای متعالی بسیاری از تشکیل اینگونه مجامع در جهت شناخت هر چه بیشتر تاریخ و تمدن و فرهنگ گذشته و حال ایران مورد نظر میباشد ، و تاکنون نیز نتایج ارزنده در معیاری قابل ملاحظه حاصل شده است ، اما بنظر اینجانب مهمترین نتایجی که از توسعه و استمرار تشکیل این کنگره باید بدست آید ، حفظ پیوند نسل جوان کشور با میراث گرانبها و سرشار از غنای گذشتگان است ، زیرا سربقای ملیت ، و راز دوام قومیت ما ، بهمین پیوند مستمر و تحکیم رشته‌ها و مبانی آن ، بستگی تام و مستقیم دارد .

باتوجه به این نکته حساس و خطیر ، میزان مسئولیت مراکز علمی و مجامع فرهنگی ، بویژه دانشمندان و محققانی که عهده دار تعلیم و پرورش فکری و روحی

جوانان و نوباوگان مملکت می‌باشند کاملاً محسوس و روشن می‌گردد ، و براساس چنین مسئولیتی است که باید با تمام نیرو و بکار گرفتن همت و اندیشه خود کاوشگر زوایای تاریک و ناشناخته در پهنه فرهنگ و تمدن کهن و اصیل ایران باشند ، و با حربه دانش و پژوهش و بررسی مداوم رازهای نهفته استیلای فرهنگ و تمدن ایران بزرگ بر جهان باستان را بشناسند و بایرانیان و جهانیان بشناسانند .

اقدام به تأسیس مرکز صفویه شناسی در دانشگاه اصفهان در انجام همین منظور می‌باشد ، زیرا چنانکه استحضار دارید دوران پر شکوه صفوی به ایجاد يك حکومت مرکزی در ایران و یکپارچگی این کشور بار دیگر تحقق بخشید و در این دوران ، هنر و فرهنگ و بسیاری از آداب و رسوم ملی رواج و رونق یافت و آثار عظیم و ارزنده در زمینه های مختلف بوجود آمد و چون شهر اصفهان پایتخت اکثر سلاطین صفوی و مورد توجه خاص بوده از اینر و مجموعه بی‌بی نظیر از آثار مورد اشاره را در برگرفت که اینک برای ایران شناسی و تحقیقات ایرانی از منابع بسیار غنی بشمار می‌رود و مرکز صفویه شناسی دانشگاه اصفهان امید دارد که با استفاده از چنین منبعی به روشن ساختن بسیاری از نکات تمدن و فرهنگ کهن ایران توفیق یابد .

فرهنگ و تمدن جدید ایران که اینک بدون تردید همانند تمدن و فرهنگ بسیاری از ملل دیگر تحت تأثیر پیشرفت شتابزاده علوم و بخصوص صنعت و تکنولوژی می‌باشد و الزاماً بانوخواهی‌ها و نوآوریها مواجه است ، نه تنها نباید موجب قطع پیوند و ارتباط بامیراث گذشتگان گردد ، بلکه لازم است آنچه را که از تمدن پیشرفته غرب دریافت می‌دارد بادستمایه‌هایی که از تمدن و فرهنگ کهن این سرزمین سرچشمه می‌گیرد ، در هم آمیخته و در شرایط اقلیمی و اجتماعی خود ادغام نماید .

خوشبختانه نهضت عظیم ملی و جهانی در زمینه ایران‌شناسی و تحقیقات ایرانی در سالهای اخیر، که تشکیل و ادامه این کنگرس یکی از مظاهر آنست چنین نویدی را میدهد، و لذا امید می‌رود که در پرتو عنایت و توجه خاصی که رهبر اندیشمند مملکت نسبت باین مسئله مبذول می‌فرمایند، با کوشش و پیگیری شما دانشمندان گرانمایه، و پژوهشگران جوان و تازه نفس، در راه باز شناسی ایران بزرگ، مجد و عظمت باستانی باین مرز و بوم باز گردد و یکبار دیگر میهن ما مهد فرهنگ و تمدن جهان محسوب شود و مرکزیت دیرین خود را باز یابد.

در چنین فرصتی شایسته می‌دانم که مراتب سپاس صمیمانه خود و دانشگاهیان اصفهان را بعموم فضلا و ادبا و محققین ارجمندی که با شوق و علاقه محسوس، از مراکز علمی و فرهنگی و از نقاط مختلف کشور در این کنگرس شرکت فرمودند، و همچنین به همکاران عالیقدر خود، روسای دانشگاههای کشور که با ارسال پیام پنجمین کنگرس تحقیقات ایرانی را مورد تأیید و ترغیب قرار دادند، تقدیم بدارم و موفقیت همگان را از خداوند بزرگ مسئلت نمایم.

از همکاران عزیزی که بمنوان اعضاء کمیته اجرایی پنجمین کنگرس تحقیقات ایرانی به سرپرستی همکار گرامیم آقای فضل‌الله حکمت‌یار معاون این دانشگاه و با هدایت و ارشاد دانشمند ارجمند، آقای ایرج افشار دبیر ثابت کنگرس، کلیه خدمات اجرایی را بعهده گرفته و صمیمانه و در حد توانایی خویش بانجام رسانیده‌اند و همچنین از کمیته بانوان دانشگاه و دانشجویان راهنما و همه افرادی که هر يك بنحوی عهده دار وظیفه و خدمتی بوده‌اند، با تقدیر از زحمات آنان، صمیمانه تشکر می‌نمایم.

برای حسن ختام ، از پیام و کلام مبارك شاهنشاه آریا مهر الهام گرفته و
آرزو می‌نمایم که جامعه علمی ایران همواره در صف مقدم پژوهشهای بین‌المللی
مربوط به فرهنگ و تمدن ایران قرار داشته باشد ، و دانشمندان ایرانی هر بار
با توشه علمی غنی تری درکنگره‌های آینده جهانی ایران‌شناسان شرکت ورزند .

پیام جناب آقای دکتر هوشنگ نهاوندی ریاست دانشگاه تهران

به پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی

تشکیل پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی، به دعوت و سعی دانشگاه اصفهان موجب کمال مسرت و خوشوقتی دانشگاه تهران و شخص اینجانب است. این ابتکار پر ثمر را صمیمانه به رئیس ارجمند و همکاران دانشمند دانشگاه اصفهان تبریک می گویم. برگزاری منظم این کنگره، که اکنون پنج سال از تشکیل نخستین اجلاس آن به ابتکار و دعوت دانشگاه تهران می گذرد، بسیار نوید بخش است و نشانی است از آنکه تحقیقات ایرانی همه سال روبه پیشرفت بوده و بر تعداد محققان این رشته افزوده شده است.

تردید نیست که مطالعه و تحقیق در تاریخ و فرهنگ ملی ما از نخستین و مهمترین وظیفه های دانشگاهی در زمینه پژوهشهای علمی است، و از واجبات است که هر ملتی خود را چنانکه بوده و چنانکه هست بشناسد و با عرضه کردن تحقیقات حقیقی و بی تعصب، دیگران را نیز به احوال خود آشنا کند. این همان نکته بسیار مهمی است که به ارشاد اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریا مهر در اصول انقلاب آموزشی کشور برای باز شناسی و باز نمایی موارث فرهنگی ملی گنجانیده شده و دانشگاهها توجه اساسی بر آن معطوف داشته اند. جای تردید نیست که شناسایی تاریخ و فرهنگ و تمدن و ادبیات ایرانی یکی از عوامل اصلی تحکیم وحدت ملی و حفظ و صیانت میهن است.

برای دانشگاه تهران مسلم است که مجامع و مراکز و انجمنهایی که در سالهای اخیر برای رشته های مختلف فرهنگ و تمدن و زبان تأسیس شده است، با همکاری

هیأت علمی دانشگاهها و برآمدگان از دانشگاهها و نیز دانش پژوهان و ادیبانی که در شهرهای مختلف به تحقیقات ایرانی می پردازند، خدمات مهمی را در راه مقصود مذکور در فوق انجام خواهند داد؛ و از واقعیات است که اشتراک دانشمندان و محققان آن مراکز و دانشگاهیان در چنین کنکرها به وسیله تبادل افکار و آشنا شدن به تحقیقات یکدیگر از راههای وصول به مقصود خواهد بود.

دانشگاه تهران همیشه آماده همکاری و همراهی در برآوردن این نوع مقاصد و تحقق این هدفهای ارزنده بوده است و سرافراز است که کنکرها، تحقیقات ایرانی و وظیفه اداره امور دبیرخانه ثابت آن را برعهده یکی از واحدهای این دانشگاه گذاردند و در صورتی که توانسته باشد از این طریق کمکی به منظور نموده باشد مفتخر است.

دانشگاه تهران چاپ جلد دوم مجموعه خطابه های ایراد شده در نخستین کنکرة تحقیقات ایرانی را آغاز کرده و امیدوار است که تا پایان سال کنونی آنرا به محضر استادان ادب و فرهنگ تقدیم دارد و از اینکه مدتی نسبتاً دراز در انتشار آن تعویق حاصل شد عذر خواه است.

از فعالیت هایی که دانشگاه تهران در سال کنونی در زمینه ایران شناسی برعهده دارد برگزاری مجلس بزرگداشت ابونصر فارابی است که از دوازدهم تا چهاردهم بهمن ماه در دانشگاه تهران برگزار خواهد شد و امید است که کلیه دانشگاهها نمایندگان خود را برای شرکت در این مجمع مهم علمی اعزام دارند و دانشمندان و استادان دیگر حکمت اسلامی نیز ما را از همکاریهای ارزنده خود برخوردار کنند.

در خاتمه وظیفه خود می دانم گرمترین دروهای دانشگاه تهران را به

دانشگاه اصفهان که در ظرف چند سال اخیر از هر حیث پیشرفت و توسعه داشته و نمونه کامل اجرای دقیق منشور انقلاب آموزشی و اوامر رهبر مملکت در زمینه آن بشمار می رود ، تقدیم دارم و برای همکاران این دانشگاه آرزوی موفقیت بیشتر می کنم .

توفیق شرکت کنندگان گرامی پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی را خواستارم .

رئیس دانشگاه تهران

پیام جناب آقای دکتر سید حسین نصر
نیابت تولیت عظمای دانشگاه صنعتی آریامهر
به پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی

دانشمندان گرامی

اعضای محترم کنگره تحقیقات ایرانی

دانشگاه صنعتی آریامهر تشکیل پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی را تبریک می‌گوید و توفیق دانشگاه اصفهان را در برگزاری آن کنگره آرزومند است. جای خوشوقتی است که توجهی خاص به معارفی که به این سرزمین تعلق دارد در حال حاضر در میان دانشمندان و اعضای هیأت‌های آموزشی دانشگاه‌های کشور گسترش یافته است. در حقیقت دوام و قوام کنگره تحقیقات ایرانی در طی پنج سال متوالی و اقبال و استقبال صاحب نظران از این کنگره گواه آگاهی متفکران جامعه ایرانی از اهمیت فرهنگ ایرانی است.

مسلم است که روزگاری که در بسیاری از محافل تنها فرهنگ و تمدن غربی به عنوان فرهنگ و تمدن به معنی مطلق کلمه اعتبار می‌شد گذشته است.

اینک تردید نیست که هر قوم و ملت باید آینده خویش را با آگاهی از گذشته و بصیرت به اوضاع زمان حال خویش طرح ریزی کند و تقلید کورکورانه از آنچه دیگران به عنوان راه حل مسائل خاص خویش برگزیده‌اند نشانه از خود بیگانگی است و جز نابسامانی و سردرگمی حاصلی نخواهد داشت.

دانشگاه صنعتی آریامهر در عین حال که کوشش می‌کند زمینه مساعدی برای پیدایش تحقیقات علمی و تربیت متخصصان صنعتی بوجود آورد، سعی دارد

از توجه به فرهنگ اصیل ایرانی غافل نماند و با توسعهٔ موزون و هماهنگ بخشهای صنعتی و فرهنگی محیطی فراهم آورد که دانشجویان این دانشگاه به تدریج بدانند که علم و صنعت جدید را باید برای حل مسائل جامعه‌ی به خدمت گرفت که فرهنگی زنده و اصیل دارد و هرگونه راه حلی که بدون توجه به چنان فرهنگی عرضه شود یا خود محکوم به شکست است یا اینکه به آن فرهنگ شکستی وارد می‌سازد.

ناهماهنگی تکنولوژی و فرهنگ در جامعهٔ امروزی مغرب زمین و نیز در جامعهٔ کنونی ایران مشکل بزرگی است که کنگرهٔ تحقیقات ایرانی می‌تواند در حل آن سهم مهمی داشته باشد.

امید است دبیرخانهٔ کنگره و اعضاء محترم آن در سالهای آینده به این مسأله توجه بیشتری معطوف دارند.

پیام دانشگاه آذر آبادگان
بمناسبت برگزاری پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی

در این عصر خجسته از تاریخ ایران که ملت ما در پرتو انقلاب شاه و مردم، با گامهای استوار و سریع، در راه سر فرازی و افتخار، بسوی آینده پر مجد و عظمت حرکت می کند جای نهایت خوشوقتی است که ایران شناسان عالیقدر در کنگره یی گرد هم آمده اند تا با ارائه تحقیقات و تبصرات ارزنده خود، نقاط عطف و آستانه تحول فرازاها و نشیب های تاریخ ایران را بررسی کنند تا ضمن اینکه نسل حاضر و آیندگان را در جریان تجربه ها و رویدادهای تلخ و شیرین گذشته قرار می دهند، تاریخ را از دوباره کاری بر حذر دارند.

همچنین این فرزندان دانش و معارف انسانی مجلس کرده اند تا بموازات تشریح فرهنگ دوره انقلاب - بیاری نیروی اشراف و آئینده نگری - دور نمای فرهنگ فخیم « دوران تمدن بزرگ » را ترسیم و خط سیر روند فرهنگ اصیل ایرانی را که عامل دوام و بقای ملیت ما در قرون و اعصار بوده - در گذشته و حال و آئینده تعیین کنند.

آنچه بر اهمیت این کنگره می افزاید - خط هشی و برنامه کار آن است که با ابتکاری آگاهانه و واقع بینانه - امر خطیر ایران شناسی را بطور منطقی - از صورت کلاسیک و سنتی آن بیرون آورده و شکل پر تحرك و سازنده تری بآن بخشیده است. بدین ترتیب متولیان دانشمند کنگره با تنظیم برنامه یی وسیع و همه جانبه در صدد هماهنگ ساختن هر چه بیشتر تحقیقات ایرانی بانیازهای روز افزون جامعه انقلابی ایران بر آمده اند.

از فراهم آمدن چنین مجمع باشکوهی سود می‌جویم - از طرف خود و اعضای هیأت علمی و دانشجویان دانشگاه آذر آبادگان برگزاری پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی را بریاست محترم کنگره و اعضای دانشمندان تبریک و تهنیت عرض می‌کنم و بساحت شهر فرهنگ پرور اصفهان که يك بار دیگر میزبان همچون مجلس شکوهمندی است درود می‌فرستم و همچنین درودهای گرم و تبریکات صمیمانه دانشگاهیان دانشگاه آذر آبادگان را بریاست محترم و فرد فرد اعضاء دانشمند هیأت علمی دانشگاه اصفهان - بمناسبت اقدام باین امر خطیر علمی و گرامی داشت فرهنگ ملی ابلاغ می‌دارم .

شهری که امروز پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی در آن برگزار می‌شود ، بی شك خود یکی از چند کانون بزرگ فرهنگ و مدنیت جهان است . بنیاد مدنی این شهر - آمیزه‌یی از خاستگاه فرهنگ ایرانی و گهواره علوم اسلامی و تجلیگاه معارف مسیحی می باشد . اصفهان نه تنها محل تلاقی سه فرهنگ پویای دورانهای کهن و میانه بشمار می رود - بلکه موضع تقارن و تحقق آرمانهای اساطیری با واقعیتهای معاصر نیز می باشد چه اگر کاوه حماسه آفرین روزگار باستان در کارگاه آهنگری خود طرح بر افراشتن درفش داد را در مقابل بی‌داد ضحاک بی افکند ، روزگارانما کارخانه عظیم ذوب آهن آریامهر ضامن و پشتوانه اقتصاد صنعتی ایران در برابر غولهای بازرگانی است .

این شهر همواره کانون وحدت ملی و جلوه‌گاه استعداد خلاق ایرانی و از منابع مهم الهام در زمینه مطالعات ایرانی و پژوهش در دانشهای انسانی است . امیدوارم این کنگره مصدر خدمات گرانبهایی در روشنگری زوایای

تاریخ میهن عزیز و فرهنگ و مدنیت پر ارج ایرانی باشد و اوراق زرینی بردفتر افتخارات ایرانی بیفزاید.

بطوریکه استحضار دارند افتخار میزبانی از ششمین کنگره ایران شناسی نصیب دانشگاه آذرآبادگان و شهر تبریز شده است. ما با کمال اشتیاق منتظر مقدم قاطبه ایران شناسان ارجمند هستیم و مجدداً بدین وسیله از محضر عالیقدرشان دعوت بعمل می‌آید تا با شرکت فعال خود در ششمین کنگره تحقیقات ایرانی دانشگاه آذرآبادگان را قرین افتخار سازند.

به پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی

جای بسی خوشوقتی است که تحقیقات و مطالعات مربوط به تمدن و فرهنگ و تاریخ ایران چندی است مورد توجه دانشمندان و محققان بویژه دانشگاهیان که نگهبانان واقعی میراث کهن ایران هستند قرار گرفته و هرچندی يك بار تلاشی پیگیر و جنب و جوشی افتخار آفرین در يك گوشه از سرزمین مقدس ایران آغاز می شود و دانشمندان و پژوهندگان در مجمعی گرد هم می آیند و ثمره تحقیقات و مطالعات خود را عرضه می دارند و ضمن برخورداری از عقاید و آراء یکدیگر در راه شناساندن ایران و آشکار ساختن جلوه های گوناگون تمدن و فرهنگ و تاریخ درخشان آن تلاشی بی مزد و منت آغاز می کنند و ایرانیان و جهانیان را از حاصل تلاشها و کوششهای خود برخوردار و بهره مند می سازند. بدیهی است توسعه روز افزون تحقیقات و مطالعات ایران شناسی و گسترش دانشگاهها و سازمانهای علمی بخصوص بیداری ایرانیان و پیشرفتهای عظیمی که در سالهای اخیر نصیب مردم این مرز و بوم گشته است ایجاد چنین کنگره های سودمندی را ایجاب می کند و ضرورت آنرا بخصوص در این ایام که ما با تکیه به مبانی فکری و فرهنگ ملی خود بر آنیم که ایران را در برابر امواج گوناگون و مزاحم حفظ و حراست نماییم ، بیش از پیش آشکار می سازد. شهرزیبای اصفهان که امروز شاهد یکی از این جنب و جوشها و میهماندارگروهی از دانشمندان و پژوهندگان گرامی کشور است در تاریخ پرافتخار ایران شهری سرافراز و بلند آوازه است و خوشبختانه از دیر باز مرکز تلاشها و جنب و جوشها و نهضتها و کوششها

بوده و دانشوران و ادیبان و هنرمندان بسیاری را در دامن خود پرورانده است .
 امید است که این مهد فضیلت و هنر و دانش و ادب ایران این بار نیز شاهد پیروزی های
 علمی و اندیشه های بدیع و آفرینش های تازه اعضای پنجمین گنجره تحقیقات ایرانی
 باشد. دانشگاه جندی شاپور به نتایج سودمند این کنگره و ثمرات آن اعتقاد و اطمینان
 کامل دارد و توفیق همه دانشمندان و محققانی را که در راه ایجاد روابط علمی و تحقیقی،
 این گام مؤثر را برداشته و موجبات تشکیل این مجمع ارزنده را فراهم آورده اند
 آرزوی کند و سپاس و درود خود را نثار یکایک آنان می نماید. امید است که دانشگاه
 اصفهان به شکرانه برخورداری از مصاحبت دانشمندان و پژوهندگان کشور ،
 هر چه زود تر به چاپ خطابه ها و مذاکرات کنگره اقدام نموده و مشتاقان و علاقه مندانی
 را که توفیق شرکت در جلسات گوناگون کنگره را نیافته اند از این رهگذر
 برخوردار و مسرور سازد. در پایان لازم می داند از مجاهدتهای ریاست دانشگاه اصفهان
 جناب آقای دکتر معتمدی که همواره در انجام این قبیل خدمات ارزنده پیشگام بوده اند
 و همچنین از تلاشهای مداوم سایر همکاران گرانقدر ایشان سپاسگزاری نموده و
 توفیق آنان را در ادامه این کوششهای ارزنده و ثمر بخش مسئلت نماید .
 عباس جامعی - رئیس دانشگاه جندی شاپور

پیام دانش سرای عالی

به پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی

دانشسرای عالی با مسرت بسیار، تشکیل پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی را در دانشگاه اصفهان برپاست کنگره و اعضاء آن تبریک می گوید. بدون شك این نوع مجامع و مجالس علمی و فرهنگی برای تحقیق و بررسی و پژوهش در تاریخ و فرهنگ ایران از هر جهت مفید است و به اعضاء هیأت علمی دانشگاهها و مؤسسات آموزشی عالی فرصت می دهد که اطلاعات خود را مبادله کنند و در موضوعات مربوط به تاریخ و فرهنگ و ادب ایران تبادل نظر نمایند و حاصل این مطالعات و بررسی ها را در دسترس استفاده علاقه مندان و دانش پژوهان قرار دهند.

دانشسرای عالی از صمیم قلب توفیق همه دانشمندان و محققان و اعضاء شرکت کننده در کنگره را آرزو می کند و چنانکه در چهارمین کنگره از طرف دانشسرای عالی دعوت شده، آرزو مند است که در آینده میهماندار محققان و پژوهشگران باشد.

پیام دانشگاه فردوسی به پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی

تشکیل پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی در شهر تایخی اصفهان، و ادامه حیات موفقیت آمیز این کنگره در طی سالهای اخیر موجب کمال خوشوقتی دانشگاه فردوسی و تمام کسانی است که به فرهنگ غنی و تمدن کهن ایران عزیز عشق می ورزند. هنگامی که در پنج سال پیش بابتکار دانشگاه تهران نخستین کنگره تحقیقات ایرانی به نام کنگره ایران شناسی بکار پرداخت و پیشنهاد شد بمنظور استمرار در تحقیقات و مطالعات مربوط به تمدن و فرهنگ ایران کنگره یی ملی در داخل ایران تشکیل شود تا هر سال همه محققان و دانشمندان و صاحب نظران ایرانی بتوانند با شرکت در این مجلس علمی - که وجودش به فرد یا افراد خاصی بستگی ندارد - نتیجه آخرین مطالعاتشان را به اطلاع همکاران خود برسانند و در ضمن از آراء و پژوهشهای دیگران بهره مند گردند، برخی با شك و تردید به آینده و موفقیت چنین کنگره یی می نگرستند، اما هنگامی که دومین کنگره تحقیقات ایرانی، يك سال بعد، در شهر یور ۱۳۵۰ در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی تشکیل شد و عده یی متجاوز از ۱۳۰ تن از استادان و صاحب نظران از سراسر ایران در آن شرکت جستند، معلوم شد گمان آن افراد تا چه حد نا درست بوده است. سپس تشکیل سومین و چهارمین جلسات این کنگره در بنیاد فرهنگ ایران

و دانشگاه پهلوی و اکنون تشکیل پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی در دانشگاه اصفهان روشن می‌سازد که بر خلاف سالهای پیش شرایط لازم برای مطالعات ایران شناسی در داخل ایران و بدست محققان ایرانی بنحو مطلوب فراهم گردیده است و در نتیجه می‌توان اظهار داشت که اکنون کانون تحقیقات مربوط به ایران و جنبه‌های گوناگون آن بمرور از اروپا به ایران انتقال یافته است .

دانشگاه فردوسی که همواره به تشکیل مجالس بحث علمی به دیده احترام می‌نگرد و یکی از وظایف اساسی دانشگاهها را نیز برگزاری چنین مجامعی می‌داند ، علاوه بر آنکه خود يك بار میزبان کنگره تحقیقات ایرانی بوده است ، و در دیگر جلسات سالانه این کنگره بنحو مؤثر شرکت جسته است با کمال مسرت با اعزام عده یی از اعضای هیأت علمی خود در پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی شرکت می‌جوید .

دانشگاه فردوسی توفیق کامل شرکت کنندگان در پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی را آرزومند است و از دانشگاه اصفهان نیز بمناسبت فراهم ساختن مقدمات لازم برای تشکیل این مجمع علمی و اداره آن صمیمانه سپاسگزار است .

دانشگاه اصفهان
بیان نامه پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی

۱۱-۱۶ شهریور ۱۳۵۳

بیاری پروردگار توانا در روزگار سلطنت اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه پهلوی شاهنشاه آریامهر پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی بدعوت دانشگاه اصفهان از ۱۱ تا ۱۶ شهریور ۱۳۵۳ در شهر هنر آفرین اصفهان تشکیل و بوسیله جناب آقای اکبرزاد استاندار استان اصفهان افتتاح گردید .

تعداد دانشمندان و دانش پژوهان ایرانی و ایران شناسان خارجی که در این کنگره شرکت کرده اند ۲۱۱ نفر بود . کنگره بده شعبه علمی تقسیم شده و جمعاً ۱۳۵ خطابه در آن شعب خوانده شد و نیز پنج خطابه که جنبه عامترو کلی تر داشت در جلسات عمومی ایراد گردید و از میان خطابه هایی که قرائت شد بمناسبت درخواستی که دانشگاه اصفهان کرده بود مضامین ۴۸ خطابه مربوط به اصفهان و تاریخ عصر صفویه بود .

پیشنهاها و مطالبی که از مذاکرات در جلسات عاید شده است بشرح زیر جهت اطلاع شرکت کنندگان گرامی و علاقه مندان دیگر و عطف نظر مسئولان محترم کنگره ششم اعلام می شود .

۱ - نخست از استاندار استان اصفهان که پذیرایی دلپذیر و گرم فرمودند تشکر می شود .

۲ - دعوت و مساعی دانشگاه اصفهان در برگزاری پنجمین کنگره در اصفهان و پذیرایی و توجه جناب آقای دکتر قاسم معتمدی رئیس آن دانشگاه و

زحماتی که همکاران ایشان مخصوصاً اعضاء کمیته اجرایی و کتابخانه مرکزی دانشگاه اصفهان در امور مختلف کنگره متحمل شده‌اند موجب نهایت تشکر است .

۳ - از دانشگاه‌های آذربایجان (تبریز) ، آریامهر ، پهلوی (شیراز) ، تهران ، جندی شاپور (اهواز) ، فردوسی (مشهد) و دانشسرای عالی بمناسبت پیامهایی که فرستاده‌اند و از رئیس فرهنگستان ادب و فرهنگ ایران که خود حضور یافته و از رئیس دانشکده ادبیات دانشگاه ملی و دبیر کل شورای عالی فرهنگ و هنر که تلگراف ارسال داشته‌اند تشکر می‌شود .

۴ - از همکاری و توجه جناب آقای دکتر غلامرضا کیانپور وزیر اطلاعات و جهانگردی در برقراری بازدید علمی از آثار تاریخی کرانه‌های زاینده رود و پذیرایی که بوسیله سازمان جلب سیاحان اصفهان عملی شده تشکر می‌شود .

۵ - توجه وزارت فرهنگ و هنر که از راه دعوت سرای سخنوران وابسته به اداره کل فرهنگ و هنر اصفهان بابرگزاری نمایشگاه نسخ خطی و برنامه شعر خوانی و پذیرایی انجام شد موجب تشکر است .

۶ - از سازمان ملی ذوب آهن ایران و سازمان سد شاه عباس کیسار اظهار امتنان می‌شود که وسایل دیدن آن دو مرکز صنعتی و آبادانی این منطقه را برای شرکت کنندگان فراهم کردند .

۷ - از بنیاد فرهنگ ایران بمناسبت انتشار جلد دوم مجموعه خطابه‌های سومین کنگره و از دانشگاه پهلوی شیراز بمناسبت انتشار جلد های اول و دوم خطابه‌های چهارمین کنگره تشکر می‌شود .

۸ - بیاض تاج الدین احمد وزیر مورخ بسال ۷۸۲ هجری که یکی از

نسخ ممتاز یکانه و از ذخایر گرانقدر تاریخی است و به یادگار برگزاری این کنگره از طرف دانشگاه اصفهان چاپ شده یکی از خدمات باارزش و ماندگار آن دانشگاه خواهد بود و بهمین مناسبت از رئیس دانشگاه اصفهان اظهار تشکر می شود .

۹ - توصیه می شود که دانشکان اصفهان مجموعه خطابه های پنجمین کنگره را قبل از انعقاد کنگره ششم بچاپ برساند .

۱۰ - طبق پیشنهاد شعبه نسخه شناسی توصیه می شود که دانشگاه اصفهان اعتباری بحد لزوم برای خریداری مجموعه های شخصی و نسخ خطی قلمرو اصفهان و نیز برای تألیف و انتشار فهرست نسخه های خطی مجموعه های خصوصی و عمومی موجود در این منطقه تخصیص دهد .

۱۱ - با اظهار تشکر وافر از دانشگاههای آذرآبادگان ، دانشگاه ملی ، دانشسرای عالی و فرهنگستان ادب و هنر ایران که برای انعقاد کنگره ششم دعوت نامه ارسال داشته اند چون در بیان نامه چهارمین کنگره مصرحاً گفته شده است: "ضمناً اعلام می شود که کنگره ششم بدعوت دانشگاه آذرآبادگان در تبریز منعقد خواهد شد ،" . همان تصمیم تأیید می شود و توفیق آن دانشگاه را در تشکیل ششمین کنگره خواستار است ، بنا براین کنگره ششم از ۱۱ تا ۱۶ شهریور ۱۳۵۴ در شهر تبریز منعقد خواهد شد .

در مورد کنگره هفتم چون چند دعوت رسیده و وقت برای اعلام محل انعقاد کنگره باقی است از دبیرخانه ثابت کنگره خواسته می شود که بامذاکره بارؤسای دانشگاههای دعوت کننده در کنگره بعد اعلام شود .

۱۲ - تأیید می شود که ده درصد از حق عضویت در یافتی پنجمین کنگره

برای مخارج دفتری و پستی و غیره در اختیار دبیر ثابت قرار گیرد .

۱۳ - توصیه می شود که درکنگره آینده هم بیش از پنج شعبه در هر نیمروز نباشد و تعداد سخنرانیها در هر نیمروز از بیست تجاوز نکند .

۱۴ - توصیه می شود که چند خطابه که جنبه عامتر خواهد داشت در جلسات عمومی ایراد شود .

مناسب است در موضوع شناخت روشها و مسائل تحقیقات ایرانی خطابه های دیگری بیان گردد .

همچنین توصیه می شود که در باب ادبیات معاصر ایران هم خطابه هایی برای جلسات عمومی فراهم شود .

۱۵ - نیت و هدف دانشگاه اصفهان برای تأسیس مؤسسه صفویه شناسی مورد تقدیر است و تأکید می شود که تشکیل چنین مؤسسه یی خدمتی گرانقدر بتاریخ ایران و شناخت جوانب مختلف فرهنگ ایرانی خواهد بود .

۱۶ - به منظور تهیه مقدمات انعقاد کنگره ششم و همکاری با دانشگاه آذربادگان کمیته مرکزی مرکب از افراد ذیل معرفی می شود .
اعضای مقیم تهران :

فیروز باقرزاده ، پرویز نائل خانلری ، جمال رضایی ، غلامعلی رعدی آذرخشی ، سیدضیاءالدین سجادی ، ذبیح الله صفا ، سید محمد محیط طباطبایی ، محمد تقی مصطفوی ، مجتبی مینوی ، ناصح ناطق ، سیدحسین نصر . عزت الله نگهبان ، حبیب یغمایی .
اعضای شهرستانها

اصفهان : فرهاد آبادانی ، عبدالباقی نواب ، لطف الله هنرفر .

تبریز : رئیس دانشگاه تبریز و همکارانی که ایشان معین خواهند کرد ،

شیراز : علی محمد مژده ، یحیی ماهیارنوابی ، عبدالوهاب نورانی وصال ،
ایرج دهقان .

مشهد : محمود فرخ ، جلال متینی ، غلامحسین یوسفی ، عبدالحمیدمولوی .
اهواز : بانتخاب رئیس دانشگاه جندی شاپور .

۱۷ - توصیه می شود باتوجه به اهمیت مسائل ناشی از برخورد فرهنگ و
تمدن ایران و غرب و ضرورت حل این مسائل از دیدگاه فرهنگ ایران در
کنگره های آینده بخش علیحده یی بمسائل امروز جامعه ایران در ارتباط آن با
فرهنگ ایران و نحوه اشاعه این فرهنگ بین جوانان کشور و مخصوصاً دانشجویان
اختصاص یابد .

۱۸ - توصیه می شود که وزارت آموزش و پرورش وسایل شرکت دبیران
رشته های مربوط به فرهنگ ایران را برای استفاده از خطابه ها فراهم سازد .
۱۹ - توصیه می شود که خطابه های مرتبط یکدیگر وهم موضوع در یک جلسه
خوانده شود تا مجال مباحثه علمی بیشتر در میان باشد .

در پایان بمناسبت آنکه در هفتمین اجلاس کنگره ارزشیابی انقلاب آموزشی
رامسر توجه مخصوصی بحفظ مواریث ملی وتعلیم فرهنگ ایرانی معطوف شده است
و این خود پشتیبان و مؤید فعالیت های آینده این کنگره و تحقیقات اعضای آن
خواهد بود پیشنهاد می شود که ریاست پنجمین کنگره به نمایندگی از طرف شرکت
کنندگان تلگراف امتنان وتشکر به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر
تقدیم نمایند .

پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی

۱۱ - ۱۶ شهریور ۱۳۵۳

دانشگاه اصفهان

توضیح :

در این هنگام که در پیشگاه مبارك اعلیحضرت
همایون شاهنشاه آریامهر هفتمین کنفرانس ارزشیابی
انقلاب آموزشی در رامسر تشکیل است و اینجانب نیز در
این کنفرانس افتخار حضور و تشریف را دارد طبعاً از شرکت
در مراسم افتتاح پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی معذور
است، علیهذا با این امید که پس از کسب فیض و اخذ الهام از
بیانات حکیمانه و راهنماییهای خردمندان و رهبران دانشمندان
و عالیقدر کشور در جهت اهداف انقلاب آموزشی، به
اصفهان مراجعت و از دیدار مسرت بخش دانشمندان
گراقدر شرکت کننده در کنگره بهره مند خواهد بود،
ضمن عرض خیر مقدم از صمیم قلب برای همگان موفقیت
کامل در برگزاری پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی
آرزو می نماید.

رئیس دانشگاه اصفهان

و

رئیس پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی

دکتر قاسم معتمدی

برنامه مراسم افتتاح پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی

توسط دانشگاه اصفهان

در تالار پهلوی

ساعت ۹ بامداد دوشنبه ۱۱ شهریور ۱۳۵۳

سلام شاهنشاهی

سرود دانشگاه توسط دسته‌کر دانشجویان

افتتاح جلسات کنگره توسط جناب آقای اکبرزاد استانداری اصفهان

سخنان جناب آقای دکتر پرویز نائل خانلری استاد دانشگاه

تهران، رئیس فرهنگستان ادب و هنر ایران و دبیر کل بنیاد فرهنگ ایران.

سخنان آقای دکتر عبدالباقی نواب استاد دانشگاه اصفهان و

سرپرست دانشکده ادبیات و علوم انسانی

توضیحاتی در باره برنامه کنگره توسط دبیر ثابت

آغاز کار علمی کنگره

(در تالار پهلوی)

رئیس جلسه: دکتر پرویز نائل خانلری

سید محمد محیط طباطبایی: اصفهان در فرهنگ جهان

سید کریم امیری فیروزکوهی: قصیده اصفهان

تاریخچه و هدف

تحقیقات و مطالعات مربوط به ایران و فرهنگ و تمدن آن در سالهای اخیر مورد توجه مستمر محققان و دانشمندان ایرانی و خارجی در سراسر دنیا قرار گرفته است. لذا برای آگاهی بیشتر محققان این رشته از کارها و فعالیتهای یکدیگر و آشنایی بیشتر با توسعه تحقیقات و مطالعات ایران شناسی به پیشنهاد مشترک دانشکده ادبیات و علوم انسانی و کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران نخستین کنفرانس تحقیقات ایرانی (ایران شناسی) در شهریورماه ۱۳۴۹ در دانشگاه تهران تشکیل شد. پس از آن دومین کنفرانس از ۱۱ تا ۱۶ شهریورماه ۱۳۵۰ به دعوت دانشگاه مشهد در دانشکده ادبیات و علوم انسانی آن دانشگاه منعقد گردید. سومین کنفرانس توسط بنیاد فرهنگ ایران از ۱۱ تا ۱۶ شهریور ۱۳۵۱ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران برگزار گردید. چهارمین کنفرانس به دعوت دانشگاه پهلوی از ۱۱ تا ۱۶ شهریور ۱۳۵۲ در شیراز انعقاد یافت.

منظور از تشکیل این کنفرانس آن است تا علاقه‌مندان به تحقیقات ایرانی بتوانند در مدتی کوتاه از راه تعاطی افکار، بیش از پیش از کارهای

یکدیگر اطلاع حاصل کنند و همگان نیز از بحث و گفتگوهای آنان استفاده برند .

افراد شرکت کننده در کنگره عبارتند از :

۱ - محققان ایرانی .

۲ - ایران شناسان خارجی که با خرج خود در کنگره شرکت کرده اند .

۳ - دانشجویان دوره های فوق لیسانس و دکتری دانشگاه های مختلف .

در بیان نامه چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی افراد مذکور در ذیل برای رسیدگی به نحوه تشکیل و برنامه های کنگره بعداً انتخاب شدند.

اعضای مقیم تهران

فیروز باقرزاده، پرویز ناقل خانلری، جمال رضایی
غلامعلی رعدی آذرخشی، سیدضیاءالدین سجادی، ذبیح‌الله صفا،
محمد تقی مصطفوی کاشانی، مجتبی مینوی، ناصح ناطق،
سید حسین نصر، عزت‌الله نگهبان، حبیب یغمایی، ایرج افشار
(دبیر ثابت)

اعضای شهرستانها

اصفهان: فرهاد آبادانی، عبدالباقی نواب، لطف‌الله هنرفر.
تبریز: ناصر بقایی، عبدالعلی کارنک، منوچهر مرتضوی.
شیراز: علی محمد مژده، یحیی ماهیار نوابی، عبدالوهاب
نورانی وصال.

مشهد: محمود فرخ، جلال متینی، غلامحسین یوسفی



مجموعه های منتشر شده از خطابه های کنگردهای قبل

۱ - مجموعه خطابه های نخستین کنگره تحقیقات ایرانی

(دانشگاه تهران)، جلد اول

۲ - مجموعه خطابه های دومین کنگره تحقیقات ایرانی

(دانشگاه مشهد)، جلد اول و دوم

۳ - مجموعه خطابه های سومین کنگره تحقیقات ایرانی

(بنیاد فرهنگ ایران)، جلد اول

۴ - مجموعه خطابه های چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی

(دانشگاه پهلوی) زیر چاپ

اطلاعات کلی درباره پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی

رئیس پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی : دکتر قاسم معتمدی رئیس

دانشگاه اصفهان

دبیر ثابت : ایرج افشار .

کمیته اجرایی :

رئیس کمیته : دکتر فضل الله حکمتیار معاون دانشگاه اصفهان .

اعضاء کمیته : ایران امیر نیرومند، حسین بهزادفر، محمد بی‌ریای گیلانی،

مرتضی تیموری، محمود خلیل پور، جلیل دوستخواه، حسین فروردین،

امیر فروغی ابری، احمد کلباسی، عباسعلی نجفی‌دهاقانی، اسماعیل

واعظ جوادی

دبیرخانه :

مسئول امور اجرایی و دبیرخانه : محمد رسول دریاگشت (از دبیرخانه

ثابت) با همکاری، محمد حسین سلطانی، نوارت زاروکیان

و ابوالحسن شفیع‌اف (از کتابخانه مرکزی دانشگاه اصفهان)

(با همکاری)

کمیته بانوان :

فتانه جلاپر، نریارجمند، فرشته صرام، ملیحه خامسی، صالحه امامی

آذر دخت پرساد مهر

داهنمایان :

فرشته مهرابی ، حمیده صیامی ، پیمان مشرفزاده ، شہلا شہسواری ،
لیدا کاراپطیان ، آناہید گراگوسیان ، سنا آغازاریان ، ملیحہ سبحانی ،
آرمینہ پال ، احمدپیکری ، مرتضی تابش ، مینومیر علایی ، اکبر اوقانیان ،
فروغ البرزی ، لرتا درگالوست .

نمایشگاهها

- ۱ - نمایشگاه انتشارات دانشگاه اصفهان
- ۲ - نمایشگاه انتشارات دانشگاه پهلوی
- ۳ - نمایشگاه انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
- ۴ - نمایشگاه انتشارات بنکاه ترجمه و نشر کتاب
- ۵ - نمایشگاه نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه اصفهان
- ۶ - نمایشگاه کتابهای مربوط به اصفهان (کتابخانه مرکزی دانشگاه)
- ۷ - نمایشگاه نسخ خطی کتابخانه عمومی فرهنگ (چهل ستون) توسط
اداره کل فرهنگ و هنر .

خطابه‌ها :

از اعضای کنکره که میل دارند خطابه آنها در مجموعه کنکره به چاپ
برسد خواهشمند است متن خطابه‌ها را بلافاصله پس از قرائت در اختیار
دبیرخانه کنکره قرار دهند .

محل دبیرخانه ثابت :

کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران - خیابان شاهرضا

تلفن ۶۶۶۱۹۹ و ۶۱۱۲۵۰۳

بازدیدها برای اعضای کنگره :

۱ - کارخانه ذوب آهن آریامهر یا سد شاه عباس کبیر

۲ - آثار تاریخی اطراف اصفهان، کناره زاینده رود و شهر اصفهان

راهنمای شعبه‌های کنگره

نام شعبه	رئیس	دبیر
۱ - باستان شناسی و هنر	عزت‌الله نکهبان	مسعود گلزاری
۲ - تاریخ و جغرافیای دوره اسلامی	لطف‌الله هنرفر	احسان اشراقی
۳ - فرهنگ پیش از اسلام	فرهاد آبادانی	بدیع‌الله دبیری نژاد
۴ - ادبیات فارسی دوره اسلامی	دکتر عبدالباقی نواب	جلیل دوستخواه
۵ - معارف و علوم اسلامی	سید محمد محیط طباطبایی	اسماعیل واعظ جوادی
۶ - مباحث زبان فارسی	پرویز نائل خانلری	ساسان سینتا
۷ - فرهنگ عامه	ابوالقاسم انجوی شیرازی	صادق همایونی
۸ - کتاب شناسی و نسخه شناسی	محمد تقی دانش پژوه	مرتضی تیموری
۹ - مطالعات اجتماعی و مردم شناسی	احسان نراقی	ظفر دخت اردلان

برنامه جلسات کنگره تحقیقات ایرانی

مدت ایراد خطابه منحصرأ در تمام جلسات بیست دقیقه و مدت مباحثات کلاپانزده دقیقه است

دوشنبه ۱۱ شهریور

بعد از ظهر: آغاز جلسات سر ساعت ۴ر۵

شعبه مباحث زبان فارسی

رضا زمردیان : روش زبان فارسی در پذیرش کلمات دخیل فرهنگی

جلیل تجلیل : شناسایی ترکیب و تعدد در تشبیه

حسین نخعی : مثلهای تاتی

رضا نیلی پور : ویژگیهای دستگاه فعل در گویش واران

غلامرضا ستوده : طرحی در بدید

شعبه ادبیات فارسی در دوره اسلامی

علی باقرزاده : طراز یزدی و نمونه‌هایی از شعر او

جعفر شعار : نگاهی به شروح گلستان سعدی

خدا مراد مرادیان: ابراهیم بن ممشاد معروف به متوکللی اصفهانی

محمد دامادی : تنوع مضمون در سبک هندی

شعبه باستان شناسی و هنر

- دیوید استروناخ : حفاری در تپه نوش جان
رحیم هویدا : معرفی يك قریه و قلعه تاریخی در کنار رود ارس
لطف الله هنرفر : کاخهای عهد صفویه در اصفهان
حمید ایزدپناه : محل دفن خسرو انوشیروان در لرستان
مسعود گلزاری : چند بنای صفوی با سنگ نوشته های موجود آنها در
اسد آباد همدان

شعبه تاریخ و جغرافیای دوره اسلامی

- لئون میناسیان : اولین چاپخانه در ایران
حمید فرزام : سیاست مذهبی در دوره صفوی
سید مجید هاشمی اردکانی : تفسیری بر یکی از فرمانهای شاه عباس ثانی
حسین میرجعفری : اداره شهر اصفهان در روزگاران شهریاران صفوی
شعبه فرهنگ عامه

- محمد غلامرضایی : گویش خوری
دولت شهر یاری : قصه وه بید بخت به زبان زرتشتی - فارسی
محمد شاد محمدی : يك بازی محلی در فرق خمین
جعفر صفارزاده : پزشکی عامیانه در خراسان
غلامعلی ملا ابراهیمی : آداب گردش و دید و بازدید عید نوروز در دماوند

سه شنبه ۱۲ شهریور : برنامه آزاد

چهارشنبه ۱۳ شهریور

پیش از ظهر : شروع جلسه سر ساعت ۸

جلسه عمومی : رضا داوری اردکانی : ماهیت شرق شناسی

(در تالار پهلوی)

(پس از اختتام این جلسه شعبه‌ها به شرح زیر تشکیل می‌شود)

شعبه مباحث زبان فارسی

محمد حبیب‌اللهی : روش تطبیقی در زبان شناسی تاریخی

ساسان سپنتا : آهنگ جمله یا نواخت در شیوه گفتار اصفهان

عبدالحمید حسینی : صرف فعل در گویش مکریان

استیفان پانوسی : واژه‌های آرامی در فارسی و برعکس

بدیع‌الله دبیری نژاد : بررسی نکته‌یی از دستور زبان فارسی

شعبه ادبیات فارسی در دوره اسلامی

میرودود سید یونسی : بررسی دیوانهای شعر دوران صفویه

نعمت‌الله ذکایی بیضایی : معرفی دو نفر از شعرای گمنام

ضیاءالدین سجادی : مقلدان نظامی و خاقانی در دوره صفویه

علی رواقی : نگاهی به دیوان فرخی

شعبه تاریخ و جغرافیای دوره اسلامی

تقی بینش : خدمات شاه عباس به آستان قدس رضوی

محسن صبا : سفرنامه دولیه دلند

عبدالکریم گلشنی : الله و شاهزاده در دوره صفویه

محمد غلامرضایی : تاریخ اوائل قاجاریه

ناصر ناطق : اصفهان ورافایل دومانس

شعبه فرهنگ پیش از اسلام

فرهاد آبادانی : آتشگاه اصفهان

علی سامی : خط آرامی خط رایج در تمام قلمرو

شاهنشاهی هخامنشی

جواد قره آغاچلو : فرهنگ و تمدن ایران در زمان ساسانیان

سهراب خدا بخشی : آیا ساسانیان راشکست دادند یا شکسته بودند؟

حسینقلی ستوده : سازمان و تقسیمات کشوری ساسانیان

شعبه معارف و علوم اسلامی

ابوالقاسم سلامیان : شیخ نجیب الدین رضا عارف اصفهانی

سید هاشم گلستانی : غزالی از دیدگاه فلسفه و روان شناسی

اسماعیل واعظ جوادی : جهانگیر خان قشقایی

محمدعلوی مقدم : قرآن و علم نحو

بعد از ظهر : شروع جلسه سر ساعت ۴:۵۵

جلسه عمومی : مسعود فرزاد : روش علمی برای تصحیح متون

(در تالار پهلوی)

(پس از اختتام این جلسه شعبه ها به شرح زیر تشکیل می شود)

شعبه باستان‌شناسی و هنر

عبدالحمید مولوی : مسجد جامع فریومد (مولد ابن یمین
فریومدی)

رکن‌الدین همایون فرخ : معرفی چند اثر دوره هخامنشی راجع به
داریوش و کوروش

همام‌الدین همامی : بناهای عام‌المنفعه شاه عباس کبیر
غلامعلی ملا ابراهیمی : مکان واقعی دریای فراخکرت و قلعه گنگ دژ
مینوبو ، هوندا : قلاع اسماعیلیه در قهستان

شعبه ادبیات فارسی در دوره اسلامی

محمود نشاط : طبیبی درد آشنا (طیب اصفهانی)
علی میرلوحی فلاورجانی : راغب اصفهانی
غلامحسین رضائزاد : تعاریف منقوله از شعر و شرح و نقض آنها
محمد فاضلی : سخن انتقادی در نحو عربی

شعبه تاریخ و جغرافیای تاریخی دوره اسلامی

ابوالحسن دهقان : رابطه فرهنگی ایران و هند در دوران صفویه
ابراهیم باستانی پاریزی : داستان خواجه کریم‌الدین و شاه صفوی
مسیح ذبیحی : سیاه پوشان استرآباد
محمد کریمی : معرفی کاشمر
عباس سعیدی : تحول جمعیت پذیری در ناحیه سرخس

شعبه فرهنگ عامه

- صادق همایونی : دیگر ویژگیهای ترانههای فارسی
خداداد خنجری : مراسم عقد و عروسی زرتشتیان خرمشاه
محمد صادقی : کاچی سه شنبدی
ابراهیم شکورزاده بلوری: ریشههای کهن برخی از عقاید و رسوم خراسانی
ابوالقاسم انجوی شیرازی : قصههای ایرانی

شعبه مطالعات اجتماعی و مردم شناسی

- علیرضا حکمت : فلسفه آموزش و پرورش (طی قرون)
علاءالدین آذری : یهودیان اصفهان
سیروس شفق : اصفهان امروز
اصغر کاظمی : نقش اتحادیه ها و انجمن ها در تشکیل احزاب
اولیه مشروطیت

پنجشنبه ۱۴ شهریور

پیش از ظهر شروع جلسات ساعت ۸

- جلسه عمومی : احسان نراقی : ایران شناسی در جریان تمدن غربی
(در تالار پهلوی)

(پس از اختتام این جلسه ، شعبه ها به شرح زیر تشکیل می شود)

شعبهٔ مباحث زبان فارسی

محمود شفیعی : تحقیق دستوری در دیوان جمال‌الدین محمد بن
عبدالرزاق اصفهانی

بدرالزمان قریب : زبان سغدی و مطالعات جدید آن
حسین لسان : چند جملهٔ کهن از زبان دری و بحثی کوتاه

پیرامون تاریخچهٔ این زبان
عزیز ژبان : زبان گفتار فارسی و علاقهٔ خارجیان به یاد گرفتن آن
محمد جواد شریعت : حروف اضافه در سیاست نامه

شعبهٔ ادبیات فارسی در دورهٔ اسلامی

حسین سخاوتی : تحقیق در بنیاد يك قطعه شعر ایرج میرزا
فؤاد میثاقی : بررسی تطبیقی اونیل و چوبك از نظر ناتووالیسم
صادق همایونی : نگاهی کوتاه به داستان نویسی معاصر ایران
جایل دوستخواه : رستم و سهراب ، فاجعهٔ برخورد آرمان و عاطفه
محمد سیاسی : طبیبان شاعر

شعبهٔ تاریخ و جغرافیای دورهٔ اسلامی

مهوش نیکجو : خراسان در گذرگاه تاریخ
جواد شیخ‌الاسلامی : سیمای سیاسی احمد شاه قاجار بعد از گذشت
نیم قرن

محمد کاظم آقا بخشی : صفویه در دادگاه تاریخ
جمیل روز بهانی : فرمانروایی شبانکاره در اصفهان و نواحی آن
احسان اشراقی : عرض سپاه شاه طهماسب اول
حیدر شهریار نقوی : بزرگان ایران در هند و پاکستان

شعبه کتاب شناسی و نسخه شناسی

- جواد مقصود : معرفی نسخه های خطی
محمدتقی دانش پزوه : تازه هایی از نسخ خطی فارسی
حسین صالحی : رساله کرامیه سفره چی در موسیقی
ولفگانگ بن : منابع کتابخانه های ایران در آلمان
مظاهر مصفا : تاریخ خراسان
مرتضی تیموری : معرفی چند نسخه خطی صفوی
ایرج افشار : فرائد الفوائد در احوال مدارس و مساجد ،
منبع تازه در باره تاریخ مدارس اصفهان

شعبه باستان شناسی و هنر

- عبدالعلی ادیب برومند : هنر قلمدان سازی در ایران
احمد اقتداری : تحقیق درباره قبر یعقوب لیث
عبدالعلی کارنک : یادگارهای صفویان در تبریز
عزت الله نگهبان : تمدن دشت قزوین
سید محمدتقی مصطفوی کاشانی : فی بیوت اذن الله ... (مربوط به صفة
عمر در مسجد جامع اصفهان)

شعبهٔ مباحث زبان فارسی

- هرمز میلانیان : سبک زبانی داستانهای عامیانهٔ دورهٔ صفوی
 امیر فروغی ابری : نارساییهای سیستم خطی زبان فارسی
 سید محمدرضا جلالی نایینی: نخستین فرهنگ سانسکریت به فارسی و معرفی
 فرهنگ نامهٔ مذکور
 بدیع الله دیری نژاد : نفوذ زبان و فرهنگ فارسی در زبانهای
 فرانسه و ایتالیایی
 فریدون بدره‌ای : بررسی ویژگیهای خط فارسی و اثر آن
 در خواندن

شعبهٔ تاریخ و جغرافیای دورهٔ اسلامی

- صدر واثقی : بررسی فصلی از کتابهای فراماسوئری در ایران
 دربارهٔ سید جمال الدین
 عبدالامیر سلیم : بررسی کتاب تاریخ ذکر اخبار اصفهان
 عباس زریاب خویی : اصفهان در دورهٔ تیموریان
 اکرم بهرامی : وزیر و وزارت
 عبدالرحمن عمادی : آبریزگان در اصفهان

شعبهٔ معارف و علوم اسلامی

- گیتی فلاح رستگار : در بارهٔ انا الحق گفتن منصور
 محمد شیروانی : محققین آثار مجلسی
 مرتضی سلامی پور : شرح احوال و آثار سید نعمت الله جزایری
 سید محمد کاظم امام : مطالعاتی در حکمت اشراق
 ابوالقاسم حبیب اللهی : صاحب بن عباد و ابو حیان توحیدی

شعبه مطالعات اجتماعی و مردم شناسی

فرود اسماعیل بیگی : وضع و محیط کنونی شاهنامه خوانی در ایران

جمال ودیعی : جامعه ایرانی و تطبیق آن با جامعه جهانی

پیشرفته

ایرج خلیفه سلطانی : اهمیت اجتماعی کتب اندرز

مهدی برکشلی : موسیقی قزلباش

شعبه ادبیات فارسی دوره اسلامی

محمد فشارکی : سبک صائب اصفهانی

سید حسن سادات ناصری : واعظ قزوینی

حسین بحر العلومی : اوضاع اصفهان مقارن حمله مغول و انعکاس

آن در دیوان کمال اسماعیل

جلال متینی : همای نامه منظوم

کریمی (مصفا) بانو : منابع گمشده جوامع الحکایات

جمعه ۱۵ شهریور - برنامه آزاد

پیش از ظهر : آغاز جلسات سر ساعت ۸

شعبهٔ مباحث زبان فارسی

عبدالعزیز فهمی : مقام اصفهان در لغت و ادب عربی
تقی وحیدیان کامیار : گرایش زبان فارسی از واژه به گروه در
مقولهٔ اسم

احمد افشار شیرازی : آن نسبت فارسی در اعلام جغرافیایی عربی
محمود اسداللهی : رواج زبان عربی در ایران

احمد تفضلی : مقولات فارسی میانه در متون عربی و فارسی

شعبهٔ معارف و علوم اسلامی

عبدالجواد فلاطوری : تصور تاریخ اسلامی از دید فلسفی
محمدجواد رکنی یزدی : جبر و اختیار در مثنوی معنوی
فخرالدین نصیری امینی : شمه‌یی دربارهٔ شیخ لطف‌الله میسی
رضادآوری اردکانی : جبر و اختیار در نظر حکماء و متصوفه

شعبهٔ مطالعات اجتماعی و مردم شناسی

پری فریدونیان : مقدمه‌یی بر مردم شناسی اجتماعی
حسن جاف : تحقیقی در بارهٔ یزیدیهای شمال عراق و
چگونگی آداب و رسوم آنها
کاظم مدیر شانه چی : بررسی مالیاتهای اسلامی
رضا ثقفی : معرفی سازمان ملی اسناد ایران

جلسه عمومی اختتامی و قرائت بیان نامه کنگره

در تالار پهلوی

شروع جلسه ساعت ۱۱

رئیس جلسه : دکتر قاسم معتمدی

سخنان جناب آقای دکتر سید حسین نصر نایب التولیه دانشگاه صنعتی
آریامهر درباره آینده تحقیقات ایرانی .

سخنان جناب آقای دکتر فرهنگ مهر رئیس دانشگاه پهلوی و رئیس
چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی

سخنان جناب آقای دکتر قاسم معتمدی رئیس دانشگاه اصفهان و رئیس
پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی

قرائت بیان نامه کنگره

فهرست اعضاء كنگره

آباداني ، فرهاد	اميري ، محمدناصر (افغانستان)
آزدي ، علاءالدين	اميري ، هوشنك
آزموده ، ابوالفضل	اميري فيروزكوهي ، كريم
آقا بخشي ، محمد كاظم	انجوي شيرازي ، ابوالقاسم
احسنت ، محمد رضا	ايزدپناه ، حميد
اخوان ثالث ، لاله	بابك ، حسن
اديب برومند ، عبدالعلي	باستاني پاريزي ، محمد ابراهيم
اذكايي ، پرويز	باقرزاده ، علي
اردلان ، ظفردخت	باقري ، علي
استروناخ ، ديويډ Stronach, D.	بحرالعلومي ، حسين
(انگلستان)	بحريني ، مهستي
اسداللهي ، محمود	بدره‌اي ، فريدون
اسماعيل بيگي شيرازي ، فرود	بركشلي ، مهدي
اشراقي ، احسان	برومند ، مهردخت
افشار ، ايرج	بقايي ناييني ، جلال
افشار شيرازي ، احمد	بن، ولفگانك (آلمان غربي. Behn, W.)
اقتداري ، احمد	بهرامي ، اكرم
امام ، سيد محمد كاظم	بيضاوي ، بهروز
امير قاسمي ، مينو	بينش ، تقى

پانوسی ، استینان	خانلری ، پرویز ناتل
پروین گنابادی ، محمد	خدا بخشی ، سهراب
پورجوادی ، نصرالله	خلیفه سلطانی ، ایرج
تجلیل ، جلیل	خلیلی جهان تیغ ، کنیز رضا
ترابی طباطبایی ، جمال	خنجری ، خداداد
تفضلی ، احمد	دامادی ، محمد
توانگر ، علی	دانش پروه ، محمد تقی
تیموری ، مرتضی	دانشفر ، لیدا
ثروتیان ، بهروز	داوری اردکانی ، رضا
تقفی ، رضا	دیبری نژاد ، بدیع الله
تقفی اعزاز ، حسین	دستغیب بهشتی ، محمود رضا
جاف ، حسن	دوستخواه ، جلیل
جباری ، رحمت الله	دهدشتی ، آذرمیدخت
جلالی نایینی ، سید محمدرضا	دهقان ، ابوالحسن
جهانداري ، کیکاووس	دهقان ، کیوان
حبیب اللهی ، ابوالقاسم	ذبیحی ، مسیح
حبیب اللهی ، محمد	ذکایی بیضائی ، نعمت الله
حسابی ، انوشه	راشد محصل ، محمد تقی
حسینی ، عبدالحمید	راشد محصل ، محمدرضا
حکمت ، علیرضا	راوندی ، مرتضی

سقاوتی ، حسین	جایی زفره‌ای ، محمدحسن
سعیدی ، عباس	رحیمی ایمن ، منظر
سلامیان ، ابوالقاسم	رضا نژاد ، غلامحسین
سلامی‌پور ، مرتضی	رضوی ، سلطان علی (افغانستان)
سلطان‌القرایی ، جعفر	رکنی‌یزدی ، محمد مهدی
سلطانی‌کوپایی ، احمد	رنجبر ، محمدحسین
سلمی ، عباس	رنگچی ، غلامحسین
سلیم، عبدالامیر	رواقی ، علی
سیاسی ، محمد	روزبھانی ، جمیل
سید یونسی ، میرودود	روشن ، محمد
شاه محمدی ، محمد	زریاب خویی ، عباس
شریعت ، محمدجواد	زمر دیان ، رضا
شعار، جعفر	ژیان ، عزیز
شفقی ، سیروس	سادات در بندی ، صغری
شفیعی ، محمود	سادات ناصری ، سید حسن
شکورزاده بلوری ، ابراهیم	سامی ، علی
شهریار نقوی ، سید حمید	سپینتا ، ساسان
شهریاری ، دولت	ستوده ، حسینقلی
شیخ‌الاسلامی ، محمد جواد	ستوده ، غلامرضا
شیخ زین‌الدینی ، تقی	ستوده ، منوچهر
شیخ‌زین‌الدینی، محمد	سجادی ، ضیاءالدین

شیروانی ، محمد	فریدونیان ، پری
صادقی ، محمد	فشارکی ، محمد
صالحی ، حسین	فلاطوری ، عبدالجواد
صبا ، محسن	فلاح رستگار ، گیتی
صفا ، ذبیح الله	فہمی ، عبدالعزیز عبدالسلام (مصر)
صفارزادہ ، جعفر	قرہ آغا جلو ، جواد
طالبی ، حبیب الله	قریب ، بدرالزمان
طاووسی ، محمود	قوامی زادہ ، ایرج
طاہر ، غلامرضا	کاتو ، کازوہید (ٹاپن Kato, K.)
طرف ، زہرا	کارنک ، عبدالعلی
عادل ، محمد حسین	کازرونی ، حسینعلی
علوی مقدم ، محمد	کاظمی ، اصغر
علی پور ، غلام	کریمی (مصفا) ، بانو
عمادی ، عبدالرحمن	کریمی ، غلامعلی
عمو حیدری ، رحمت الله	کریمی فروتقہ ، محمد
غلامرضایی محمد	کویا ما ، کیوچیرو (ٹاپن Koyama, K.)
فاضلی ، محمد	کیتاگاوا ، سیچی (ٹاپن Kitagawa, S.)
فرخ ، محمود	کیکوجی ، توشیہیکو (ٹاپن Kikuchi, T.)
فرزاد ، مسعود	گلزاری ، مسعود
فرزام ، حمید	گلستانی ، ہاشم
فروغی ابری ، امیر	گلشنی ، عبدالکریم
	گنجی ، محمد حسین

موسوی ، کمال	لسان ، حسین
مولایی دهکائی ، حبیب الله	ماهیار نوایی ، یحیی
مولوی ، عبدالحمید	متینی ، جلال
مهاجر ، صمد	محمودیان ، محمد
مهدوی ، اصغر	محیط طباطبائی ، محمد
میثاقی ، فؤاد	مدرس رضوی ، محمد تقی
میر جعفری ، حسین	مدنی ، میر حمید
میر فخرایی ، مهشید	مدیر شانه چی ، کاظم
میر لوحی فلاورجانی ، علی	مرادیان ، خدا مراد
میلانیان ، هرمز	مشتاقی ، سید علی اصغر
میناسیان ، لئون	مشیر سینایی ، زهرا
ناطق ، ناصح	مصطفوی کاشانی ، سید محمد تقی
نبوی ، حسن	مصفا ، مظاهر
نخعی ، حسین	معظمی گودرزی ، ابراهیم
نراقی ، احسان	معین آل داود ، فریمان
نراقی ، حسن	مفتی زاده ، محمد صدیق
نشاط ، سید محمود	مقرببی ، مصطفی
نصر ، سید حسین	مقصود ، جواد
نصیری امینی ، فخر الدین	ملا ابراهیمی ، غلامعلی
نگهبان ، عزت الله	منزوی ، احمد

نور محمدی روستایی ، معصومه

نوری کلخوران ، حسینقلی

نیکجو ، مهوش

نیلی پور ، رضا

وائقی ، صدر

واعظ جوادی ، اسماعیل

وثوقی ، حسین

وحیدیان کامیار ، تقی

وديعی ، جمال

هاشمی ، منظر

هاشمی اردکانی ، سید مجید

همامی ، همام الدین

همایونفرخ ، رکن الدین

همایونی ، صادق

هنر فر ، لطف الله

هوندا، مینوبو (ژاپن. Honda, M.)

هویدا ، رحیم

یغمایی ، حبیب

خطابه‌های عمومی

سهم اصفهان در فرهنگ جهان

تمدن مدیترانه

پایه های تمدن شگرفی که امروز چنین تغییرات مهمی در وضع زندگی انسان به وجود آورده بر فرهنگی همچنان شگرف و کهنسال قرار دارد که به مرور زمان از حاصل اندیشه آدمیان و در طی هزاران سال زندگانی اجتماعی به دست آمده است. صرف نظر از تمدن و فرهنگ مشرق آسیا که خود ریشه‌یی مستقل و دیرینه داشته و به موازات این تمدن، مسیر زمان و مکان خاصی را طی کرده و به ندرت از پیوند با تمدن آسیای غربی متأثر شده است آنچه که از مغرب و جنوب آسیا و جنوب اروپا و شمال آفریقا به این تمدن جهانی مایه رسیده و از آمیزش این مایه‌های محدود چنین سرمایه انبوه روز افزونی فراهم آمده است در حقیقت از

شدت ارتباط و اتصال حکم واحدی را یافته که به مناسبت موقعیت
مدیترانه نسبت به کانوئهای اولیه پیدایش این تمدن و حوزه های گسترش آن ،
احیاناً تمدن حوزه مدیترانه خوانده می شود .

ایرانی و یونانی و استفاده یونانی از حکومت ایرانی

این فرهنگ و تمدن که بر حسب اسناد متقدم و پژوهشهای متأخر ، از
دره های نیل و فرات و دجله و کارون و سند بر خاسته و با طی راهی که
سواحل خلیج فارس و فرات را به کناره های دریای مدیترانه و دره نیل
می پیوسته رشته ارتباط جغرافیایی به هم پیوسته یی در سراسر قلمرو
پیدایش و گسترش نخستین آن به وجود آورده است، در دوره غلبه عنصر
ایرانی بر ممالک این خطه به عنصر پژوهنده یونانی که در سایه این
ارتباط به آزادی می توانست از هلاک تا ممفیس و تب و بابل و شوش را
از زیر قدم سوسی و کوشش و نظر پژوهش بگذراند و حاصل زحمات
دیرینه کاهنان معابد مصر و کلدیه را که مبتنی بر کارهای گذشته مردم
شوش و اوروارک و تب بود فرا گرفته با خود به یونان ارمغان آورند و از
تلفیق و تطبیق و تحقیق آنها فرهنگی جدید و جامع بر جهانیان عرضه
دارند ، فرهنگی که از اواخر دوره هخامنشی تا عصر ساسانی فرهنگ
اساسی و بی رقیب جهان در جنوب اروپا و شمال آفریقا و مغرب و مرکز
آسیا محسوب می شد . بنابر این سهمی که کشور ما در این رستاخیز
فرهنگی قدیم انجام داد همانا بعد از تقدیم برخی مواد اولیه تهیه محیط
مناسب و زمینه مساعد برای ایجاد چنین تفاهم جهانی و سیر اندیشه ها
و دانسته ها از مغرب آسیا و شمال آفریقا به جنوب اروپا و ایجاد فرصت

و ظرفیت کافی برای عقل هلنی بود که از ترکیب این مواد اولیه معجون‌ی جامع خواص عناصر اصلی بسازد و بر دنیای بعد از اسکندر عرضه دارد. تأثیر فرهنگ عصر اشکانی در این فرهنگ نیازی به توضیح ندارد.

تمدن یونانی در ایران عهد اشکانی

متأسفانه جنایتی که در دوره ساسانی به دست پیروان تنسر و کتر و در زیر حمایت دولت مقتدر آن عصر نسبت به فرهنگ و تمدن دوره پانصد ساله اشکانی صورت ارتکاب یافت ما را مدت هزار و هفتصد سال از تصور وجود چنین فرهنگی و تمدنی در فاصله قتل دارا یاداریوش سوم و اردوان ملوک الطوائف یا ارتابان پنجم شاهنشاه اشکانی محروم کرد و چنانکه مشاهده صورتهای تازه‌یی در دامنه کوههای سرزمین پهل به برجای تصویرهای اشکانی حتی مجال خیالپردازی را در باره صاحبان این صورتهای از نیاکان ماسلب کرده بود چنانکه در مشرق کوه طبرک پیش از آنکه فتحعلی شاه صورت خود را در حال شکار بجای صورت شاپور بر سنگ بنگارد، اگر کویر ترانر انگلیسی قسمت بازمانده نقش اشکانی را در کنار صورت شاپور بر زیر سطح تصویر ندیده بود برای ما تصور وجود صورتی اشکانی در دامنه طبرک همچون طاق بستان امروز میسر نبود. تنها محلی که توانست کمیت فراوانی از آثار مکتوب دوره اشکانی را درون دخمه‌های گل شفته بنای سارویه تا صده چهارم اسلامی یعنی بیش از هفتصد سال از دستبرد امثال تنسر و کتر و باد و باران حفظ کند، همین شهر اصفهان بود.

آثار یونانی در اصفهان. ابن ندیم و سارویه

ابن ندیم کتابشناس معروف در فهرست معروف خود می گوید :

« مرد موثقى به من خبر داد که در سال سیصد و پنجاه هجری دخمه دیگری که مکانش معلوم نبود فرو ریخت و پیش از ویرانی چنین به نظر می‌رسید که قسمت توپیر است و از درون آن کتابهای بسیاری بیرون آمد که کسی نمی‌توانست آنها را بخواند. آنچه من به چشم خود دیدم این بود که ابوالفضل ابن عمید (و زیر رکن الدوله فرمانروای اصفهان) در سال چهل و اندی معنی سیصد و چهل و اند هجری کتابهای پاره پاره شده‌ی بدینجا (بغداد) فرستاد که درون صندوقها در باروی شهر اصفهان به دست آمده بود و به زبان یونانی بود کسانی که اهل این کار بودند مانند یوحنا و دیگران نوشته‌ها را خواندند و از آنها بیرون دریافتند که صورت نامه‌های سپاهیان و مقدار چیزهای ایشان بود. کتابها خیلی بدبو بود و گویی تازه از زیر دست دباغ بیرون آمده بود و پس از آنکه یکسال در بغداد ماند خشک شد و دیگر گون گردید و بویش بر طرف شد و از آن جمله هنوز چیزی پیش شیخ ما ابوسلیمان (منطقى سجستانی) موجود است. »

ابن ندیم می‌افزاید که « گویند سارویه یکی از ساختمانهای محکم قدیمی شکفت انگیزی بود که در مشرق زمین به اهرام مصر در ارض مغرب از حیث بزرگی و شگرفی بنا شباهت داشت. »

ابو معشر و سارویه

ابن ندیم از قول ابو معشر بلخی که در کتاب اختلاف زیجها نوشته بود نقل می‌کند: « توجه پادشاهان ایران به نگاهداری علوم و حرص ایشان در جاویدان ماندن آنها و دلسوزی آنان برای نگهداری علم

از آسیب حوادث جوی سبب شد که از وسایل کتابت شکبیا ترین آنها را در برابر حوادث و پایدارترین آنها در روزگار و دور ترین آنها از پوسیدگی و فرسودگی یعنی پوست درخت خدنگ را برگزینند که توز خوانده می‌شد و مردم هند و چین و ملت‌های همسایه آنها در این کار بدیشان اقتدا کردند . . . و وقتی برای بردن علوم خود در جهان نیکوترین وسایل را فراهم کردند، در نقاط روی زمین و شهرهای هفت اقلیم بهترین خاکها و دور ترین آنها از عفونت و زمین لرزه و گرفتن ماه و آفتاب و چسبناکترین گلها و پایدارترین آنها را در برابر روزگار جستند و همه شهرها و نقاط کشور را زیر و رو کردند و در زیر خرگاه آسمان شهری که جامع این صفتها باشد غیر از اصفهان نیافتند سپس در نقاط این سر زمین تفتیش کردند و بهتر از روستای جی نیافتند و در روستای جی جامعتر از موضعی که روزگاری بس دراز پیش از آن شهر جی در آن موضع ساخته شده بود جامع آنچه می‌خواستند، نیافتند پس به کهندژ یا ارك شهر درون جی در آمدند و آثار علمی خود را در آنجا سپردند و این بنا تا روزگار ما (یعنی نیمه صدۀ سوم) باقی است و سارویه خوانده می‌شود. از بابت بانی این ساختمان سال‌های بسیاری پیش از روزگار ما گوشه‌یی از این ساختمان ویران شد و مردم بانی آن را شناختند، چه در آنجا بر دخمه یا ارجی دست یافتند که از گل شفته درست شده بود و در آن کتابهایی یافتند .

طهمورث و ضبط علوم اولین

از کتابهای اوایل که همه بر پوست خدنگ نوشته و به خط فارسی قدیمی اقسام علوم اولین به ودیعت نهاده شده بود . برخی از این کتابها به دست کسی افتاد که بدان عنایتی داشت و آن را خواند و در آنجا نوشته بی مربوط به برخی از پادشاهان متقدم یافته شد که در آن ذکر این معنی رفته بود که طهمورث (دیوبند) پادشاهی دوستدار دانش و دانشمندان بود و او را از آنچه پیش از ظهور حادثه مغربی از حیث اوضاع جوی در فروریختن بارانهای پیوسته و سیل آسا و خارج شدن آن از حد عادی روی می دهد با خبر کرده بودند که از نخستین روز پادشاهی او (طهمورث) تا نخستین روز آغاز این حادثه مغربی دویست و سی و یک سال و سیصد روز فاصله خواهد بود و منجمان عصر از آغاز پادشاهی او را از تجاوز این حادثه از سوی مغرب بدانچه در پهلوی آن ارجانب مشرق واقع شده است همواره بیم می دادند پس به مهندسان فرمود تا سالم ترین نقاط کشور را از حیث خاک و هوا برگزینند و برای او موضع بنایی را برگزیدند که به سارویه معروف است و هنوز درون شهر جی برپاست . پس او دستور داد این بنای محکم را بسازند . چون به پایان رسانیدند از کتابخانه خود آثار علمی فراوانی را از انواع مختلف بدانجا منتقل ساخت و آنها را برای او روی پوست خدنگ برگردانیدند و در طرفی از آن خانه نهادند تا بعد از به پایان رسیدن و بسته شدن آن حادثه مغربی برای مردم باقی بماند .

زیج شهریار

در این میان کتابی منسوب به برخی از حکمای پیشین وجود داشت که در آن سالها و دوره های معلومی برای استخراج اوساط سیارات و علت حرکات آنها نوشته شده بود. مردم روزگار طهمورث و سایر کسانی که از پارسیان بر ایشان تقدم زمانی داشتند آنها را ادوار هزاره یا هزاره ها می خواندند. بیشتر از دانشمندان هند و شاهان هندی که بر روی زمین بودند و پادشاهان ایران باستان و کلدانیان قدیم که ساکنان آن بوم و بر در روزگار پیشین بودند، اوساط هفت اختر را از روی این سالها و ادوار استخراج می کردند و آن را از میان زیجهایی که در زمان او (طهمورث) وجود داشت ذخیره ساختند، چه طهمورث و همه کسانی که در روزگار او می زیستند این ادوار را در موقع آزمایش صوابتر و مختصرتر یافتند و منجمان در آن زمان از آن زیجی استخراج کردند و زیج شهریار نامیدند که معنی آن پادشاه زیجهاباشد، این ندیم در اینجا سخن ابومعشر را به پایان می آورد.

انتقاد

با وجود نقاط قابل نقد و ملاحظه یی که از مقایسه نقل ابومعشر با مشاهده و خبر ابن ندیم به دست می افتد از بیان این موارد صرف نظر می کند و به ذکر استنباط کلی که از این سخن می توان کرد اکتفا می ورزد.

کاری بدانچه از نوشته‌ها در زمان غیر معین و به خطی نا معلوم و زبانی ناشناخته روی پوست خدنگ به دست آمده و به خواندن آن اشاره‌یی نرفته است، نداریم و به آنچه در اواسط سده چهارم روی پوست حیوان و به خط و زبان یونانی از درون همین سارویه به دست آمده و ابو عمر یوحنا بن یوسف کاتب مترجم آن را به عربی نقل کرده و از آن مطالبی مربوط به طرز اداره مملکت استنباط شده می‌پردازیم که نشان می‌دهد این نوشته‌ها و نظایر دیگرش که در آثار دیگران بدان اشاره رفته در زمانی بدین گنجینه سپرده شده بود که اصفهان از مراکز قدرت و عمران دولت اشکانی بوده است، دولتی که از وجود آن در خداینامه یا شاهنامه جز نامی و چند اسم موهوم دیگر برای دوره بعد از اسلام از اسناد عهد ساسانی به یادگار نمانده است.

اهمیت اصفهان در دولت اشکانی

چنانکه می‌دانیم سه شهر مهم اصفهان و همدان و ری با آذر بایجان، چهار ناحیه از فله یا پهل به قدیم محسوب می‌شده اند که فرمانروایی آنجا اختصاص به آخرین شهریاران اشکانی داشت که جای شهریاران پارتی و بایرثوی اصیل را به مناسبت نسبت سببی گرفته بودند. این روایات نشان می‌دهد که مخزن اوراق و اسناد دولتی که در مداین همواره در معرض هجوم و تعرض یا طغیان دجله ممکن بود در آید قلب مملکت که اصفهان باشد اختیار شده بود و نام طهمورث داستانی در روایت ابو معشر ناگزیر جای نام یکی از شهریاران اشکانی را گرفته که اصفهان را گنجینه

اسناد اداری و غیر اداری خود قرار داده بود. همانطور که انتساب بنای اولیه این شهر به بهمن و هما و اسکندر نیز خالی از ملاحظه به نظر نمی رسد.

داستان اسکندر و بنای اصفهان

انتساب بنای آن به اسکندر مانند بنای برخی از شهرهای دیگر معلوم نیست واقعیت تاریخی داشته باشد و شاید اشاره به سکونت مهاجران یونانی داشته باشد که در دوره سلوکیها از مغرب به سوی مشرق پیش می رفتند و در فاصله راههای طیسفون و هرات و بلخ و خاراگس و اصفهان وری در نقاط مختلف رحل اقامت افکندند و در دوره اشکانی از آزادی حفظ زبان و فرهنگ خود برخوردار بودند. این مهاجران گرچه محدود بودند ولی بیرون از سکنه محلی موقعیتی داشتند که از حقوق خاصی احياناً برخوردار می شدند مانند آبادیهی نزدیک ری یا خاراگس.

آنچه که از روی مواد بازمانده محدود می توان استنباط کرد این است که اصفهان شهری اشکانی بوده که امکان دارد در نقطه خاص لشکرکشی میان فارس و ماد یا فارس و پهل در زمانی غیر معین از پیش بنیاد شده اما در عهد اشکانی اختیار تازه یی یافته بود که خزینه آثار فرهنگی عصر باشد.

تشابه لوحه های تخت جمشید با اوراق سارویه

حالا اگر آنچه در حکومت رکن الدوله دیلمی از درون دخمه های پوشیده

سارویه بیرون آمد و در بغداد خوانده شد مانند لوحه‌های گلی تخت جمشید که پس از کشف در آمریکا خوانده شد دلالتی جز بر امور لشکرکشی و اقتصادی ندارد معلوم نیست آنچه که خوانده نشد و در اصفهان از میان رفت مشتمل بر آثار فرهنگی ارزشمند نبوده است.

فرهنگ اسلامی

چنانکه می‌دانید فرهنگ امروز جهان مانند هرم معکوسی است که بر پایه فرهنگ معروف به یونانی قرار دارد، فرهنگی که تکوین و تکامل آن در سایه گسترش حکومت هخامنشی بر شرق و غرب جهان قدیم نصیب عنصر یونانی شد ولی در میان قاعده معکوس این مخروط و پایه وارونه یونانی آن فرهنگ دیگری هم وجود دارد که در همان قلمرو فرهنگ یونانی جای تهی شده از فرهنگ قدیم را پر کرده است و آن فرهنگی است که باید آن را فرهنگ مسلمانی نامید.

سهم ایران در فرهنگ اسلامی

در این فرهنگ میانه که حلقه رابطه را به وجود می‌آورد سهم مملکت ما و ملت ما از همه کشورهای که داخل در قلمرو حکومت اسلامی شدند و کلیه مللی که با قبول این دین به خدمت آن کمر بستند بیشتر است و مراکز تعلیم و تربیت و ترقی آن در قلمرو مملکت ما بیش از هر کشور اسلامی دیگر بوده است.

سهم اصفهان در این فرهنگ

با ملاحظه همه جهات مؤثر در قضاوت ، سهم اصفهان در میان مراکز مهم دیگر اسلامی از حیث قدمت و تنوع و تناوب و دوام و کمیت آثار و شواهد ، مقام اول را احراز می کند . اصفهان پس از آنکه محلات و قرای پراکنده اش به هم پیوست و شهری درون با روی جدیدی تشکیل یافت يك مرکز معتبر دینی برای تفسیر قرآن و روایت حدیث و درس فقه شد . این شهر که تا اواخر سده اول هجری شاید هنوز در آنجا به ندرت کسی یافت می شد که قرآن را درست بتواند بخواند از سده دوم به بعد از حیث فراوانی شماره دانشمندان علوم دینی به مقامی فرا رفت که در طی دویست سال شماره محدثین و مفسرین آن به جایی رسید که برای ضبط نام آنان ابن حبان کتاب طبقات محدثین خود را نوشت ، کتابی که نسخه منحصر آن را در ظاهریه دمشق دیده ام و ابن منده و حافظ ابونعیم هم در این باب به تفصیل پرداختند . متأسفانه از وجود نسخه کتاب ابن منده هنوز خبری در دست نیست .

فرهنگ اصفهان در تاریخ اصفهان

از سده سوم که خاندان ابودلف عجلای از راجیل غربی بدانجا راه یافتند کار ادبیات زبان عرب در آنجا رونق سریع یافت ، رونقی که در دوره حکومت مؤیدالدوله و فخرالدوله و وزارت صاحب بن عباد به کمال خود رسید .

مفصلترین سند این نهضت فکری در کتاب تاریخ اصفهان حمزه بوده که جز نامی و مطالبی پراکنده در کتابهای متأخر، از آن نشانی در دست نیست و وجود نام آن احیاناً در جزو مأخذهای دوره مغولی و صفوی وقاجاری نباید مارا به شك اندازد که این کتاب در دسترس کسی بعد از یاقوت بوده است. کتاب حمزه که جامع اخبار اصفهان بوده به مافروخی و ابو نعیم و یاقوت مطالب بسیاری را تسلیم کرد تا در محاسن و اخبار اصفهان و معجم الادباء و معجم البلدان قید کنند و از خلال آنها و همچنین آثار ثعالبی درخشندگی ادبی اصفهان در صده سوم و چهارم تا اوایل صده پنجم بر ما روشن می شود.

تصور می کنم اگر هیچ اثری از ادبای بزرگ اصفهان در آن دو صده جز کتاب الاغانی ابوالفرج اصفهانی باقی نمانده بود، که در حقیقت دایرة المعارفی از ادب و تاریخ و موسیقی آن عصر محسوب می شود، همین يك اثر برای اثبات اهمیت سهمی که اصفهان در وجود یکی از فرزندان خود نسبت به فرهنگ اسلامی تقدیم داشته است کافی بود.

اصفهان و فلسفه

چیزی که تا کنون نسبتاً از مد نظر محقق در باره تاریخ فرهنگ اصفهان دور مانده سهمی است که اصفهان در تعلیم و تربیت حکما و انتقال فلسفه به نقاط دیگر کشور داشته است.

ابن عمید

وقتی ابن عمید با سمت وزارت رکن الدوله هنوز از اصفهان به ری نرفته بود اصفهان را مورد نظر ارباب علم و حکمتی قرار داده بود که میان بغداد و خوارزم و بخارا در حرکت بودند. توجه ابن عباد به ادبیات این پیش آمد را به صورت دیگری در آورد و جای آن را وجود ادبا گرفت یا متفکرینی مانند توحیدی که کالایی در خور صاحب، غیر از ادب با خود همراه نمی آوردند.

مرکز فلسفی در بخارا و خوارزم و گرگانج

در این موقع بود که در بخارا و خوارزم و گرگانج کانون فلسفی و علمی کوچکی در برابر مرکز بغداد به راه رشد افتاده بود تا آنکه از این کانون مردی مانند ابن سینا بر خاست و چون تعصب ترکان قلم نسخ بر مآثر سامانیان و مأمونیان و خوارزمشاهیان کشید ابوعلی سینا که پرورده

آن مکتب و گریزان از تعقیب شاه ترکان بود و در گرگان وری پناهگاهی
مطمئن نیافت و در همدان هم آسایشی نداشت به اصفهان
پناه برد و در سایه حمایت ابوجعفر کاکویه موضع امن و فراغتی
یافت و به کام دل زیست و کتاب نوشت و شاگرد پرورد.

ابن سینا در اصفهان

در صورتی که ابن سینا پیش از دوران توقف اصفهان اثری هم پرداخته بود از
مرحله تنقیح و تدریس و تعریف نگذشته بود تا آنکه به عنوان وزارت ابوجعفر
در اصفهان زندگانی مرفه و متنعمانه‌یی برای چند سال به دست
آورد و شاهکار خود شفا را در مجالس افاده و افاضه بر شاگردان تازه‌یی
که به دست آورده بود املا کرد. معصومی و ابن زیله و بهمنیار که ناقل
و ناشر فلسفه سینوی در حیات و ممات او شناخته شده‌اند این توفیق را
از برکت صحبت او در اصفهان یافتند.

اصفهان به ابن سینا مجال توسع در افکار و آراء و عقاید علمی داد و اگر
عمر او به طول انجامیده بود بسا که امروز در ردیف آثار باز مانده
ابن سینا زیج کاکویه و لغت لسان العرب مفصلی می‌دیدیم که مقدمه آنها
در دوره حیات او در اصفهان فراهم آمده بود.

مدفن ابن سینا

ابن سینا در سفری که ناگزیر شد با ابو جعفر کاکویه به کوهستان غرب
ایران برود موقتاً اصفهان را ترک کرد و مرض او را در راه از



میان برداشت و در همدان به خاک سپرده شد. در پایان چند نسخه از رساله ترجمه حال او که به قلم ابو عبیده تکمیل شده این عبارت از قدیم وارد بوده است که نعش او را بعداً از همدان به اصفهان منتقل ساختند و در جوار گور گنبد دفن کردند، وجود مقبره‌یی به نام بوعلی در اصفهان همواره این روایت را تأیید می‌کرد تا آنکه سعی ارباب مساعی نام ابوعلی مسکویه را در همان محل بر جای بوعلی سینا نشاند و مقبره همدان را مدفن قطعی او تشخیص داد و در طی جشن با شکوهی بنای جدید آن افتتاح شد.

مسکویه

ابوعلی مسکویه صاحب تهذیب الاخلاق و فوزالاصغر و تاریخ تجارب الامم خود فیلسوف بزرگ اجتماعی عصر بوده که صحبت ابن عمید را درک کرد و بعد از سقوط دولت رکن الدوله تاب صحبت ابن عباد را نیاورد و به اصفهان آمد و در آنجا به تدریس و تهذیب اخلاق مشغول بود تا وقتی ابن سینا به اصفهان آمد و ساکن شد او زنده بود و در همین جا مرد و در خاک فرو رفت.

اصفهان بعد از ابن سینا

بعد از مرگ ابن سینا با وجودی که اصفهان متحمل خسارات حمله مسعود شده بود ولی در اثر حسن سیاست ابوجعفر وضعی داشت بهتر از شهرهای دیگر عراق و خراسان که به دست غزنویان افتاده بودند

بنا بر این بهمنیار حوزه‌درس استاد را دایر نگهداشت و کتاب‌التحصیل را نوشت و کسانی را که به هوای مکتب سینوی به اصفهان می‌آمدند مستفید می‌کرد. ابوالعباس لوکری صاحب بیان‌الصدق از شاگردان بهمنیار است که شاید عصر شیخ را درك کرده باشد. لوکری در سال ۴۶۸ که قرار کیسه داده شده بود در اصفهان حاضر بود و بعد از آن به خراسان باز گشت.

خیامی در اصفهان

عمر خیامی ریاضی‌دان که در دربار خوانین ترکستان در سمرقند و بخارا با طاهر تاجر فقیه شافعی اصفهانی آشنا شده و کتاب جبر خود را به نام او تألیف کرده بود در موقع بازگشت طاهر به اصفهان و اتصال او بدستگاه ملک‌شاه گویا او هم از ماوراءالنهر به اصفهان آمده و به خدمت ملک‌شاه درآمده است. در این شهر این ریاضی‌دان بزرگ فلسفه ابن سینا را بر ابوالعباس لوکری شاگرد بهمنیار آموخت و از این راه خط ارتباط فلسفی خویش را به ابن سینا پیوست. این اتفاق به خیامی مجال آن می‌داد که در برخی از رسائل عربی خود ابن سینا را استاد خود بخواند

خیامی جوان عالم ریاضی‌دان در ۴۶۸^{۵۳} به اصفهان رسید و تاسالی که حوادث نامطلوب اصفهان در تعقیب مرگ ملک‌شاه روی داد و مردم برضد اسماعیلیه برانگیخته شدند و همکار او معموری بیهقی به قتل رسید در این شهر میزیست یعنی از ۴۶۸ تا ۴۸۸ بیست سال از عمر خود را در اصفهان به تحصیل و تکمیل فلسفه سینوی پرداخت و با علمای خارج در

بارۀ برخی مسائل فلسفی از روی گردۀ فلسفی ابوعلی به مکاتبه می پرداخت و شاید در این فاصله نسبتاً طولانی بوده که در طبیعی و طب هم معلومات لازم فراهم آورده بود چنانکه معالجهٔ سنجر خرد سال را به او واگذار می کردند .

اصفهان کانون اصلی فلسفۀ سینوی

بنابر این سه تن از بزرگان اهل حکمت خراسان که ابن سینا و لوکری و خیامی باشند شهرت و مقام فلسفی خود را در دوران سکونت اصفهان یافته اند و رشتهٔ حکمت در خراسان از صدۀ ششم به بعد به این سه تن پیوسته می شد چنان که خواجه نصیر سلسلۀ تحصیل فلسفۀ خویش را از راه خیامی و لوکری و بهمنیار به ابن سینا می پیوسته است . اینان بودند که حکمت سینوی منبعث از فلسفۀ مشایی ارسطاطالسی را در مقابل حکمت اشراقی سهروردی و حکمت دینی امام فخر رازی به کمک نفوذ سیاسی مغول در ایران و توران و مصر بر بساط تدریس و ترویج نهادند .

حال اگر برای اصفهان صدۀ پنجم هجری سهمی جز در ترویج و پیشرفت حکمت مشایی مکتب سینوی شفا نتوان قایل شد، که در دوران وزارت و سکونت اصفهان تدوین و ترتیب و تدریس یافت و شاگردی همچون بهمنیار و لوکری از این مکتب بر آورد که سر رشتهٔ نصیرالدین طوسی ناشر این مکتب بدانان می پیوندند، همین سهم برای سربلندی اصفهان کفایت می کرد .

محاسن اصفهان و حکمای اصفهان

عجب است از مافروخی صاحب محاسن اصفهان که چند سال بعد از وفات ابن سینا کتاب خود را در توصیف و تعریف شهر خود می نوشته و در فصل مخصوص از فلاسفه متقدم اصفهان از ابوعلی مسکویه و ابومنصور بن زبله و بهمنیار بن مرزبان و گروه دیگری از دانشمندان مسلمان و یهودی و نصرانی شهر نام می برد ولی از ذکر خیر ابن سینا دریغ ورزیده و مترجم کتاب هم که سیصد سال بعد بر آن چیزهایی افزوده از یاد آوری این نکته غفلت کرده است .

حکمای اصفهان که پیش از موقع تألیف محاسن در دوران پادشاهی می زیسته اند و نامشان در این کتاب واردست غالباً در تواریخ حکما و مدارک دیگر گمنام مانده اند و نام معدودی از ایشان مانند عبدالرحمن صوفی و ابن مندویه متطبب و ابوسهل کحال را می توان در آثار دیگر یافت .

حکمای نیمه دوم صده پنجم

از دسته دوم که حکمای معاصر او در آغاز استیلای سلجوقیان بوده اند در مأخذهای دیگر چون هنوز نام و نشانی و اثری نیافته ام به ذکر آنها می پردازم و از متأخرین حکمای عصر شیخ الرئیس ابونصر محمود بن قاسم بن فضل و سروشیار بن بنیمان و ابوعلی حسن بن محمد و ابوالفتح

محمد بن عبدالله شاگرد حازمی و ابوعلی دیزویه و ابوعلی معروف به قروینی و حکیم ابوطاهر و حکیم ابوالفرج بن یوحنا و ابوطاهر بن ثابت و عمرو متطبب و نعمان بن سعد و ابوزید بن سعد، که در آن میان از زردشتی و نصرانی نامی هست ولی از یهودیان که در فهرست حکمای متقدم هم عصر این سینا و بهمنیار سه نام ذکر شده در دوره نفوذ سلجوقیان نامی نمی برد . برای اینکه آشنایی خوانندگان محترم با رجال حکمت صده چهارم هجری در شهر اصفهان بیشتر شود از محاسن این قسمت را هم نقل می کنم .

حکمای صده چهارم

ابوعلی مسکویه ، یوسف یهودی ، ابوالحسن صوفی ، یعقوب یهودی
 ابوبکر مطرز - ابومنصور سیمویه - محمدعلی مقدر - محمد احمد
 منجم - ابومنصور ذیله - ابوالفتح محمد بن عبدالله معروف به معجزه
 یا مجحه - فرج زره - ابواسحق مطرز - بهمنیار مرزبان - محمد بن
 عبدالرحمن ابن مندویه متطبب - ابو عمرو قدامه - ابوالحسن علی عبدالرحمن
 (ابوالحسن) - ابوالفرج رجاء بن نضر معروف به بلفرج - ابوسهل کحال -
 ثابت بن فرج - سهل یهودی - حکیم ابوالفرج معروف به ورزده .
 شاید تعدادی از این بیست نفر و تنی چند از آن دسته اول درك زمان
 وزارت و تدریس ابن سینا را در اصفهان کرده و از محضر او استفاده برده
 باشند .

عبدالرحمن صوفی

از این جدول قرینه به دست می آید که خانواده ابوالحسین عبدالرحمن صوفی مقیم اصفهان بوده اند چه در این جدول از ابوالحسن علی بن عبدالرحمن ابوالحسین نام می برد که علی الظاهر فرزند او می تواند به شمار آید و در رساله معرفت اوقات صلوة از روی اصطربلاب که بعد از محاسن مافروخی به فارسی در اصفهان تألیف شده از محمود بن یعقوب مهندس نبیره ابوالحسین صوفی و رساله معتبری که در استخراج قبله تألیف کرده بود یاد می کند.

سلاجقه وقتی به اصفهان درآمدند آنجا را شهری آباد و آراسته به وجود حکما و علما و ادبا و صاحب بزرگترین کتابخانه تحویل گرفتند.

کتابخانه ابوالعباس ضبی در اصفهان

کتابخانه این شهر که در عهد سلاطین آل بویه یعنی فخرالدوله به همت ابوالعباس ضبی وزیر نامی تأسیس شده بود چنانکه به عهد سلطنت آل بارسلان در محاسن توصیف می شود کتابخانه بی جامع نسخه های مورد احتیاج اهل دین و ادب و علم و حکمت بود که در برابر در مسجد جامع عتیق بنا کرده بود.

ما فروخی بعد از وصف بنای مسجد که دلالت بر سماحت و عدالت مسلمانان می کند می نویسد :

” روبروی در مسجد کتابخانه و حجره ها و خزانه های کتابی است که استاد رئیس ابوالعباس احمد ضبی بنا کرده و در آنجا کتابها را چیده و فنونی از دانش را بدان جاوید ساخته است . فهرست آن مشتمل بر سه مجلد بزرگ است از مصنفات در اسرار تفاسیر و غرائب حدیث و مؤلفات در نحو و فقه و تصریف و ابنیة صرف و از دیوانها اشعار برگزیده و اخبار و گزیده‌یی از تاریخ پیغمبران و خلفا و کارنامه پادشاهان و امیران و مجموعه‌هایی از علوم اوایل از منطق و ریاضی و طبیعی و الهی و غیر از آن از چیزهایی که جویای فضل و ممیز میان دانش و نادانی بدانها احتیاج پیدامی کنند . “

چنانکه معلوم می شود بازار علوم دینی و ادبی و فلسفی هر سه در اصفهان رونق داشته و کتابخانه‌یی که بیرون در مسجد جامع قدیم شهر ساخته و پرداخته بودند تا به نیاز مندی استادان و شاگردانی که پای هر ستونی از ستونهای متعدد آن مسجد حلقه درس و بحث می زدند جواب بگوید وجود بخش فلسفی شامل بر همه اقسام حکمت عملی و نظری می نماید که درس و بحث اینگونه مواد در پای ستونهای مسجد هم شأن و مقامی بوده است .

سقایه مسجد جامع

نکته‌یی که نمی توان در اینجا نگفته گذاشت و گذشت داستان بنای سقاخانه یا آبگیر مدرسه است که هنگام تکمیل ساختمان قدیمی به عهد معتصم

جای این آبگیر خانه‌یی متعلق به يك نفر یهودی بود که به هیچ مبلغی راضی نمی‌شد بفروشد و همکیشان او را مانع می‌شدند. بانی خیر به هر نحو بود می‌خواست او را راضی کند سر انجام موافقت کرد که سطح خانه او را با دینار زر پیوشند تا حاضر به فروش شود در این صورت شاید هرگز از آن خانه به بیش از پانصد دینار زر تقویم شده باشد و این قدیمی‌ترین نرخی است که در آن زمان برای زمین معمور ممکن بود فرض شود. سخن از ارزانی و گرانی نیست بلکه شاهی از سماحت و عدالت مسلمانان در باره اهل کتاب محسوب می‌شود.

اصفهان در کشمکش حنفیان و شافعیان

غرض، ملک‌شاه و نظام‌الملک در چنین شرایطی به اصفهان در آمدند و با پی‌افکنیدن مدرسه برای تربیت شافعی و حنفی و انتقال عده‌یی از فقهای ماوراءالنهر و نیشابور به این شهر آرامش فکری شهر را برهم زدند و شهر ما را مدت دو قرن میدان کشمکش شافعیان و حنفیان به سر دستگی خجندیان و صاعدیان قرار دادند. چه بسا اندیشه مستعد و قابلیت فکری که در راه حمایت از فلان‌الدین خجندی یا فلان‌الاسلام صاعدی در این شهر به خاک سیاه فرو نشست. خجندیان و صاعدیان اصفهان را جولانگاه غلامان سلجوقی ساخته بودند که سرانجام راه را برای ایلغار مغول و اشغال اصفهان فراهم آوردند.

اصفهان در عصر مغول

اصفهان در دوران مغول و تیموری بارها میدان تعدی و تجاوز قرار

گرفت. تیمور در آنجا مناره‌ها از کله‌کشتگان برای ارباب مردم برپا کرد باوجود این در خلال حوادث هر وقتی موقع مقتضی به دست می‌آمد نیروی فکری خفته شکفته می‌شد چنانکه در دوران کوتاه نفوذ جویینها وقتی مشرف‌الدین هارون والی شهر بود گریختگان حادثه بغداد که هنوز به سامانی نرسیده بودند بدانجا آمدند صفی‌الدین ارموی معروفترین متن فنی موسیقی خود یعنی شرفیه را در این شهر به نام این وزیرزاده جوینی نوشت یا آنکه مترجم محاسن کتاب رابه نام غیاث‌الدین پسر خواجه رشید از عربی به فارسی نقل کرد.

میرزا اسکندر تیموری

تیمور که برای سرکوبی آل مظفر در عبور و مرور چند بار بر اصفهان گذشته بود خواست آنجا را مرکز حکومت رستم نبیره خود سازد ولی میرزا اسکندر نبیره دیگرش که بر فارس فرمانروا بود به اصفهان آمد و آنجا را قبضه کرد. این اسکندر سودای جانشینی نیای خود را داشت و می‌خواست اصفهان را پایتخت سلطنت آینده خود سازد. در ۸۱۷ نام شاه رخ را از خطبه و سکه افکند و سکه به نام خود زد و در صدد برآمد دولت خود را مستظهر به وجود علما سازد و از شیراز و کاشان سید شریف و شمس‌الدین جوزی و غیاث‌الدین جمشید را به اصفهان آورد و می‌خواست در آنجا رصدی به بندد، چنانکه غیاث‌الدین یکی از رساله‌های خود را به نام او نوشت و بر او ثنا گفت. در سال ۸۱۸ او به دست میرزا بایقرا از از میان برداشته شد و ابراهیم میرزا که به جای او به فارس رفت طوری

با مردم سلوک کرد که خاطره ایام او را از خاطر هامحو کرد .

نامه به قوام الدین یزدی

نامه‌یی در یکی از مجموعه‌های عهد صفوی به دست داریم که در دوره اعلام سلطنت اسکندر از طرف مردم وجهی بی‌نام و مقیم اصفهان به سید قوام الدین یزدی نوشته شده و او را به اصفهان احضار می‌کند تا به حلقه علمی میرزا اسکندر به پیوندد . این سید قوام الدین در جواب دعوتی که قبلاً از او شده بود جواب موافقی نفرستاده بود و اینک به تشویق آمیخته به تهدید او را به اصفهان می‌خواند . این نامه یکی از اسناد تاریخ فرهنگ اصفهان شمرده می‌شود و با اجازه خوانندگان ارجمند تلخیصی از آن را نقل می‌کند .

« سلامی ابلاغ می‌نماید و بر قاعده اتحاد التزام می‌نماید شوق و نیاز به دریافت شرف ملاقات در آن مرتبه است که در حیز عبادت ننگبند و حصول آن مأمول به خوبترین وجهی میسر باد این حروف در اواسط ماه صفر قلمی شد از حالی اعلام می‌رود که جهت استدعای عزیمت آن جناب کتابتی کرده بود و تا غایت در آن باب چنانچه شیوه خراج آن عزیز است تهاون نموده حال آنکه امروز دارالامان اصفهان جامعیتی دارد که مجموع بسیط زمین مثل آن بلکه نزدیک بدان متصور نیست اولاً پادشاهی کامکار چون سلطان جلال الدین اسکندر که بی تکلف خاتم سلاطین جوانبخت است مع ذلك بیشتر اوقات به اظهار علوم حقیقی اشتغال می‌فرماید ثانیاً از سادات عظام سید سلیمان که مکارمش نسبت اجواد عرب در مملکت عجم احیا می‌کند .

ثالثاً از مشایخ تاج الدین گیلانی رابعاً از امرای جمعی اند که از جهانگیری مدارا نکنند .

خامساً از وزرا خواجه غیاث الدین محمد که به حسن کفایت حافظ اوضاع مملکت است . سادساً از قضات شیخ شمس الدین جزری در مشرب امام قرشی و مولانا عبدالرحمن که در گلزار فقه از شقایق نعمان دانه‌ها افشاند . و مولانا قوام الدین فال سابعاً از طبقات علما و محدثان و فقها چون مولانا صابن الدین علی (ترکه) و سید محمد سید شریف که نهال برومند چمن علم و معارف است و مولانا زین الدین رجایی که اباعن جد از حافظان احادیث نبوی است و مولانا شرف الدین علی که از هر فنی گوی سبق از اقران ربوده .

ثامناً از منجمان چون مولانا عماد الدین و مولانا غیاث الدین و مولانا بدر الدین که مسالك افلاك را به درج و دقایق پیموده اند .

تاسعاً از اطبا چون مولانا علاء الدین منصور و چون مولانا حکیم الدین و مولانا نظام الدین که انفاس ایشان ناموس جالینوس شکسته و فصول بقراط شسته .

عاشرأ از حفاظ داود الحان عندلیب دستان چون مولانا اسدالله و مولانا علاء الدین و خواجه علی مجادی که نعمات دلپذیرشان ساکنان عالم علوی را خوش وقت سازد بلبلان گلشن قرآن که طاووس ملك دمبدم زانفاس ایشان بر فلک پر میزند و چون ملازمان حضرت کمال یافتند از مؤذنان بلند آواز چون شیخ محمود و شیخ فخر الدین و شیخ عثمان همدانی که از لذت بانك ایشان انس و جن در نماز آیند و از

هل طرب و ارباب ساز چون خواجه يوسف اندگانی و امیرسید احمد
چنگی و سلغر شاه عودی و استاد محمود نایی و استاد صفر شاه کمانچه و
استاد غیاث الدین طنابوری که هر يك در فن خود یگانه اند و از
هنرمندان سر آمده در هر صفت خاصه اصحاب کتبخانه عامره چون
مولانا عبدالعلی که دست صورت نگارش انگشت بر حرف تا می نهد و
نوك كلك سحر آثارش جان به پیکر نگاشته دهد و مولانا معروف که
ارقام خامه غنبر بارش در عالم معرفت و خواجه محمود مجلد که صنعت
خود را چنان به کمال رسانیده که سرحد اعجاز است ...

غرض آنکه از مجموعی چنین آراسته اگر آن عزیز من بعد در عزیمت تهاون
نماید غایت بی طریقی بود همانا معلوم نکرده که یرلیغ همایون جهان مطاع
صادر شده که همگنان از دور و نزدیک متوجه این صوب شوند و از مشاهده
این دولت برومند محظوظ گردند ...

البته چون این مکتوب به شرف مطالعه رسد سبک عنان توجه بدین
جانب دهد و گران رکابی اصلا جایز نشمرد ، مبالغه احتیاج ندانست
توفیق رفیق باد و السلام علی من اتبع الهدی . . .

اصفهان و شاهرخ

بعد از سقوط میرزا اسکندر در پایان همین سال این جمع پراکنده
شدند و غالب این افراد برگزیده هریک به سویی رفتند چنانکه
شرف الدین علی و جزری به شیراز رفتند و معروف به بایسنقر پناه
برد و مولانا غیاث الدین به سمرقند رفت و به میرزا الغریب پیوست
و در نتیجه اصفهان بار دیگر معرض تجاوز و تجاوز و تطاول شاهرخ قرار
گرفت که گروهی از علما و فضلاء اصفهان به گناه طرفداری از پسرش

در ساوه بردار کرد ولی پسر خود را مشمول عفو قرار داد .
اصفهان در پی عهد شاهرخ به وضعی تنزل یافت که دیگر در آنجا فرهنگ
و ادب را رونقی میسر نبود و در تبریز و قزوین و شیراز پیوسته
انتظار کسانی را می برد که جز چپاول و ستمگری هنری نداشتند. همین
وضع در صده دهم هم باقی بود زیرا شهر به سابقه تشنن متعصبانه از
نظر مهر صفویه دور افتاده بود و برخی سنگهای مسجد جامع نشانه این
برخوردنا مطلوب است که ناعهد شاه عباس و نقل پایتخت به اصفهان امتداد
یافت. با انتقال پایتخت دولت صفوی به اصفهان این شهر یکبار دیگر
موقعیت دیرین فرهنگی خود را باز یافت .

اصفهان صفوی

علم و حکمت که در آغاز دوران صفوی مانند عهد آق قویونلو در شیراز
موضع گرفته و چون مورد تشویق و تقدیر قرار نمی گرفت به هند و آورده
بود با ظهور میرداماد از اصفهان سر بر آورد و مکتب تازمینی از تلفیق اشراقی
و مشایی به وجود آمد که شاگردان میرداماد پیشوایان این مکتب شناخته
می شدند ملاصدرا و ملا محمد محسن فیض و فیاض لاهیجی و آقا جمال
خوانساری و آقا حسین پسرش در ترویج این مکتب جدید سعی وافیه
به کار بردند. اصفهان که از دوران سلطنت شاه عباس مرکز تربیت علوم عقلی
شده بود تافتنه افغان بر این منوال باقی ماند و دنباله آن تا اوایل سلطنت
ناصرالدین شاه ادامه داشت .

تا آنکه میرزا ابوالحسن جلوه زواری از شاگردان میرزا حسن نوری
 پسر آقا علی نوری حکیم حوزه درس و بحث خود را از اصفهان به مدرسه
 دارالشفای تهران منتقل ساخت و در حقیقت مکتب اصفهان به صورت
 تازه‌یی درآمد و کار حکمت پیرو درس اصول فقه و ادبیات عرب شد و کسانی
 که به این کار شهرت یافته بودند جنبه تخصصی نداشتند متن و مدرس تدریسی
 محسوب می‌شدند همانطور که بعد از جلوه و آقا رضا قمشهی طهران هم
 بدین وضع تازه درآمد که مدرسان حکمت در آن جز به درس متن و
 توضیح مطالب آن احساس وظیفه و مسئولیت دیگری نمی‌کردند.

حاجی ملاهادی سبزواری از مدرسه فلسفه اصفهان که نزد میرزا حسن
 درس خوانده بود همین شیوه را به سبزواری خراسان برد و متنی منظوم و
 شرحی منثور برای تدریس خود سرود و نوشت که با همه شهرت خود
 چیزی بیش از آنچه در اصفهان مطرح بحث و درس بود با خود نداشت.

اصفهان بعد از صفویه

با قطع رشته کار مکتب فلسفی اصفهان در حقیقت دوره رواج و رونق
 حکمت مشایی و اشراقی در ایران به پایان رسید و در تهران و خراسان
 دیگر استادی که بتواند این شعله اندیشه را فروخته نگذارد باقی نماند.
 آغاز درس و بحث فلسفه اروپایی که با حکمت شرقی چندان سازشی
 ندارد توجه نسل جوان را از آنچه روزی در اصفهان کانون درس و
 بحث حکمت مشایی و اشراقی را گرم کرده بود به کتابهای فلسفه جدید
 غربی جلب کرد و با از دست دادن منطق دیرین فلسفه و فراموش

شدن زبان اصطلاح رشته ارتباط میان قدیم و جدید بریده شد و مسائلی تاره در حدود تقاضاهای عصر جدید جای مطالبی را گرفت که آثار فرسودگی و سالخوردگی ظاهر آنها را از جلوه دیرینه بیرون آورده بود، منتهی زبانی که بتواند آنها را به مراتب بینش و دانش ایرانی بیفزاید در میان نیست و این نقیصه چیزی نیست که با نشست و برخاست و گفت و شنید عادی بتوان برطرف ساخت و حکمت را در راه تحول و تکامل و جذب و جلب انداخت.

تصور نمی‌کنم اصفهان در شرایطی که در مدت صد سال بر آن تحمیل شده دیگر قدرت روحی آن را پیدا کند که نقش تازه‌یی در جنبش فرهنگی ایران ایفا کند و همواره مانند موزه‌یی باشکوه خاطره دلچسب دوره‌هایی را که کانون عقل و معرفت انسانی بوده از خلال آثار ارزنده و جاویدان خود به یاد مردم دور و نزدیک می‌آورد.

ایران شناسی در رابطه با تمدن مغرب زمین

از دورهٔ رنسانس ، علم و فرهنگ غربی ، داعیهٔ جهان شمولی داشته و تا عصر حاضر این داعیه را حفظ کرده است . در نظر غربیان اصالت و رسالت مختص فرهنگ غرب بود و اگر توجه و اعتنایی به تمدن دیگر ملت‌های جهان بویژه ملل مشرق زمین و از جمله ایرانیان بعمل می‌آوردند نه بدان سبب بود که به خواهند برای بهبود و پیشرفت تمدن جهانی عناصری از فرهنگ غیر غربی را به کمک گیرند بلکه قصد آنها بیشتر جستجوی سوابقی بود که بتواند مؤید و مکمل اصالت تمدن یونانی - لاتینی باشد (۱) . بهمین دلیل بیشتر تحقیقاتی که به وسیلهٔ متخصصان غربی صورت

۱- بطور مثال اگر بزبان های شرقی از لحاظ دستوری یا فقه ، الفه ، توجه بعمل آمد ، بیشتر برای شناخت بهتر قواعد و ریشه ها و واژه‌هایی بود که در زبانهای خودشان وجود دارد و زبان‌های شرقی به عنوان زبانهای ملل زنده که عامل تفکر و اندیشیدن آنها است در نظر گرفته نمی شد .

گرفته است، از توجه باقوام و ملل گذشته (چون مردمی که هنوز زنده و بیدار و منشأ اثر هستند) عاری است. گذشته ملتها، باصطلاح باستان‌شناسان، چون اشیاء زیر خاکی جلوه می‌کرد که خمیرمایه پیشرفت اجتماعی و انسانی از آن سلب شده بود. فقط در تمدن، منشأ یونانی و خط سیر لاتینی مورد قبول قرار گرفته بود و گویی این شاخه از تمدن بشری، محور اصلی حرکات فرهنگی، هنری، علمی و ادبی کلیه اقوام مختلف روی زمین بوده است.

در هر حال شناخت اقوام و ملل دیگر، در نظر غربیان، همیشه بصورت شناخت آثار آنها، جلوه کرده است و روحیه مردم و وجدان اجتماعی و فرهنگی در حیات ملی بسیار کم مورد توجه بوده است (۲). از سوی دیگر از آنجا که بیشتر اوقات، صاحب نظران غربی از خارج و بافاصله زیاد از ایران، به تحقیق می‌پرداختند، لذا در روش مطالعات شرق شناسی، فی‌المثل نسخه خطی «یک دیوان شعری» و تحقیقات مربوط بآن بیشتر اعتبار داشت تا نحوه کار برد یا استناد بر مفاهیم همان دیوان به وسیله مردم یا نقش اساسی شعر در زندگی معنوی ایرانیان. کوتاه سخن آنکه مطالعه بیشتر بر اساس سند بی روح و نسخه «باستانی شده» استوار بود تا بر مبنای تحول و حرکت و خلاقیت جامعه‌یی که حیات آن استمرار داشت.

میتولوژی یونانی که منشأ علم و فن را از غرب می‌داند بسهم خود به این

۲- غربی‌ها تا قرن هیجدهم هنوز با کنج‌کوی توام با تحسین و اعجاب به تمدن شرق نگریسته‌اند، شاهد این مطلب آثار لایپنیز فیلسوف آلمان و ولتر است ولی از اوایل قرن نوزدهم به بعد با پیشرفت علوم و فنون در غرب و استیلای اقتصادی و سیاسی و نظامی آن بر قسمت اعظم جهان با لمره دیگر هیچ گونه اصالتی برای تمدن‌های دیگر قایل نشدند.

امر كمك می‌کرد و به همین دلیل و دلایل دیگر، غریبان نمی‌توانستند معتقد باشند که علم و دانش در شرق نیز اصالت وجودی داشته است. ضمناً اهمیت و منزلت علوم غربی و پیشرفتهایی که مرتباً نصیب آن می‌شد، این عقیده را تا حد زیادی توجیه و تأیید می‌کرد.

یکصد و پنجاه سال است که تماس غریبان با کشور مادایم و روز افزون بوده است و وضعی را بوجود آورده که در مطالعات ایرانی نیز کمابیش سبک‌فرنگی مورد اقتباس واقع شده است. روش مشاهده و تجربه که در اروپای قرن نوزدهم بعنوان تنها روش علمی معرفی می‌شد و به اصطلاح به تحقیقات جنبه عینی می‌داد، در مطالعات شرقی نیز وارد شد و چنین تصور می‌رفت که با برون‌نگری به جوامع بشری موجب بهتر شناختن فرهنگ و تمدن خواهد شد (مطالعه ابرکتیو).

این روش که توسط مستشرقین غربی برای مطالعه «غیرخودی»، (ملل دیگر) ابداع شده بود، مورد توجه محققانی قرار گرفت که به مطالعه و امر «خودی» (فرهنگ ملی) می‌پرداختند. اما در زمان حاضر وضع تغییر کرده است و روز بروز به تعداد ایرانیان با صلاحیت و قابلیت که بکار ایران‌شناسی می‌پردازند، اضافه می‌شود. یعنی کسانی که هم با روش مطالعات غربی آشنایی دارند و هم به سبب تسلط بزبان و فرهنگ خود قادر به درک پیچیدگی‌ها و دقایق روحی و اجتماعی ملت ایران هستند و بی‌شک این امر را می‌توان سرآغاز نهضت تازه‌یی به شمار آورد.

محققان ایرانی که سوابق تاریخی و فرهنگی خودشان را مورد مطالعه قرار می‌دهند، چون دیگر مانند يك فرد خارجی بگذشته خود نگاه نمی‌کنند

طبیعتاً ناگزیر از بکار بردن روش دیگری هستند، بطور مثال منابع تاریخ ایران را دیگر نمی‌توان منحصرأ در نسخه‌های خطی بی جستجو کرد که در باره قدمت یا صحت آنها بحث کرده‌اند. چرا؟ چون دریافته‌اند که بعلت تسلسل فرهنگی، گذشته با حال بدون ارتباط نمی‌تواند باشد. آنچه در يك جامعه از میراث هنری، فرهنگی و ادبی یا اجتماعی باقی است، خود یکی از منابع عظیم تحقیقاتی است که از حیطة مطالعه شرق شناسان غربی بیرون است و حال آنکه محققان و پژوهندگانی که در ایران دست‌اندر کار تحقیقند بهتر می‌توانند از آن استفاده کنند.

غریبان طبق نظر و نیازهای گوناگون مخصوصاً از يك قرن پیش باین طرف از سه زاویه بمطالعه ایران و دیگر ممالك شرقی پرداختند.

۱ - مطالعه اعتقادات و شرایع از نظر تاریخ مذاهب وادیان.

۲ - مطالعه لغات و واژه‌ها و دستورها از نظر زبان شناسی تطبیقی.

۳ - مطالعه در امر انسان شناسی بدنی (فیزیک - طبیعی) ولی در هر سه موضوع در یافت آنان از دیدگاه تماشاگری است که به مقتضای تخصص مشخص خود برخی از «اشیاء» خارجی را مورد عنایت قرار می‌دهد.

(۱) اما مبانی اصلی و دقایق درونی برای وی قابل لمس و درك نیست.

در این رهگذر، مطالعات ایرانی قطعه قطعه شد. مثلاً به قرون اولیه ایران باستان از لحاظ زبان شناسی بیشتر توجه شد و به ایران دوره ساسانی از

۱ این توجه متأسفانه از قرن نوزدهم جنبه‌های تفوق طلبی استعماری و نژادی هم بخود گرفت.

لحاظ باستان شناسی در حالیکه ایران اسلامی بیشتر مورد توجه ادبا و صاحبان ذوق قرار گرفت. بدین طریق هر صاحب نظر و محققى به پیروی از اندیشه و تخصص خویش و بدون توجه به ریشه‌های وحدت و استمرار انقطاع ناپذیر مبانی فرهنگ تاریخی ایران، راه و روش خاصی را در پیش گرفت تاجایی که مثلاً در باره تقسیم بندی تاریخ ایران عنوان پیش از اسلام و بعد از اسلام بر سر زبانها افتاد در صورتی که فقط برای سهولت مطالعه می توان آنرا يك نوع تقسیم و تفکیک نظری فرض نمود اما همین فرض در اذهان آنان بصورت يك امر واقعی و حقیقت جدی و تردید ناپذیر جلوه کرد و این امر باعث شد تا پایه و مایه فرهنگ غنی آن دو دوره چنان متفاوت و مغایر یکدیگر جلوه کند که گویی هیچگونه رابطه و وجه مشترکی در میان این دو دوره وجود نداشته و ندارد.

با بیانی ساده می خواهیم بگوییم هر بیگانه که زبان ملت دیگری را فرا می گرفت تصور می کرد وسیله شناخت کامل آن ملت و فرهنگ او را در دست دارد و می تواند از کلیه مبانی و شئون تاریخی و اجتماعی آن اعم از فلسفه، علوم، معماری، هنر و آداب و سنن آن آگاه گردد. در این مورد اصلاً به تخصص علمی توجه نمی شد و همان طور که اشاره رفت نمی توانستند تصور کنند که در علم و دانش و تکنولوژی، ممکن است اقوام دیگری هم کار کرده باشند. اعتقاد بر این بود که گنجینه مآثر شرقی، راهی به دنیای متمدن و تکامل یافته غربی ندارد و راه حل های علمی و تکنیکی کلاً در اختیار غرب است و در شرق از لحاظ معنوی فقط مقداری مواد ارزنده «موزه‌بی» وجود دارد.

تقسیم بندی هایی که در فرهنگ غرب و سوابق اجتماعی آنها وجود داشت، در ادب و فرهنگ ایران نیز اثر گذاشت. مثلاً تفکیک ادب رسمی از ادب عامه

مفهومی است که در غرب بوجود آمده است. در حالیکه در آثار بزرگان شعر و ادب ایران زندگی روز مره مردم نیز اثر گذاشته است و به همین سبب شاهنامه یا گلستان سعدی یا دیوان حافظ مخصوص طبقه خاصی نبوده بلکه در سراسر ایران چه در شهر و چه در روستا مورد علاقه و مراجعه گروههای مختلف اجتماعی بوده است، چنانکه حتی افراد عامی و بیسواد از راه نقالی و قصه‌گویی با داستانهای مفصل تاریخی و ادبی مأنوس بوده‌اند و هنوز هم انس دارند و همین نقالان و قصه‌گویان فرهنگ گذشته را گوشزد توده مردم کوچ و بازار می‌نمایند و همچنان که مباحث ائمه و بزرگان مذهب یا شرح مصائب آنان مورد توجه کلیه مردمی است که در مناطق ایران و در گروههای مختلف اجتماعی قرار دارند، مباحث فلسفی و عرفانی هم در قالب قصه و تمثیل در میان آنان رواج دارد. بدین جهت زبان رایج هر محلی برای محقق زبان شناس بهمان اندازه منبع مطالعه و مورد نیاز است که مطالب مکتوب و منابع فرهنگ رسمی.

جهان شمولی غرب در سالهای اخیر آن چنان در تنگنا قرار گرفت که حتی در مهد پیدایش و پرورش خود در باره بسیاری از ارزشهای آن نیز تردید حاصل کرد و بسیاری از فرضیه‌ها را که در طول دوسه قرن قطعی شمرده می‌شد مورد شک و شبهه قرار داد تا آنجا که در بسیاری از شئون علمی و ادبی و هنری تأثیر کرد. در این جا بچندین مورد که مستقیماً با ایران شناسی ارتباط پیدامی‌کند اشاره می‌کنیم:

از خصایص تمدن غربی این بود که در نتیجه کار برد علوم تجربی بوسیله فنون و طریقه‌های عملی (تکنولوژی) که بنحو حیرت‌آوری رابطه بشر را با طبیعت تغییر داده بود، اتکای به تکنیک روز بروز افزایش می‌یافت بطوری که در این میان دو امر مورد غفلت قرار گرفت:

۱ - تکنیک هر چه باشد در هر حال ابزاری است در دست بشر که خود بخود از عهده حل همه مشکلات بر نمی آید و استفاده از آن حد و اندازه‌یی دارد و در همه حال بزرگترین تکیه‌گاه بشر قوه تخیل و حس ابتکار خود اوست . نمونه بارز این اعتقاد زاید الوصف به تکنیک شکست و یا لافل ضعف آشکار علوم انسانی در غرب است، زیرا موفقیت در روشهایی که در علوم طبیعی نتیجه داده بود باعث شد که غربیان بی‌چون و چرا بخواهند همان روشها را در زمینه مسایل انسانی و اجتماعی بکار برند بدون اینکه پیچیدگی امور و عوامل نامرئی آن را در این مسایل مورد توجه قرار دهند .

۲ - منابعی که برای ساختن تکنیک و در هر صورت برای تبدیل مواد لازم است از طبیعت بدست می‌آید و این مواد بطور لایتنهی در طبیعت وجود ندارد . نمونه آن بحران انرژی و آثار بحرانیهای دیگری است که در نتیجهٔ کمیاب شدن مواد اولیه آغاز شده است .

بحران غرب در مقابل تکنولوژی (وابستگی به انرژی به عنوان يك امر پایه‌یی) نشان داد که نباید وابسته به يك تکنیک جهانی شد . برعکس باید از تکنیک‌های محلی و منطقه‌یی که بتواند کفایت کارآمدی تکنیک‌های علمی و مدرن را افزایش دهد ، استفاده کرد .

بهره‌وری از طبیعت و افراط در مصرف و همچنین کمبود منابع طبیعی ، مغرب زمین را دچار نوعی نگرانی کرده و بهمین جهت غربیان در صدد برآمده‌اند که برای طبیعت مقام و منزلت بهتری قایل شوند . در حالیکه در سرزمینهای شرق ، از دیر باز نوعی تعادل و هم‌آهنگی با طبیعت مرسوم بوده است . زیرا اشرقیان همواره موافقت و همراهی با طبیعت را در نظر داشته و در صدد تخریب و افساد و

تسلط بی قید و شرط بر طبیعت نبوده‌اند (۱).

وابستگی انسان به تکنولوژی نوعی اسارت است. این وابستگی به عاملی تبدیل شده که می‌تواند بسیاری از ارزشهای فرهنگی، اجتماعی، هنری و ذوقی را از بین ببرد یا لااقل مستور سازد.

اکنون به سبب بروز مشکلات فراوان و روز افزونی که زندگانی آتیۀ جامعه را تهدید می‌کند متفکران بتدریج متوجه شده‌اند که در کلیۀ امور مادی و معنوی و از طریق علوم و فنون شرقی می‌توان بهتر بهره‌مند شد یعنی آشنایی با اصول معماری، کشاورزی، پزشکی و حتی امور مربوط بزندگی خانوادگی و طبایخی سنتی می‌تواند مفید واقع گردد.

شك نیست که در کار ایران شناسی باید متخصصان علوم و فنون متنوع، خود بدنبال گذشته این علوم و فنون بروند تا تبصر و مهارتشان هم در شناخت علمی گذشته مدد کار آنان باشد و هم نحوه استفاده از آنرا در نظام جدید اجتماعی نشان دهد.

عصیان نسل جوان در مقابل وضع موجود که از خصوصیات قهری جامعه صنعتی است، نشانه‌یی از بحران کلی غرب است، بهمین جهت بسیاری از جوانان شهرهای بزرگ را ترك می‌کنند و اگر بتوانند به سرزمینهای مشرق روی می‌آورند یا در کشورهای خودشان واحدهای کوچکی را (حتی المقدور در روستاها و دامن طبیعت) برای زندگی کردن انتخاب می‌کنند و علیرغم ماشینیزم، صنایع دستی

روشهای یوگا - کف نفس - روزه گیری و همچنین کمک به طبیعت و پاکیزه نگهداشتن مواهب طبیعی چون آب و هوا و جزاینها که از لحاظ آموزش و تربیت فکری اثرات فراوانی داشته است.

رغبت پیدا می‌کنند. بنابر این بسیار بجاست که با توجه به سرنوشتی که این کشورهای صنعتی داشته‌اند، از هم اکنون بموازات توسعه صنایع جدید متوجه صنایع دستی کهنسال خود نیز باشیم و از اضمحلال آنها جلوگیری کنیم. اما بطور کلی در زمینه کار برد علوم در شئون گوناگون زندگی یعنی تکنولوژی بحران غرب در چند سال اخیر دو امر را روشن ساخت:

۱ - استفاده از تکنولوژی پایان نا پذیر نیست.

۲ - استفاده زیاد از تکنولوژی خطراتی بیار می آورد.

در این زمینه میتوان دو نمونه را بعنوان مثال ذکر کرد که یکی محصولات شیمیایی و دیگری مسئله مسکن است.

در پنجاه سال گذشته شیمی آلی در دنیا پیشرفتهای زیادی کرد و در نتیجه محصولات ترکیبی (سنتتیک) فراوانی جهت مصارف بسیار متنوع درست شد و به بازار آمد. مطالعات اخیر روی طبیعت و فضا، انسان، حیوان و گیاه (انواع مختلف آن) نشان داد که استعمال این محصولات (باصطلاح ملکولهای مصنوعی) از نظر تعادل محیط زیست نمی‌تواند نامحدود باشد و استعمال دامنه دار آن (چه در مورد کودهای شیمیایی یا داروهای حشره کش یا بکار بردن آنتی بیوتیک در مورد انسان و جز آنها) زیانهای فراوانی بیار آورده است. بهمین دلیل شیمی دانان و طبیعت شناسان و بیولوژیست ها متوجه این مسئله شدند که باید حتی المقدور از استعمال مواد شیمیایی خود داری کنند و از روشهای سنتی (از قبیل گیاههای دارویی) که کاملاً منشأ طبیعی دارند، استفاده کنند.

مورد دوم مسئله مسکن است که در غرب مشکلات بسیاری بیار آورده

است: از قبیل تراکم بیش از پیش جمعیت در محلات جدید الاحداث و طرز بنا

که بعلت‌گرانی مواد اولیه مثلاً درسال‌های اخیر فلز کمتری را در کار ساختمان بکار می‌برند . این امر موجب می‌شود که واحدهای مسکونی کوچکتر شود و در نتیجه موجب ناراحتی‌های داخلی و خارجی خانواده‌ها و مخصوصاً بروز آثار نامطلوب روحی در کودکان گردد .

در سال‌های اخیر معماران غربی متوجه این مسئله شده و کوشش می‌کنند که در طرح‌های شهرسازی و حفظ محیط زیست سبک گذشته خود را که بیشتر با طبیعت موافق است ، زنده کنند . در کشور ما شهرنشینی سنتی و ضوابط مربوط به محیط زیست در دوران گذشته می‌تواند کار شهرسازان و معماران را آسان سازد. همین امر از سوی دیگر موجب می‌شود که معماران ایرانی بتوانند با توجه به فرهنگ ایرانی و وضع طبیعی و جغرافیایی کشور ، سبک نو و مناسب عرضه کنند .

مسئله جدیدی که در سال‌های اخیر مطرح شده کمبود سه ماده حیاتی یعنی نیرو ، آب و پروتئین (از قبیل گوشت) است که بخصوص یکی از مشکلات اساسی جهان در سال‌های آینده خواهد بود .

استفاده از نیرو یکی از مشکلات پیچیده جهان امروز است . در حالیکه مطالعه در ابزار و ادوات و روش‌های افزایش نیرو که سابقاً در برخی از جوامع مرسوم بوده است (آسیاب های بادی در ایران ، بادهای ۱۲۰ روزه سیستان ، آسیابهای آبی و استفاده از نور خورشید و غیره) میتواند بطور پایان نا پذیر ، مقداری از نیروهای لازم را برای زندگی فراهم آورد . هنوز هم در برخی از آبادیها آسیای بادی دایر است و هموطنان ما از آنها استفاده می‌کنند .

از این گذشته ، برخی از روش های سنتی (در ایران امر قنات که همگان آنرا شاهکار فنی می‌دانند) می‌تواند به کمبود آب ، که در دنیای امروز محسوس

است کمک کند . کمبود پروتئین یکی از مشکلات آینده بشری است که تکنولوژی جدید قادر به حل آن نیست . دامداری و کشاورزی سنتی در کشور و شناخت آن میتواند به رفع این مشکلات کمک کند .

موضوع دیگری که اکنون باید مورد بررسی قرار دهیم ، مسائل اجتماعی و حقوقی است . در این مورد خود غریبها هم معتقدند که اگر پیشرفتهایی در این زمینه‌ها حاصل شده ، ”روش آنها لزوماً“ قابل استفاده برای ملل دیگر نیست . ما اگر به خواهیم اداره امور خویش را به دست گیریم و خاصه از تمرکز امور جلوگیری کنیم ، باید در باره عرفیات و عادات و شیوه‌های صدور رأی محاکم و طرق رفع اختلافات مردم بوسیله وساطت و داوری ریش سفیدان به مطالعه به پردازیم . چراکه از این راه خواهیم توانست اطلاعات جالبی از گذشته کسب کنیم و به عبارت دیگر آنچه در گذشته موجب جلب اعتماد مردم و تأمین و تعمیم يك نوع دموکراسی می شد امروز می تواند مورد استفاده قرار گیرد .

گرفتاری‌های غرب در چند دهه اخیر ناشی از اعتیاد به الکل و موادمخدر نیز احساس غربت جوانان و ازدیاد خود کشی و پاره‌یی پیچیدگی‌های روانی- اجتماعی موجب تزلزل مبانی جامعه مصرفی غرب شده است (بویژه در شهرهای بزرگ صنعتی) معضلات مادی و روانی مزبور نشان داد (غریبان متوجه شدند) که در مشرق زمین سوابق و راه‌حلهایی وجود دارد که باید آنها را شناخت .

بحران آموزش که به صورت يك امر جهانی در آمده است در حقیقت ناشی از دو علت اساسی است :

۱ - مدرسه یعنی جایی که مطالبی را طبق ضوابط و معیارهای خاصی می آموزند که قهراً نسبت به سرعت مسیر افکار و تحول علوم حالت ثابت و

کم تحرکی به خود می گیرد. این امر مشکلاتی را از نظر تعادل داخلی (رابطه شاگرد و معلم) و خارجی (تطبیق با نیازمندی های جامعه) بوجود می آورد.

۲- آموزش رسمی بیش از پیش هدف تخصص و حرفه یی و در نتیجه انتفاعی و شخصی و بلکه سوء استفاده به خود گرفته است و امر پرورش به عنوان امری که بازندگی خانوادگی و خصوصی سروکار دارد، بکلی از حیطه آموزشگاه خارج شده است. این است که این دوگانگی میان آموزش و پرورش منشأ تضادهای اساسی شده است.

در زمینه مسائل فرهنگی و گنجینه های گرانبهای آن در گذشته سخن بسیار هست که اکنون مجال تشریح و بحث و بیان آنها نیست ولی اجمالاً می توان گفت مهم ترین موضوع این است که از نظر هدف و روش تعلیم و تربیت و هم از جهت ایجاد روابط صحیح مبتنی بر بحث و گفتگو میان معلم و متعلم و هم از نظر توجه به مسائل اخلاقی و تربیتی میتوان از آنها بهره فراوان بر گرفت.

مطلب دیگر مسئله لباس و پوشاک است. در غرب مسئله لباس پوشیدن و رسمیت دادن به پوشاک نیز اهمیت و یکنواختی سابق خود را از دست داده است (مخصوصاً در میان جوانان) بهمین جهت لباسهای محلی که با اوضاع اقلیمی و سوابق ذوقی هر کشور تطبیق می کند مورد توجه مخصوص قرار گرفته است. از این رو پوشاک ملی و سنتی می تواند به نوبه خود زمینه یی برای مطالعه در فرهنگ ملی باشد. از حسن اتفاق پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی در نقطه یی از کشورها تشکیل شده است که مظهر کامل و آئینه تمام نمای فرهنگ اسلامی ایران و تا نیمه قرن حاضر جایگاه و جلوه گاه هنر ها و دانش های ایرانی بوده است و خوشبختانه هنوز هم حوزه علمی اصفهان به برکت وجود استادان طراز اول در

فلسفه و حکمت و الهیات و ریاضی و فقه و اصول و منطق و دیگر رشته های فرهنگ ایران پر آوازه است و به موازات مطالعات علمی، در رشته های هنری نیز هنرمندان نکته شناس در کار خود متوقف نمانده اند.

چنانکه صاحب نظران آگاهند اصفهان در دوره صفوی نمونه شاخص و به کمال رسیده يك حوزه علمی و هنری بوده است یعنی پیش از آنکه مغرب زمین از نهضت های علمی و هنری دوره رنسانس بهره گیرد و ثمرات رنسانس باعث شهرت و حیثیت مغرب زمین و اروپا شود، اصفهان در دانش و هنر به اوج رسیده بود و درست به همین سبب کوشش هایی که در باره شناخت دوره صفوی آغاز شده و همچنین کارهایی که در راه معرفی فرهنگ ایران و بیدار ساختن غرور و معرفت مردم ایران نسبت به گذشته تاریخی و فرهنگی خودشان انجام می گیرد جملگی قابل تحسین و موجب امیدواری است. بدون شك آگاهی به سیر و تحول و نحوه و علل توقف در کلیه تلاشهای فلسفی و علمی و فنی ضروریست. یقیناً باید تحقیقات را از آنجایی شروع کرد که تلاشهای پیشینیان بعلل مختلف دچار ضعف و فتور شده است و البته بادر نظر گرفتن عوامل گوناگون بخصوص جهان بینی کلی که در بطن و نهاد هر جهد و کوششی نهفته بوده است. به عبارت دیگر باید پیدا کردن خط زنجیری که زمینه های فکری و عملی و هنری را به يك دیگر اتصال می دهد هدف و منظور نهایی محقق باشد.

اصفهان سرزمین نمونه ایی است که حال و گذشته اش بهم مرتبط است و تتبع در کتب و اسناد را می توان توأم با تحقیق در کیفیت زندگی امروزی کرد یعنی مردم فعلی اصفهان با آنچه در ذهن و حافظه بیاد دارند با ذوق و هنر و استعداد و مهارت های

فنی خود می‌توانند رکن اصلی هر تحقیق و تفحص باشند .

بطور خلاصه برای مطالعه در سوابق حیات ملی خود شایسته است که به نکات

زیر توجه کنیم :

۱ - فکر غربی علی‌الاصول يك فکر تحلیلی است . به عبارت دیگر چون

غربی طالب شناخت اجزاء می باشد لذا اولین مرحله برای او ، تجزیه و تحلیل است . در حالیکه باید توجه داشت که امور فکری ، فرهنگی و علمی رانمی‌توان فقط از راه تجزیه و تحلیل شناخت . مسأله اساسی ، دریافت جامعیت و روح تاریخ يك ملت است که خواه نا خواه غربیان از دست یافتن به آن عاجز مانده‌اند . ما باید مسأله را با در نظر گرفتن کلیت آن و با توجه به سوابقش ، بدون مقایسه با امور دیگری که علی‌الظاهر بآن شبیه است بشناسیم .

۲ - بنابراین روش باصطلاح علمی خاصه در اموری که باروان يك ملت

بستگی دارد نمی‌تواند تنها روش تحقیق باشد . چرا که گذشت زمان و شکست پاره‌یی از مطالعات از این قبیل ، نشان داده است که برخی اوقات ، روشهای ذهنی (مطالعه سوژکتیو) نیز می‌تواند از درون ، مطلبی را کشف کند که تماشاگر خارجی قادر بشناخت آن نیست .

۳ - در مطالعه گذشته باید همواره نگاه به آینده داشت . شاید بتوان وضع و

موقع محقق ایران شناس را در این زمینه به وضع يك راننده اتومبیل تشبیه کرد . راننده‌یی که وقتی پشت فرمان نشسته است ، هم به فراروی خود نگاه می‌کند و هم با استفاده از آئینه مقابل به پشت سر می‌نگرد .

۴ - شرق شناسان غربی کارهای باارزشی کرده‌اند یعنی از نقطه نظر تجزیه و تحلیل

و جمع آوری اطلاعات خدمات گرانبهایی انجام داده‌اند ولی تعبیر و تعبیر و نتیجه‌گیری

آنها در باب مسائل تاریخی و فرهنگی و اجتماعی کشور ما متأثر از طرز تفکر و سوابق ذهنی آنها بوده است، باید نظر آنها را بعنوان يك ناظر خارجی که از خارج به ما می نگرد در خاطر داشته باشیم و از مواد و مصالحی که برای تحقیق فراهم آورده اند در جای خود استفاده کنیم ولی مسئولیت تفسیر و نتیجه گیری را به عنوان يك ایرانی که بار تاریخ خود را بردوش دارد خود بعهده بگیریم. خلاصه باید تحقیق کار آنها را دیدی از خارج تلقی کنیم، هرچند هم این دید نیز نافذ باشد معینا نمی تواند وافی به مقصود باشد، از این رونه فقط در باره ایران شناسی بلکه در کلیه امور باید هوشیار باشیم.

۵ - واکنش در مقابل پیروی کورکورانه دیروز از غرب نباید منجر به قطع رابطه با غرب شود بلکه برعکس باید در صدد باشیم که در عوض اقتباس بی چون و چرا آنچه اقتباس می کنیم معقول و مشروط باشد و باینبایی و احتیاط از تجارب آنان پند بگیریم، همچنانکه در گذشته غربی ها از فرهنگ و تمدن ما و دیگر کشورهای اسلامی بهره کافی بر گرفته اند ما هم باید بر روح علم و عصاره دانش غرب تسلط پیدا کنیم و سپس به يك نوع خود آگاهی تاریخی دست یابیم. یعنی پس از وقوف بر کامیابی ها و شکست های غرب و با استفاده از گنجینه فرهنگی و سوابق گذشته و بكمك يك نوع امکان و استعداد موروثی در مسیر تازه بی قرار گیریم. غربی ها اگر در علوم تجربی و کار برد آن به پیشرفت های معجزه آسایی نایل شده اند اما در امور پیچیده تر مربوط بانسان و دنیای درونی او بخصوص در باره مردمی که از حوزه فکری و مدنی آنها خارج بوده اند عاجز مانده اند و خلاصه نتوانسته اند برای همه مسایل جواب بدست آورند و راه نشان دهند، لذا این کاملاً بعهده ماست که راه تازه بی متناسب با نیازهای فکری خود بیابیم

و در آن راه گام برداریم و این مطلب را باید در نظر داشته باشیم که در آینده مسئولیت ما در هر گونه تحقیقی بیشتر خواهد شد چون دیگر معلم و راهنمایی نخواهیم داشت و هر کاری بکنیم بستگی بقدرت خلاقه و تفکر و پشتکار و طرز عمل خودمان خواهد داشت و با دلیل و برهان قطعی مفهوم ضمنی این ضرب المثل را به دیگران نشان بدهیم که اهل البیت ادری بمافی البیت .

روش علمی برای تصحیح متون

- | | |
|-------------------------|-----------------------------------|
| ۱ - اختلاف در تعریف | ۲ - جامعیت در برابر قدمت |
| ۳ - نسخه‌ اساس جمع آوری | ۴ - نشانه گذاری |
| ۵ - جای صحیح نسخه بدلها | ۶ - بعضی فواید جامع نسخ |
| ۷ تفکیک و توالی مراحل | ۸ - عملیات چهارگانه تصحیح |
| ۹ - جداول تطبیقی | ۱۰ - هریت روی باریکه کاغذ جداگانه |
| ۱۱ - طرح غزل | ۱۲ - توضیح مقدمات |
| ۱۳ - تفسیر عرفانی | |

۱ - اختلاف در تعریف

با توجه روز افزونی که خوشبختانه به تصحیح متون فارسی و بالاخص دواوین شعرای قدر اول ایران مبذول می‌شود این حقیقت مسلم به تکرار مورد اشاره قرار می‌گیرد که عمل تصحیح باید بر طبق روش علمی صورت پذیرد . اما گویی در تعریف ” روش علمی “، اختلاف نظر موجود است ، بلکه باید عرض کنم تا آنجا که اطلاع دارم چنین روشی در طی هیچ مقاله یا رساله فارسی مورد بررسی اصولی و جامع قرار نگرفته و توضیح کافی در باره مراحل و دقایق آن داده نشده است .

بنده تصور می‌کنم یکی از خدمات ارزنده‌ی بی‌که از عهده این کنگره بزرگ بر می‌آید این است که بر اثر بحث و فحص نکات تاریک مربوط به این مسأله را روشن‌کنند و چراغی پیش پای محققان کنونی و آینده ایرانی بگذارد . از این رو بعنوان فتح باب به ارائه بعضی جزئیات که در ضمن کوشش چندساله برای تصحیح متن حافظ به آن بر خورد کرده‌ام در این محضر مبادرت می‌ورزم و امیدوارم که این آغازی ، هر چند مختصر ، برای پیشروی بسوی پایانی و مقصدی که بیشک بزرگ است باشد و در این میان خود بنده از تبادل آراء سر آمدان فضل و ادب

ایران که حضور دارند به سمت شاگرد استفاده کنم .

۲ - جامعیت در برابر قدمت

یکی از اولین مسائلی که برای هر پژوهشگری پیش می‌آید انتخاب منابع است . بنده به سهم خود خواستم به بینم آنچه به حافظ منسوب شده است کدام است و در کجا به حافظ نسبت داده شده است و بالاخره چه چیز را باید تصحیح کرد . تمایل عده‌یی از محققان در این مرحله به این است که قدیمترین نسخه اثر شاعر را بدست آورده با توجه به چند نسخه دیگر که از حیث قدمت کم و بیش به ترتیب پس از آن قرار داشته باشند و با چشم پوشیدن از عموم نسخ بعدی متنی تهیه کنند . این روش البته اصولاً صحیح است ولی از نظر علمی این سؤال پیش می‌آید که اگر قسمتی از متن اصیل شاعر مورد نظر (مثلاً بیتی و حتی کلمه‌یی) نخستین بار در یکی تا چند تا از متون بعدی ضبط شده بدین ترتیب از متون قدیمتر فوت شده باشد تکلیف محقق چیست؟ در مورد حافظ این امر به تکرار اتفاق می‌افتد و انسان ناچار معتقد می‌شود که جامع یا جامعان اولیه دیوان حافظ (یعنی شمس الدین محمد گل اندام یا هرکس دیگر) به تمام متن اشعار او دسترسی نداشتند و بمروار ایام از گوشه و کنار قسمتهای متفرق از متن اصیل حافظ بدست آمد و در دواوین زمان ضبط شد . بنابر این مقدمات بنده به سهم خود دیدم که صلاح در این است که در مورد حافظ منابع خود

را به اقدم نسخ محدود نکنم بلکه بکوشم که علاوه بر اقدم نسخ چند نسخه متوسط و حتی جدید را نیز مورد مراجعه قرار دهم بطوری که مجموعه منابع من رویهمرفته شامل تمام متن منسوب به حافظ در طی قرون باشد و احتمال ناقص بودن کار بدین ترتیب تقایل بیابد. زیلا به این نکته باز گشته به توضیح بیشتری در این باب خواهم پرداخت.

۳ - نسخه اساس جمع آوری

ضمناً باید متوجه بود که لزومی ندارد که نسخه اساس جمع آوری همان نسخه اساس تصحیح باشد. وقتی که مجموعه منابع ما شامل عدّه مکفی از اقدم نسخ (منجمله خود قدیمترین متن موجود از شاعر) باشد، و هر بیت و هر کلمه بوسیله حروف الفبایی که هر يك نماینده یکی از منابع باشد نشانه گذاری شده باشد دیگر فرقی نمی کند که کدام يك از این منابع بعنوان مبنای جمع آوری انتخاب شده باشد. با وجود این البته مرجح است که از قدیمترین متن عیناً رونوشت تهیه شود و محتویات اضافی منابع دیگر حتی المقدور به ترتیب قدمت نسبی بر آن افزوده شود.

۴ - نشانه گذاری

نا گفته مسلم است که هر بیت و هر نسخه بدل باید نشانه گذاری شود تا معلوم باشد که در کدام منبع یا منابع ضبط شده و بالتبع در کجا ها ضبط نشده است. از نظر روشنی و کوتاهی باز معلوم است که حرف

منفرد الفبایی بعنوان نشان هر يك از منابع کافی است. نیز لزومی ندارد که علامت هر منبع با محل نگاهداری آن منبع یا نام صاحب آن یا خصوصیات دیگر مربوط باشد. در مقدمه کتاب تحقیقی در محلی که موقوف به معرفی منابع است این توضیحات بنحو شایسته داده می شود و حرف الفبایی که برای این منبع اختیار شده است ذکر می شود. نسخه مصححی را می شناسم که علامت یکی از منابع آن يك حرف الفبایی ساده مانند "ج"، است ولی علامت یکی از منابع دیگر آن عبارت از يك لقب کامل قدیمی مانند "مشیر خاقان"، است!

۵ جای صحیح نسخه بدلها

از جمع آوری و نشانه گذاری گذشته در مرحله قبل از آغاز تصحیح (و در حقیقت در مرحله موقوف به فراهم آمدن مقدمات لازم برای تصحیح) به نظر بنده محقق باید در باره محل ضبط نسخه بدلها نیز فکری بکند. محلی که در اغلب موارد برای نسخه بدلها اختیار می شود قسمت زیر متن در پای صفحات کتاب است. ندرتاً نسخه بدلها در حاشیه دست راست یا دست چپ صفحات (باصطلاح هامش) ضبط می شود. بالاخره بعضی از محققان نسخه بدلها را به صفحات مستقل در اواخر کتاب، بعد از متن منتقل می کنند.

بنده در مورد حافظ دیدم که روشنتر بلکه صحیحتر است که يك متن را از نظر جمع آوری اساس قرار داده عیناً منتها با فاصله چهار یا

پنج سطر میان ابیات رو نویسی کنم و در ضمن مقابله با هر منبع بعدی هر اختلاف قرائت را در سطر مستقل مستقیماً در زیر کلمه مربوط که در متن اساس آمده است، در سطر علیحده ضبط نمایم. اسم این کتاب جمع آوری و نشانه‌گذاری و تنظیم نسخه بدلها را "جامع نسخ حافظ"، گذاشتم و معتقدم که این کتاب بخودی خود يك مسأله جداگانه راجع به متن حافظ را حل می‌کند، یعنی به يك نظر نشان می‌دهد که نه تنها کدام غزلها و در هر غزل کدام ابیات در منابع من به حافظ منسوب شده است بلکه برای هر کلمه در هر بیت نشان می‌دهد که نسخه بدل یا نسخه بدل‌هایی در منابع دیگر من ضبط شده است یا نه و اگر شده کدام یا کدامهاست و در کجا آمده است.

۶- بعضی فواید "جامع نسخ"،

نیز به این ترتیب تکمیل متن منسوب به حافظ در آینده از روی منابعی علاوه بر آنها که در اختیار بنده بوده است امکان پذیر بلکه آسان می‌شود. متقابلاً بر اثر مقابله با "جامع نسخ"، می‌توان به سهولت و سرعت ارزش متنی هر منبع دیگر را معین کرد یعنی دریافت که در آن منبع کدام کلمات یا ابیات یا غزل‌های تازه به حافظ منسوب است.

اگر در باره مراحل سه گانه جمع آوری و نشانه‌گذاری و تنظیم در عرایض خود به اطناب گراییده باشم عذر خواهی می‌کنم ولی امیدوارم متذکر شده باشم که این سه مرحله توأم از مراحل قضاوت و تصحیح

جداست و در حقیقت مقدمه ناگزیر و مستقل برای همه مراحل قضاوت و تصحیح است. به سهم خود متأسف هستم که استقلال و اهمیت این سه مرحله تا کنون چنانکه باید و شاید مورد توجه قرار نگرفته است.

۷ - تفکیک و توالی مراحل

در روش علمی یکی از مهمترین نکاتی که باید رعایت شود تشخیص مراحل جداگانه تحقیق، و تفکیک آنها از یکدیگر، و رعایت توالی صحیح برای رسیدگی به هر يك از آنهاست. تا تمام متن منسوب به شاعر را در اختیار نداشته باشیم نمی توانیم با اطمینان کافی عملیات مختلف تصحیحی را آغاز کنیم. در جمع آوری نباید مضایقه یا خدای نا کرده تkahل بخرج داده خود را به اقدم نسخ محدود کنیم، بلکه نظر ما باید این باشد که مجموع متن منسوب به شاعر را از قدیمترین زمان ممکن تا ساعت تحقیق در دست داشته باشیم. نیز باید بدانیم که هر کلمه و هر بیت در کدام منابع ضبط شده است و بالاخره نسخ بدلها باید مستقیماً در زیر کلمه مربوط که در متن اساس آمده است ضبط شده باشد نه در پا ورقی همان صفحه یا هامش یا صفحه دیگر کتاب. نسخه بدل در هیچ جای کتاب به درد خواننده عمومی نمی خورد و در این محلها برای پژوهشگر نیز فایده بی ندارد.

۸ - عملیات چهار گانه تصحیح

اما خود تصحیح نیز متضمن چند مرحله مختلف و مستلزم چند عمل

مختلف است . در مورد حافظ آنچه بنده دیده ام لااقل چهار تصحیح
علیحده بشرح ذیل باید انجام داد و در هر مورد باید منابع و دلایل
خود را نیز ذکر کرد :

اولاً : باید معین کرد در هر مورد که دو کلمه یا بیشتر برای محل
واحد در هر بیت آمده است کدام یکی صحیح یا لااقل اصح است.
ثانیاً : باید معین کرد که از میان غزلهای مختلف منسوب به حافظ
کدامها به اغلب احتمال اصیل ، کدامها مشکوک و کدامها مردود هستند.
ثالثاً : در هر غزل باید معین کرد که از میان ابیات منسوب به آن
کدامها اصیل ، کدامها مشکوک و کدامها مردود است .

و بالاخره : باید معین کرد که ابیات اصیل در غزل اصیل به چه ترتیب
دنبال یکدیگر واقع هستند و به عبارت دیگر جای هر کدام از آنها
در غزل کدام است .

۹ - جداول تطبیقی

برای تعیین اصالت ابیات غزل حافظ و نیز تعیین محل هر بیت در غزل ،
تا آنجا که دیده ام تنظیم جدولی دارای ستونهای مختلف که در هر ستون
عده و ترتیب ابیات منسوب به غزل در یکی از منابع ضبط شده باشد مفید
است . البته منابع مختلفی که از حیث عده و متن و ترتیب ابیات در غزل
مورد بحث یکسان باشند همه در ستون واحد قرار خواهند گرفت .
مقایسه این ستونها با یکدیگر و به عبارت دقیقتر مطالعه محل هر بیت در

ستونهای مختلف تاحدی به محقق کمک می کند که قضاوت بالنسبه صحیح و دقیقی درباره اصالت و نیز درباره محل بیت در غزل بکند.

۱۰ - هر بیت روی باریکه کاغذ جداگانه

علاوه بر این جداول تطبیقی بنده به سهم خود دیده ام مفید است که هر يك از ابیات منسوب به غزل مورد بحث روی باریکه کاغذ علیحده نوشته شود و سپس شماره ترتیب هر بیت در نسخه اساس روی این باریکه کاغذ قید شود. همچنین بوسیله حروف الفبایی نماینده منابع روی هر باریکه معین شود که بیت در کدام منابع ضبط شده و در کدام منابع ضبط نشده است. بالاخره در محل دیگر روی باریکه دوسه کلمه درباره مطلب کلی بیت قید شود. سپس این باریکه های جداگانه روی میز بر مبنای ترتیب ضبط ابیات در نسخه اساس قرار داده شود و ابیات ضبط شده در منابع علاوه بر نسخه اساس دنبال آنها جای داده شود. بر اثر مطالعه این باریکه ها و پس و پیش کردن آنها در روی میز می توان آزمایشهای مختلف و مفید برای تشخیص و خارج کردن ابیات غیر اصیل و تعیین محل درست ابیات اصیل غزل بعمل آورد.

۱۱ - طرح غزل

در مورد حافظ کار محقق با تشخیص اصالت و تعیین محل ابیات غزل پایان نمی پذیرد. به نظر بنده چند کار بعد از نیل به متن مصحح می ماند که از آن جمله تعیین طرح ابیات در غزل می باشد.

توضیحاً معروض می‌دارم که ابیات حافظ در اغلب غزل‌های او قابل تقسیم به گروه‌هایی است که ارتباط معنوی میان ابیات همگروه به میزان خاصی زیاد است و متقابلاً میان هر گروه با گروه قبل از آن یا بعد از آن فاصله ذهنی بارزی مشهود است. به عبارت دیگر حافظ با وجود حفظ آزادی هنری و شاعرانه، طوری غزل ساخته است که می‌توان بنا بر معنی ابیات، و میزان ارتباط کم یا بیش آنها بایکدیگر، غزل را به گروه‌های ابیات تقسیم کرد. جالب است که این گروه‌بندی در موارد متعدد دارای طرح هندسی که بنوبت خود دارای تقارن کامل یا تقریباً کامل است می‌باشد. البته این طرح‌های پیشنهادی بیش نیست و هر طرحی که از جانب هر کسی پیشنهاد شود ممکن است شخص دیگری بتواند طرحی بهتر از آن عرضه کند. بعلاوه اساساً قبول این مطلب که هر غزل حافظ طرحی دارد یا کاملاً بی طرح است بسته به سلیقه هر حافظ دوست است. فقط خواستم یادآور شوم که مسأله وجود طرح در غزل‌های حافظ مسأله تحقیقی و هنری بسیار جالبی است و به هر حال تنظیم طرح برای غزل حافظ چیزی بر لطف و روشنی آن می‌افزاید و هیچ از لطف غزل نمی‌کاهد.

۱۲ - توضیح مقدمات

کار دیگری که بعد از تصحیح متن غزل حافظ باید انجام داد این است که به نحوی مقرون به واقع بینی و بر اساس کلام خود حافظ حتی المقدور معین کنیم چه مقدمات و مطالبی در زندگی برونی و درونی حافظ فراهم شده که حافظ آنها را بالمال مایه برای نگارش غزل خود قرار داد. به

عبارت دیگر باید در ضمن شرحی تحلیلی به نثر ساده که ممکن است برای هر غزل در حدود نیم صفحه باشد شأن انشاء غزل را روشن کرد. در همین محل است که باید هرگونه نکات تاریخی و شرح حالی و ادبی قابل ذکری هم که بمناسبت هریک از ابیات غزل به نظر محقق می رسد محض مزید توضیح عرضه شود تا مجموعاً به خواننده کمک کند که زمینه و مفهوم غزل را بهتر درک کرده به همان میزان بیشتر استفاده کند ولذت ببرد .

۱۳ - تفسیر عرفانی

بالاخره کار عظیم تفسیر عرفانی غزلهای حافظ در پیش است که باید پس از فراهم شدن همه این مقدمات تحقیقی و بدست آمدن متن نهایی یا تقریباً نهایی غزلهای او آغاز شود .

مقالات

عبدالرحمن عمادی

جشن آفریجگان اصفهان

موضوع این گفتار، باختصار درباره (جشن آفریجگان اصفهان) است .
(ابوریحان بیرونی) این جشن را در کتاب : (آثارالباقیه عن القرون الخالیه)
که به عربی نوشته (آفریجگان در اصفهان) و (گردیزی) در کتاب
(زین الاخبار) آنرا (آبریزگان اصفهان) نامیده است (۱). چنانکه خواهیم
دید، با اینکه این جشن در جاهای دیگر ایران، بویژه در گیلان و مازندران نیز
گرفته می‌شده، اما چون آن دو دانشمند آنرا جشنی ویژه اصفهان و بنام اصفهان
یاد کرده‌اند، اینجانب نیز برای این گفتار کوتاه خود همین نام (جشن آفریجگان
اصفهان) را برگزیدم. ابوریحان بیرونی در (آثارالباقیه) پس از آنکه روز

۱- زین الاخبار، بکوشش و تصحیح عبدالحی حبیبی افغانی، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ص ۲۴۷

بیست و دوم از ماه بهمن را که جشن (باد روز) بوده یاد می‌کند می‌نویسد: «روز سی‌ام بهمن‌ماه (انیران) که آنرا در اصفهان (آفریجکان) (۱) گویند، و تفسیر و توضیح این لفظ ریختن آب است (۲). و سبب آن است که باران در زمان فیروز جد انوشیروان نبارید و مردم ایران به خشکسالی افتادند و فیروز بدین جهت چندین سال از مردم خراج نگرفت و درهای خزینۀ خود را گشود و از مالهایی که بآتشکده‌ها تعلق داشت هر کس می‌خواست بدو وام می‌داد و آن اموال تمامی بمردم ایران داد. و مانند پدر از پسر خود از همه مردم و رعایا جستجو کرد و در همه این چند سال که قحط و غلا بود کسی از گرسنگی نمرد. سپس فیروز بآتشکده (آذر خورا) که در فارس است رفت و در آنجا نماز خواند و نیایش کرد و از خدا خواست که این بلا را از اهل دنیا برطرف کند. سپس بکانون آتش رفت و دید که نگهبانان آتشکده و هیربدان بر سر کانون ایستاده اند و چنانکه باید در بارۀ شاهان فروتنی کرده سلام بدهند در بارۀ او ننمودند. فیروز بسوی آتش برگشت و دست و بازوی خود را حوالی آتش گردانید و سه بار شعله را بسینۀ خود گذاشت. مانند دوستی که دوست خود را بسینه می‌چسباند و شعله آتش بریش او گرفت ولی نسوزانید و فیروز گفت: خداوندا همه نامهای تو فرخ است اگر حبس باران برای من و برای خبث باطن من است بمن بگو تا من خود را از میان بردارم و اگر علتی دیگر دارد نیز مرا آگاه گردان و اهل دنیا را از واقعه مطلع کن و بر خلق باران رحمت ببار. سپس فیروز از کانون آتش بیرون آمد و از قبه آتشکده بیرون شد و بر (دنبکا) نشست.

(دنبکا) چیزی است که آنرا از طلا و مانند تخت می‌سازند

۱ - در نسخه عربی ص ۲۲۸ (آفریجکان) آمده . ۲ - یعنی : (آب پاشان)

ولسی از تخت کوچکتر است. و رسم این است که باید در آستانه در
 آتشکده باشد تا چون پادشاه در آید بر روی آن بنشینند و هیربدان و نگهبانان
 آتشکده برگرد او گرد آیند و بر او برسم بزرگداشت پادشاهان سلام کنند. چون
 فیروز بر **دنبکا** نشست همه موبدان و نگهبانان آتشکده در پیرامون پادشاه گرد
 آمدند و فیروز بایشان گفت: شما چه اندازه دل سخت و ستمکارید؟ چرا در کانون
 آتشکده بمن سلام ندادید؟ ایشان گفتند: چون مانزد پادشاهی ایستاده بودیم که از
 تو بزرگتر است این بود که شرط ادب بجا نیاوردیم؟ فیروز ایشان را تصدیق کرد.
 آنگاه از شهر (**آذر خورا**) بسوی شهر (**دارا**) بیرون آمد. چون بموضعی
 رسید که در زمان ما روستای (**کامفیروز**) است و در آن زمان صحرایی بدون
 آبادی بود، ابری بر آسمان برخاست و چندان بارید که مانند آن دیده نشده بود.
 تا آنکه آبها در سراپرده و چادرهای شاه راه یافت و فیروز یقین کرد که دعای او
 مستجاب شده و خداوند را سپاس گفت. و بمردم صدقه بسیاری داد و مالهای زیادی
 بخشید و مجالسی تشکیل داد و مشغول خوش گذرانی و شادمانی گشت و از آن مکان
 بیرون رفت تا این که این ده را که (**کامفیروز**) است ساخت یعنی: فیروز در اینجا
 بود که بکام خود رسید و همه مردمان از شادمانی که یافتند از این آبها بر روی هم
 می پاشیدند و این رسم در ایران از آنوقت باقی و پایدار ماند و این عید را همه
 عید می گیرند زیرا در این روز بود که برای ایشان باران آمد. و در اصفهان نیز
 در این روز باران آمد (۱).

(گردیزی) در (زین الاخبار) از بیرونی پیروی کرده و نوشته که در پایان بهمن

ماه جشن (آبریزگان اصفهان) است. او می نویسد: "اما آب ریزگان اصفهان آنست که مردمان آب را بر آب دیگر ریزند. و سبب این آن بود که باران از ایران باز ایستاد بروزگار فیروزبن یزد جرد، جدنوشیروان عادل، و فیروز به آتشکده شد که آنرا آذر خوه (= آذر حورا = آذر خورا) گویند. و بسیار پرستش کرد. و خیر بدرویشان داد. و پیش ایزد تعالی فراوان جزع وزاری کرد، تا باران گشاده گشت. و هر گاه اندرین روز باران آید، مغان آنروز را شادی کنند و عیدی سازند و این رسم به اصفهان تا بدین غایت مانده است (۱). از آنچه که (بیرونی) و (گردیزی) نوشته اند در بالا یادکردم پرسش های زیرین پیش می آیند:

۱- آیا لغت (آفریجگان) یا (آفریجکان) معرب است یا واژه فارسی و ایرانی دیگری همانند و برابر با (آبریزگان) است؟

۲- واژه (دبکا) از دید لغت شناسی ایرانی چه معنی یا معنا هایی دارد؟

۳- آیا در کتابهای معتبر و معروف قدیم همه جا از داستان رفتن فیروز به فارس و زیارت آتشکده (آذر خورا) یاد شده و فروباریدن باران را همه از برکت آن نیایش آتش دانسته اند یا روایت دیگری هم بوده است؟

۴- آتشکده (آذر خورا) چگونه آتشکده یی و در کجا بوده است؟

۵- روستای (کامفیروز) که فیروز ساسانی آنرا ساخت در کجا است؟

عمده تر از همه که موضوع این گفتار است، جشن (آب پاشان) و (آبریزان) و شست و شوی شادمانه مردمان در آب ها در ماه بهمن که در بیشتر جاهای ایران موسم زمستان سخت و هنگام ریزش باران نبوده، بلکه زمان ریزش برف است

چگونه باور کردنی است؟ و آیا جای این ماه بهمن در گاه شماری قدیم غیر از جای کنونی آن نبوده است؟

۷- آیا بنیاد و آغاز (آفریجگان) از زمان فیروز بوده یا پیشینه‌ی بسیارکهن تر داشته و بداستان گرامی داشت آب در ایران باستان بر می‌گردد؟

۸- چرا (آفریجگان) را که جشنی در جاهای دیگر ایران هم بوده ویژه اصفهان و (آفریجگان اصفهان) می‌دانسته اند؟

۱ - لغت (آفریجکان) معرب نیست :

در فرهنگهای فارسی و در لغت نامه دهخدا واژه (آفریجکان) نیامده است. چون ابوریحان بیرونی که این نام و این جشن را آورده (آثارالباقیه) را به عربی نوشته و (آبریزگان) نیز همین (آفریجکان) است از این رو برای برخی ها این گمان پیدا شده که (آفریجکان) معرب (آبریزگان) است (۱). اما من بر آنم که چون (آف) لغت و تلفظ دیگری از (آپ) و (آو) و (ریج) همان (ریز) و (کان) برابر با (گان) است از این رو بهمین صورت نیز فارسی واصل و برآورده است.

زیرا در فارسی: (آپکانه = آفکانه) (۲) و (دندان پریش = دندان افریش) (۳) و (اِسان = فسان) (۴) و (ایون = افیون) و ... گواه تبدیل (ف) و (پ) بیکدیگرند.

۱ - چنانکه استاد جلال الدین همایی در حاشیه ص ۲۶۲ کتاب التفهیم بیرونی

همین طور گمان کرده اند.

۲- بچه افکندن

۳ - خلال دندان

۴ - سنکسو - سنک فسان

۲ - بررسی واژه (دنبکا) از دید لغت‌شناسی ایرانی

لغت (دنبکا) نیز مانند (آفریجکان) در فرهنگی ضبط و معنی نشده است .
از این رو یاد کردن معنی آن بجا و سودمند است . این واژه عبارتست از :
(دن - DAN) بعلاوه (بکا - BAKA) (بك - BAK) در زبان پهلوی بمعنی :
بگ - بگ - خدا - سرور - شاه - نیروی خدایی است (۱) چنانکه (بغداد) را
(بگدات) می‌گفته‌اند . در دیلمی نیز (بک) بمعنی : بزرگ و سرور است و در
زنام کسان آمده . جزء دیگر : (دن - DAN) است . در فارسی دن یعنی :
بانگ شادمانی - خرامیدنی به نشاط که (دیندن) مصدر آن است .

دن : در اوستا و پارسی باستان بمعنی : روان بودن است (۲) .

در فارسی (دندنه) و (دندش) یعنی : سخن آهسته و زیر لبی و زمزمه‌مانند .

(دن) در فارسی باستان و (زن) در اوستا یعنی : دانستن - دانایی

علم (۲) . در فارسی (دان) در کلمات مرکب در پسوند ، معنی ظرفیت و
جاوکان می‌دهد . مانند : (آتشدان) (آبدان) و ...

(دان) بمعنی : زمین - دنیا - ظرفی مسین و مجازاً جای رزق و روزی هم

آمده (۳) . (تن TAN) در پهلوی که به تبدیل (ت) و (د) یکدیگر (دن)

۱- فرهنگ پهلوی ، فره‌وشی .

۲- راهنمای ریشه‌فعل‌های ایرانی ... دکتر مقدم .

۳ - لغت نامه دهخدا .

سورتمی از آن تواند بود بمعنی : بدن حجم-مقام وجای آتش است (۱) .

در دیلمی (دثن - DANAN) مصدری است بمعنی : چیزی را بدرون چیزی دیگر که ظرف مانند است داخل کردن و نهادن و گذاشتن . ریشه آن (دن) و جزء (ان - AN) علامت مصدر است . از این رو از (دن) در دیلمی معنی : جا و ظرف ماندی برای سکون و قرار چیز دیگر نیز برمی آید .

بنا بر این از روی لغت های بالا (دنبکا) یعنی : جا و مکان و ظرف و نشیمن پادشاه و بنگ - زمزمه و خرمی و حرکت بنگ .

لغات : (زنبه - زنب - زنبل - زنبغ - زنبق) در فارسی همه بمعنی : ظرفی گود هستند که برای جا دادن چیزها در درون آنها بکار می روند (۲) چون تبدیل حرب (ز) و (د) با یکدیگر معهود است ، بگواه این واژه ها نیز (دنبکا) جایی برای نشیمن و قرار بنگ و سرور و سالار و پادشاه بوده است .

(زنبغ) و (زنبق) که نام گلی از تیره سوسن ها است هر دو در فارسی بمعنی : ظرفی گود برای جا دادن چیزها آمده اند . چون (زنبق) و (سوسن) نشانه و علامت بزرگی (ناهید) و ناهید پرستان باستان بوده ، از این رو (دنبکا) را می توان بمعنی : رمز و نشانه بی از معبد و ایزد بانوی ناهید هم شمرد که پرستش آن در ایران بویژه در خوزستان و شوش سابقه چند هزار ساله داشته است . من دریوست دوم کتاب (دیار شهرباران) تألیف آقای احمد اقتداری که بوسیله انجمن آثار ملی ایران چاپ و نشر می شود شرح رسا و گویایی در در مورد ناهید پرستی در (شوش) و پیوند (زنبق) و (سوسن) با ناهید و معبد و مراسم آن داده ام که باید بدانجا

۱ - فرهنگ پهلوی .

۲ - لغت نامه دهخدا .

مراجعه کرد و در این جا مجال بحث و یادآوری نیست. رویهمرفته لغت (دنبکا) یعنی: تختی زرین بر درگاه آتشکده که شهریار زردشتی آیین، پس از کامروایی در نیایش و زیارت آتش، بشادمانی پذیرفته شدن خواست خود که آنرا تأیید آسمانی پادشاهی خویش، همچون بخششی ایزدی نیز وانمود می کرده، بر آن می نشسته و باخرمی زمزمه کنان به ستایش ایزد خود لب می جنبانده و نگهبانان آتشکده را بار داده می نواخته است.

۳- چگونگی یادکرد این داستان در کتابهای برخی از قدما

(آرتور کریس تن سن) دانشمند ایران شناس دانمارکی در کتاب (ایران در زمان ساسانیان) در بارهٔ زمان (پیروز) ساسانی آورده که خشکسالی دراز و قحطی زمان فیروز راست و واقعی بوده است. زیرا: «در نامه‌یی که (برصوما- BARSAUMA) اسقف عیسوی به (آکانه ACACE) جاثلیق در حدود سال ۴۸۵ پس از مسیح نوشته یادآوری کرده که مدت دو سال است سر زمینهای شمالی دچار قحطی سخت است ...» (۱)

از این رو نباید گمان کرد که داستان خشکسالی و قحطی و دشواری زندگی مردم در زمان فیروز ساسانی (که دیری نپایید (مزدک) در زمان پسرش آن جنبش معروف را پدید آورد) قصه و افسانه‌یی خیالی است.

در کتابهای قدمای ناعداد دیگر مانند طبری و بلعمی (۲) - یعقوبی (۳) -

۱ - ترجمه رشید یاسمی، ص ۲۰۲

۲ - بکوشش پروین گنابادی، ص ۹۵۳ - ۹۵۴

۳ - تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۱، ص ۲۰۱

حمزه اصفهانی (۱) - مقدسی (۲) - فردوسی (۳) - گردیزی (۴) - مجمل التواریخ
والقصص (۵) - ابن البلخی (۶) - ثعالبی (۷) - مؤلف لب التواریخ (۸) ... کم و
بیش همین داستان خشکسالی و قحطی سخت یاد شده اند. جز آنکه رفتن فیروز
بفارس برای زیارت آتش و آتشکده (آذر خورا) را که گفته شده در پی آن
بود که باران فرو بارید تنها بیرونی و گردیزی آورده اند. در همه این کتابها از
کوشش فیروز برای رها کردن مردمان از مرگ و میر فراوان در آن سالها سخن
رفته است. اما (ثعالبی) در کتاب (غرر اخبار ملوک فرس) روایت دیگری
دارد. او می گوید پس از آنکه باران نیامد و بادهای گردآورنده باران اند از
وزیدن ایستادند و رودها و چشمه ها خشک شدند و سبزه ها و گیاهان از میان
رفتند و پرندگان و ددان و دامها مردند و مردمان این آفت بزرگ را از ستمها
و شومی پادشاهی فیروز شمردند، فیروز چنان اندوهگین و رنجور شد که
نفسش در سینه تنگی می کرد. روزی سربصحرای نهاد. و بهر سومی نگریست.
ناگاه چشمش به بزرگوهی افتاد که نسیم باد ریشش را می جنباند. از دیدن
آن حیوان که زنده است و سرپا مانده و وزش بادی که هفت سال چون نفس

۱ - تاریخ پیمبران و شاهان، ترجمه جعفر شعار، ص ۵۴

۲ - مقدسی: آفرینش و تاریخ، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، ج ۳، ص ۱۴۳

۳ - ص ۲۲۶۹ - ۲۲۶۸، چاپ پروخیم

۴ - گردیزی، ص ۲۹

۵ - پارسانامه (فارسانامه)، چاپ بهروزی، ص ۹۶

۶ - چاپ بهار، ص ۷۱

۷ - چاپ زوتنبرک، ص ۵۷۷ - ۵۷۶

۸ - ص ۵۴

در سینه حبس مانده بود سخت شادمان شد . از اسب پیاده شد و بخاك افتاد و خدا را نیایش کرد . در پی آن بادهای بوزیدن آغاز کرده ابرها را گرد نمودند . آنگاه باران تندی بارید که همه جارا آب فراگرفت و همه كم آبی ها را تكافو کرد . از این رو بیاد آن روز فرخنده هر سال جشن (آفریجكان) برپا می شود (۱) . زمان این پیش آمد را بیرونی و گردیزی سیام بهمن ماه و فردوسی در ماه فروردین نوشته و دیگران که نام بردم از زمانش چیزی ننوشته اند . ولی در برخی فرهنگها جشن (آبریزگان) را همان جشن (تیرگان) شمرده اند که پس از این در باره آن گفتگو خواهم کرد . مؤلف (مجمل التواریخ والقصص) آن روز را تنها بنام (صبا الماء) نوشته و از زمانش یادی نکرده است . زیرا (صبا الماء) ترجمه عربی همان : (آب پاشان) و (آبریزگان) و (آبریزان) است (۲) . اینك يك پرسش هایی را که از نوشته بیرونی و گردیزی پیش آمده بود بررسی می کنیم :

۴- آذر خورادر کجا و چه بود ؟

نامهای این پرستشگاه که در کتابهای معروف قدما آمده چنین اند : آذر خورا - آذر خره - آذر خرداد - آذر خرین - آذر خراد - آذر جوی - آذر رام خراد . این نام ها همه برای يك آتشکده آمده است که همه این نامها درست و بجا بوده هر يك لغتی ایرانی و بدون تحریف و کم و کاست می باشند . محققین این آتشکده و آتش و پرستشگاه را در فارس در کاریان دانسته و یکی

۱ - غر اخبار ملوك فرس ، چاپ زوتنبرك ص ۵۷۷ - ۵۷۶

۲ - در لغت نامه دهخدا لغت و نام (صبا الماء) نیامده و از قلم افتاده است .

از سه آتش بزرگ زمان قدیم شمرده‌اند و نام اوستایی و زردشتی آنرا (آذر فرنبغ) یا (خورنه) یا (فروبنغ) نوشته‌اند که آن آتش و آتشکده ویژه طبقه مؤبدان بود و پیداست که بسبب نفوذ آنان چه پایه وارجی داشته است. برای آگاهی بیشتر از این آتشکده به کتاب (مزدیسنا) مراجعه فرمایید (۱).

۵ - جای آبادی کامفیروز :

(کامفیروز) چنانکه جغرافیا نویسان قدیم آورده‌اند سرزمینی در بالای مرودشت فارس است که بیشتر آن در سوی راست رود (کر) قرار گرفته و مرکزش (بیضا) است (۲).

فردوسی که در شاهنامه داستان خشکی و تنگسالی زمان فیروز را یاد کرده آمدن باران را درماه (فرودین) نوشته است :

همی بود یکسال با داد و پند	خردمند و از هر بدی بی گزند
دگر سال روی هوا خشک شد	ز تنگی بجوی آب چون مشک شد
سدیگر همان بود و چارم همان	ز خشکی نبود رایج کس شادمان
هوارا دهان خشک چون خاک شد	بجوی اندرون آب تریاک شد

۱ - مرحوم دکتر معین در کتاب (مزدیسنا) آگاهیهای سودمند فراوانی در باره این پرستشگاه فراهم آورده که در صفحات ۳۳۸ تا ۳۵۴ کتاب او چاپ شده‌اند. اما نظر آن مرحوم که گفته ماه خرداد و فرشته خرداد را با آتشکده (آذر خورا) پیوندی نیست بر اساسی نیست.

۲ - جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۰۰

ز بس مردن مردم و چار پای پیی را نبد بر زمین نیز جای

* * *

همی باآسمان اندر آمد خروش	ز بس مویه و زاری و درد و جوش
زکوه و زهامون و از دشت و غار	ز یزدان همی خواستند زینهار
برین گونه تا هفت سال از جهان	ندیدند سبزی کهان و مهان
به هشتم بیامد مه فرو دین	بر آمد یکی ابر با آفرین
همی در بارید در خاک خشک	همی آمد از بوستان بوی مشک
پر از ژاله در چنک گلبن قدح	همی تافت از چرخ قوس قزح
زمانه برست از بد بد گمان	بهر جای بر زه نهاده کمان (۱).

* * *

این جشن (آفریجکان اصفهان) همان جشن نوروز اصفهانیان نبوده است. زیرا ابوریحان بیرونی در همان کتاب آثار الباقیه و در همان ماه بهمن که جشن (آفریجکان) را در روز سی‌ام آن یاد کرده در روز بیست و دوم بهمن ماه از جشن (بادروز) سخن بمیان آورده و جشن روزهای نوروز اصفهانیان را (کثرین) نامیده است که هفت روز در اصفهان برای جشن (کثرین) بازار برپا می‌شده و همگان شادی می‌کرده‌اند.

بیرونی می‌نویسد: «روز بیست و دوم بهمن ماه (بادروز) است. و در این ماه عیدی است که بهمن نام معروف است. و در قم و نواحی آن رسومی از شرب و لهو برای این عید بادروز قائل می‌شوند که مانند رسوم دیگر اعیاد است - چنانکه در اصفهان در ایام نوروز بازاری پیامی شود و عید می‌گیرند و آنرا در اصفهان

(کثرین) گویند . و تنها فرق (باد روز) و (کثرین) این است که (بادرز)

یک روز است و عید (کثرین) یک هفته ... »

بنا بر این عید نوروزی که در اصفهان یک هفته جشن و بازار شادمانی داشته (کثرین) نام داشته و غیر از (آفریجکان) بوده است . (کثرین) باین معنی در فرهنگها دیده نشد . چون بررسی این لغت و جشن آن در اصفهان خود موضوعی جداگانه و شایان توجه است از این رو در اینجا از گفتگو درباره (کثرین) چشم می‌پوشم و آنرا بفرصت دیگری وامی‌گذارم .

۷ - اکنون به پرسش دیگری که باگاه شماری و شناخت تقویمها و حساب‌های سالها و ماههای پیشینیان پیوند دارد می‌پردازم و آن این است که چگونه در بهمن ماه که ما امروز آنرا ماه سخت و سرد زمستان می‌دانیم مردم بشادمانی در آب رفته بآبریزان و آب پاشان می‌پرداخته‌اند؟ جوابش این است که:

آن بهمن همان (ورفن) دیلمی و در (خرداد - تیر) بوده .

یازدهمین ماه در گاه شماری کهن دیلمی نامش (ورفن - VARFANA) است و زمان آن در پایان بهار و آغاز تابستان است . یعنی از هفته دوم ماه خرداد کنونی در تقویم رسمی ما تا هفته دوم ماه تیر کنونی که بمدت سی روز است . در لغت دیلمی (ورفن) یعنی : فرو گذاشت کام و کار . چه (ور) در دیلمی یعنی : آرزو - کام - خواهش و کامجویی - تکاپو و حرکت - برو نزد و کنار و سو ... (فن - FANA) از مصدر (فنش - FANAAN) بمعنی : دست از کار داشتن و موقتاً کاری را فرو نهادن و دست برداشتن است . رو بهمرفته (ورفن) یعنی :

فرو گذاشت هوی و هوس و خواهش و کامجویی و دست از خواهش نفسانی و کار کشیدن . از این رو ماه (ورفن) معنی ماهی را می دهد که در آن به ستایش پروردگار خود می پرداخته اند . شاید از همین رو بوده که در فرهنگهای فارسی لغت قدیم (ورفان) بمعنی : شفیع و شفاعت کننده آمده است . در لغت فرس اسدی آمده که (ورفان) شفیع بود . مسعود غزنوی شاعر گفته :

دامم بده و گرنه کنم جان خویشتن مدح امیر و نزد تو آرم بورفان
(بهمن) که در اوستاو پهلوی (و هومن) و در فارسی (و همن) و (بهمن) است یعنی : و همنش ، خوب منش ، نیک نهاد . در آیین زردشتی نام یازدهمین ماه سال و دومین روز از هر ماه بهمن است . در آن آیین (و همن) نخستین آفریده اهورمزدا است و در عالم روحانی مظهر اندیشه نیک و خرد و دانایی خداوند است . از این رو (بهمن) در خواص و صنعت برابر با (ورفن) دیلمی است . زیرا در هر دو ماه از راه فرو گذاشت هوی و هوس و نیایش می تواند باندیشه نیک و خرد و دانایی ایزدی نزدیک شد . پایان ماه (ورفن) درست برابر با هفته دوم ماه تیر کنونی در تابستان یعنی : هفته دوم برج سرطان می شود . چون در تقویم زردشتی در دومین گاهنبار که یکصد و پنجمین روز سال و در ماه تیر آب آفریده شد که زمان و هنگامی بسیار گرامی شمرده می شد و نیز روز سیزده هر ماه نامش تیر بوده و در روز تیر یعنی سیزدهم از ماه تیر جشن تیرگان قرار داشته که جشن نیایش آب بوده و همان آبریزگان می شود از این رو سی ام ماه (ورفن) دیلمی یا بهمن قدیم به روز تیر از ماه تیر تقویم قدیم می افتد . و این زمان چون در تقویم قدیم گیلان زمان (پنجه دزدیده) نیز می شده از همین رو زمان جشن آبریزان و آب

پاشان یا (آفریجکان) هم بشمار می آمده است . این بود راه حل نوشته بیرونی که نوشته بود در سی ام بهمن ماه جشن آفریجکان گرفته می شد .

گواه اینکه ماه (بهمن) مورد نظریرونی وگردیزی همان (ورفن دیلمی) یا بهمن دیلمی است که به ماههای (خرداد و تیر) کنونی (یعنی از ۱۳ خرداد تا ۱۳ تیر) می خورد . و روز سی ام آن بهمن باسی ام ورفن دیلمی که معادل سیزده تیر یا تیرگان کنون باشد برابر است ، از نوشته خود بیرونی و گردیزی نیز بدست می آید: زیرا هر دو دانشمند نوشته اند که روز بیست و ششم ماه خرداد اول گاهنبار چهارم است (۱) و هر گاهنبار هم چند روز طول داشته که آخر گاهنبار روز سی ام خرداد می شود .

گاهنبار چهارم طبق نص متون اوستایی و پهلوی در دویست و دهمین روز از آغاز سال بوده است . اگر خرداد همین خرداد کنونی بوده که بیست و ششم آن هشتاد و هشتمین روز سال می شود چگونه می تواند گاهنبار چهارم باشد . این زمان با حساب تقویم کنونی حتی دومین گاهنبار هم نمی شود که در یکصد و پنجمین روز سال بوده و زمان آفرینش (آب) و آب ها دانسته می شد . اما از روی گاهشماری کهن دیلمی (ورفن) که ماه یازدهم است خواصش با ماه یازدهم بهمن و برج یازدهم دلو که باز هم بمعنی: آب پاش و ظرف آب است مطابقت کامل پیدامی کند . بخصوص که یکصد و پنجمین روز آغاز سال از بهار که زمان آفرینش آب و زمان گاهنبار دوم بوده با حساب ۵ روز (پنجه) به هفته دوم ماه (تیر) یعنی : ماه تیر و تشر آب آفرین می خورد و سیزده ماه تیر که روز تیر از ماه تیر و عبارت دیگر (تیرگان)

بوده و در ستایش و بزرگداشت آب است با آفریجکان از روی گاهشماری دیلمی یکی می‌شود .

نویسنده (تاریخ عالم آرای عباسی) آنجا که از داستان آمدن (ولی محمدخان ازبك) پادشاه آنزمان دیار ترکستان و ماوراءالنهر بایران و اصفهان ، در سال بیست و یک شهر یاری شاه عباس اول صفوی که سال (خوك) و برابر با سال هزار و بیست هجری قمری بوده یاد می‌کند می‌نویسد که شاه عباس آنچه که می‌توانست برای پیشواز باشکوه و بزرگداشت و پذیرایی از او کرد و کوشید با برپاساختن مجالس بازی و تماشایی بمهمانش خوش بگذرد . از مراسم دیدنی که شاه عباس و ولی محمد خان در آن سال تماشا کردند یکی هم جشن (آب پاشان) اصفهان در چهارباغ اصفهان ، کنار زاینده رود بود که برسم همه ساله ایرانیان در برج سرطان یا (تیر) در آغاز تابستان برگزار شد .

اومی‌نویسد: « در اول تحویل سرطان که بعرف اهل عجم و شکون کسری و جم ، روز (آب پاشان) است باتفاق در چهارباغ صفاهان تماشای (آب پاشان) فرمودند . در آن روز زیاده از صد هزار نفس از طبقات خلائق و وضع و شریف در خیابان چهارباغ جمع آمده بیکدیگر آب می‌پاشیدند . از کثرت خلائق و بسیاری آب پاشی، زاینده رود خشکی پذیرفت . وفي الواقع تماشای غریب است ... » (۱) .

کتاب (عالم آرای صفوی) هم که داستان کرامات شاه اسمعیل صفوی و خاندان او را برای نقالی در قهوه خانه‌های آنزمان ، در قالب قصه و حکایت عامه پسند

نوشته از همین آیین قدیم (آب پاشان) یاد کرده و آن آیین را رسم دیوان مازندران و یادگار آنان دانسته که مازندرانیه از نیاکان دیو خود بارث برده و هر ساله بکار می‌بسته‌اند (۱).

بنابر این بصراحت (عالم آرای عباسی) زمان جشن آب پاشان بنا بر عرف ایرانیان و بعنوان یادگاری از جمشید و کسری در آغاز برج سرطان یا تیر ماه کنونی در تابستان بوده است.

چون آتش و آتشکده (آذر خورا) یا (آذر خرداد) که فیروز برای زیارتش بفارس رفت روی خود نام (خرداد) دارد و در اوستا یشتی در ستایش خرداد بعنوان ایزد دیگری از آب هست که آن یشت نیز مانند آبان یشت در ستایش و بزرگداشت آب و آب آفرینی است (۲) و در یکصد و پنجمین روز آغاز سال (اگر آغاز سال را از بهار بدانیم) گاهنبار دوم است که زمان آفرینش آب شمرده می‌شد، از این رو ماه خرداد و بویژه پایان آنرا که به تابستان می‌خورد با آب و آب آفرینی پیوندی است آشکار و بی‌گفتگو بهمن مذکور در نزد نیروی و گردیزی در اصل خرداد قدیم و (ورفن) دیلمی است که در تابستان هامی گرفته و می‌گیرند.

بهمن دلیل بوده که بسیاری از قدما (آبریزگان) را (تیرگان) فرس شمرده‌اند در لغت نامه دهخدا آمده: (آبریزان) یا (آبریزگان) نام جشنی است باستانی بسیزدهم تیر یعنی روز تیر از ماه تیر. گویند در زمان فیروز جد

۱ - عالم آرای صفوی، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ص ۳۲۴

۲ - به (خرداد یشت) اوستا نگاه کنید.

نوشیروان چند سال در ایران قحط و خشکسالی بوده است و شاه و مردم در این روز بدعا باران خواسته اند و باران بیامده است و مردم بشادی آب بر یکدیگر پاشیده اند و این رسم و آن جشن بجای مانده است . و در این روز بر یکدیگر آب و گلاب پاشیدندی . آنرا (آبریزان) و (آب پاشان) و (آب تیرگان) نیز گویند « (۱) . این (آبریزگان) یا (آفریجگان) یا (آب پاشان) یا (آب تیرگان) همان جشن آب پاشان مردم گیلان در روزهای فروردگان قدیم یا (پنجه دزدیده) بوده و در آن زمان هم بر گذار می شده است، زیرا اسکندر منشی، مؤلف کتاب (تاریخ عالم آرای عباسی) در وقایع سال ۱۰۲۶ هجری قمری که سال موش بوده و شاه عباس صفوی بمازندران و گیلان رفته بود می نویسد :

« ... چون فصل نشاط افزای بهار سپری گشته و هوای آن دیار رو بگرمی آورد اراده تماشای جشن و سورو و عشرت و سرور (پنجه) که معتاد مردم گیلان است از خاطر خطیر سر زد و رسم مردم گیلان است که در ایام خمرسه مسترقه هر سال که بحساب اهل تنجیم آن ملك بعد از انقضای بهار قرار داده اند و در میانه اهل عجم روز (آب پاشان) است بزرگ و كوچك و مذكر و مؤنث بكنار دریا آمده در آن پنج روز بسور و سرور می پردازند و همگی از لباس تكلف عریان گشته هر جماعت با اهل خود بآب در آمده با یکدیگر آب بازی کرده خمرسه مسترقه را بدین طرب و خرمی می گذرانند و الحق تماشای غریبی است . القصه موكب همایون از فرح آباد بدان صوب در حرکت آمده بقصد رود سر از اعمال

رانکوه گیلان که این صحبت بهجت افزا (۱) منعقد شده بود رسیده تماشای آن سور و نظاره کرد آن نشاط و سرور بودند، (۲).

پس بنوشته (منشی) اهل تنجیم گیلان یعنی: منجمان و تقویم دانان گیلان وقت آب پاشان در روزهای (پنجه) را در پایان بهار قراردادند و این هم از گذشته رسم بوده است. پس این زمان ثابت بوده نه سیار و گردان، و این دلیل وجود يك سال ثابت خورشیدی در شمال ایران بوده که گاهشماری کهن دیلمی گواه زنده آن است.

ملا عبدالفتاح فومنی گیلانی در تاریخ گیلان خود می نویسد که شاه عباس صفوی که آوازه جشن و شادمانی مردم گیلان را در روزهای (پنجه) یا خمرسه مسترقه شنیده بود خواست به گیلان آمده هم گردش و تماشایی بکند و هم برخی ها و از آن میان بهزاد بیک وزیر خود را در گیلان به کیفر برساند از این رو: «در فصل تابستان سیر پنجیک دریای فرضه رودسر را وسیله ساخته به قصد حبس و قید بهزاد بیک و منصوبان او عزیمت فرمودند و احکام به ارباب و اهالی بیه پیش و بیه پس نوشته قید آن کردند که تمامی مردم گیلانات از اعیان و ارباب و سادات و قضا و اهالی و موالی به دستوری که در زمان حکام سابق گیلان به سیر پنجیک کنار دریای رودسر می آمدند، به همان طریق و قانون حاضر شوند که در خمرسه مسترقه رایات شاهی وارد آنجا خواهند شد. و بعد از صدور حکم وضع و شریف و خواص و عوام گیلانات متوجه فرضه رودسر شدند و در آن صحرا مقام و آرام گرفتند و از امرای گیلانات مرتضی قلی خان: حاکم گسکر-

۱ - صحبت بهجت افزا: یعنی تفریح و تماشای جشن آب پاشان.

۲ - نسخه خطی ملکی اینجانب.

حسین خان : والی کهدم - نعمت الله خان صوفی : حاکم دیلمان - مرادخان چینی :
 حاکم لشت نشا و اکابر و اعیان باتفاق مردم ولایت ، داخل فرضه رود سرشدند و در
 آنجا انتظار ورود شاه عباس می کشیدند که به تاریخ روز دو شنبه بیستم شهر
 ربیع الاول سیچقان نیل شاه عباس از طرف مازندران داخل فرضه مذکوره شده در
 کنار دریای قلزم نزول واقع شد . . . در اثنای مناظره و مکالمه دریای غضب
 پادشاهی به تموج درآمده فرمان داد که ملک علی سلطان ، جارچی باشی جاربزند که
 هر کس از بهزاد بیک (وزیر شاه در گیلان) و منصوبان وی شکوه و شکایت داشته باشد
 حاضر شده بعرض رساند . چندین هزار کس از مردم (بیه پیش) (۱) و (بیه پس) (۲)
 که حسب الحکم به سیر (پنجیک) دریای رود سر آمده بودند همگان حاضر
 شدند ... شاه عباس بیست هزار کس را که در آن صحرا حاضر بودند همگی را
 شکوه چی و داد خواه تصور کرده حکم به حبس و قید بهزاد بیک و عاملان او به
 صدور پیوست . از قضا ریسمان بازی در صحرای رود سر ریسمان بسته بود .
 شروع در بازی نکرده ، روزگار شعبده بازی دیگر نموده . حسب الحکم مطابق
 تقریر بالا ، بهزاد بیک را ریسمان در پا کرده سرازیر از آن ریسمان آویختند . . . (۳).
 (پنجیک) نام و اصطلاحی در گاهشماری کهن دیلمی است که در گیلان

۱ - بی به پیش یعنی : جلوی آب - پیش آب ورود - خاور رود خانه سفیدرود

۲ - بی به پس یعنی : عقب و آنسوی آب - پس و پشت آب و رود - با ختر

سفید رود . رویهمرفته این دو نام ولت کهن گیلی و دیلمی یعنی : گیلان خاوری و باختری
 که سفید رود و آتش مرز آن بوده .

۳ - تاریخ گیلان و دیلمستان ، بکوش منوچهر ستوده ، ص ۲۰۵ - ۲۰۷

هم زبانزد بوده و بکار بسته می شد. زمان پنجیک دیلمی در آغاز بهار و فروردین و زمان پنجیک گیلانیان در آغاز تابستان و پایان بهار بوده است که شرح آنرا در (گاهشماری کهن دیلمی) جداگانه آورده ام.

اینک به بینیم جشن آب پاشان در روزهای (پنجیک) یا پنجه دزدیده یا روزهای فروردگان در گیلان در سده های پیش از یادشاهی صفویان هم در موسم تابستان بوده یا نه؟ اگر پیش از آن هم این روزها و جشن های آن ها و از جمله جشن آب پاشان و آبریزگان گیلانیان در موسم تابستان باشد پس در میان سالها و تقویمهای گوناگون سال ثابت خورشیدی یا سال ثابت دیلمی همچنان بکار بسته می شده است. در سند زیر می بینیم که در سال ۸۹۲ هجری قمری یعنی نزدیک به یکصد و شصت سال پیش از روزیکه شاه عباس صفوی در موسم تابستان در گیلان خاوری جشن آب پاشان را تماشا کرده نیز آن جشن در موسم تابستان بوده است. زیرا میرظهیرالدین مرعشی در کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان خود بارها هر جا که تاریخ هجری قمری را نوشته تاریخ پارسی یا تاریخ رسمی پارسی قدیم را نیز که برابر آن بوده یاد کرده است. مرعشی چندین بار از (پنجه دزدیده) یا خمه مسترقه یاد کرده اما يك جا از آن تاریخ دقیقی بدست داده که برای این گفتار ما سند خوبی است. او می نویسد: "جمله بیست و یکم رجب سال ۸۹۲ هجری موافق اول خمه مسترقه بود. روز شنبه بیست و دوم رجب سال ۸۹۲ هجری موافق دوم خمه مسترقه که همین شب آفتاب به برج اسد تحویل کرده بود از (باروشه ده) کوچ کرده به کنار رودخانه (تلار) فرود آمدیم. روز یکشنبه بیست و سیم رجب سال ۸۹۲ موافق سیم خمه مسترقه

میر عبدالکریم را بعون الله به تخت ساری نشاندہ آمد ، (۱) .

پس اول اسد یعنی اول مرداد در سال ۸۹۲ هجری هم زمان (پنجه دزدیده) و روزهای آب پاشان و آبریزگان بوده است .

باید دانست که در تقویم کهن دیلمی در هفته دوم مرداد ماه یا برج اسد در تابستان سال پایان یافته و سال نو آغاز می شود . چون در تقویم گیلانیان (پنجه) در پایان سال گرفته می شد از این رو این زمان ، زمان پنجه و آب پاشان هم بوده است .

(پیتر و دلاوال - PIETRO DELLA VALLI) جهانگرد ایتالیایی که در سال ۱۰۲۸ هجری (یعنی دو سال بعد از زمانی که اسکندر بیک منشی در کتاب (عالم آرای عباسی) از جشن آب پاشان گیلان در آغاز تابستان در حضور شاه عباس در رودسر گیلان یاد می کند) همزمان با پایان ساختمان مسجد شیخ لطف الله در شهر اصفهان جشن آب پاشان یا (آفریجگان اصفهان) را بچشم دیده و گواه آن بوده و در آن باره چنین نوشته است :

« در اصفهان مراسم (جشن آبریزان) در کنار زاینده رود در انتهای خیابان چهارباغ برابر پل زیبای اللهوردی خان بجای می آورند . بهمین سبب شاه آنروز از آغاز بامداد بدانجا رفت و همه ساعات روز را در یکی از غرفه های زیر پل به تماشا نشست . اندکی پیش از آنکه مراسم جشن بیایان برسد و مردم دست از آب پاشی بردارند شاه سفیران کشورهای بیگانه را بزریر پل خواند و چون وقت تنگ بود زمانی پس از آمدن ایشان مردم را مرخص کرد و خود در

۱- تاریخ گیلان دیلمستان ، بکوشش منوچهر ستوده ، چاپ بنیاد فرهنگ ایران ، ص ۴۶۵-۴۶۶

صحبت سفیران به تفریح پرداخت . « (۱)

از میان سفیرانی که در همان زمان شاه عباس در اصفهان بوده و همان جشن آبریزگان اصفهان را دیده‌اند یکی هم (دن گارسیا دوسیلاو فیکروا) سفیر اسپانیا بوده است که او هم در سفرنامه خود دربارهٔ آیین این جشن در اصفهان و زمان آن که بنوشته او ماه (ژوئیه) یعنی تابستان بوده است چنین آورده است: «... چند روز بعد شاه از سفیران خواش کرد که طرف عصر روی پل زنده رود که محله جلفا و محله گبران را از محله تبریزیان و بقیه شهر کهنه اصفهان جدا می‌سازد حاضر شوند . از چند قرن پیش همه ساله در ماه ژوئیه ایرانیان جشنی می‌گیرند . بدین ترتیب که همهٔ مردم از هر ملت و طبقه ، غیر از زنان ، در کنار رودخانه جمع می‌شوند . و زنان بالای پل به تماشا می‌نشینند . مردان در این روز لباسهای کهنه کوتاهی که با لباسهای معمولی ایشان تفاوت بسیار دارد می‌پوشند و شلوارهای تنگ پیامی‌کنند و بجای عمامه شب‌کلاه کوچکی بر سر می‌نهند و در کنار رودخانه همگی بدرون آب می‌روند و بر سر و روی یکدیگر آب می‌پاشند و برای اینکه بهتر از عهدهٔ این کار بر آیند هر يك ظرفی نیز همراه می‌برند . کار آب پاشی گاه بدانجا می‌رسد که ظرفها را بسوی یکدیگر پرتاب می‌کنند و سرهای بسیار شکسته می‌شود و گاه چند نفری هم به جهان دیگر می‌روند . غرفه‌های پل از هر سو به رودخانه نگاه می‌کنند ... شاه سفیر اسپانی را نزدیک خود نشاند و عقیده او را در بارهٔ آن جشن پرسید . ولی داد و فریاد و هیاهوی مردم در این وقت چندان بود که

روی پل سخن گفتن میسر نمی‌شد ...» (۱). چنانکه معلوم است ماه ژوئیهٔ مسیحی ماه تابستان بوده و به ماه تیرکنونی در تقویم رسمی فارسی می‌خورد.

از این رو، روشن می‌شود که ماه بهمن مذکور در آثارالباقیه و زین‌الخبار، ماه بهمن یکی از دو سال ثابت خورشیدی ایران باستان بوده که در دیلمی برجا است و به (خرداد و تیر) کنونی در نیمهٔ اول ماه اول تابستان می‌خورده که جشن آفریجکان اصفهان در آن برگزار می‌شده است نه در زمستان و ماه بهمن کنونی.

می‌دانیم که ارمنیان یکی از کهنه‌ترین تقویمها را با جشن‌های دینی آن داشته و دارند. ارمنیان قدیم همواره آغاز سالشان از دههٔ اول ماه (اوت) در تابستان بوده است. جشن‌های دینی آنها که پیش از آیین مسیح در سال ثابت دینی آنها و در موسم و زمان معین و ثابت گرفته می‌شد، پس از مسیحیت نیز در همان موسم و همان زمان نگهداری شد. منتهی نام آنها را برگردانده بآن‌ها صورت ظاهر و لقب مسیحی دادند. از جملهٔ جشن‌های آنها (اولیچ = AVELIC) یا پنجهٔ دزدیده است که آنرا همیشه در تابستان در هفتهٔ اول ماه اوت برگزار می‌کردند. این درست همانند پنجهٔ قدیم گیلانها است. چون در پنجه دزدیده آب پاشی می‌شد، اکنون هم ارمنیان همین آیین را در همین زمان بکار می‌بندند (۲).

نکتهٔ شایان توجه در این اشاره بگاه شماری ارمنیان، لغت (اولیچ-AVELIC)

۱- نقل از مجلهٔ هنر و مردم، شمارهٔ ۸۱، سال ۴۸

۲- برای سال ارمنیان و پنجهٔ آنها به بیست مقالهٔ تقی زاده صفحات ۳۳۰ و ۳۳۳ و ۳۴۰ نگاه کنید.

است که برای آیین (پنجه دزدیده) یا پنج روز فروردگان بکار رفته است . (اولیچ)
 بگمانم همان لغت (آبریز) است که بمعنی : (آبریزان) و (آبریزگان) باشد .
 در لغت (اولیچ) دو جزء می توان دید : (او - AV) بمعنی : (آب) و (آو)
 و (او) که در فارسی و لغات محلی بهمین صورت و بمعنی بکار رفته و می رود . (لیچ) صورت
 کهنه یی از (ریز) است . زیرا حرف (ر) و (ل) در ایرانی زیاد بهم بدل می شوند . و تبدیل
 حروف (چ) و (ج) و (ز) بهم در پهلوی و فارسی نمونه زیاد دارد ... بدینسان از روی
 گاهشماری کهن دیلمی که گاهشماری پیش از زردشتی است بسادگی مشکل زمان
 جشن (آفریجگان) را آسان کردیم و از تقویم کهن ارامنه از این رو گواهی
 آوردیم که اصفهان یکی از شهرهای ارمنی نشین ایران بوده (اولیچ) باستانی
 ارمنیان لغتی از همان (آوریز) یا (آبریزگان) و (آفریجگان) اصفهان
 است .

۶ - آیا بنیاد و آغاز (آفریجگان) از زمان فیروز بوده یا پیشینه یی بسیار
 کهن تر داشته است ؟

بنیاد این جشن بسیار کهن تر از آن بوده که از آن زمان فیروز ساسانی گمان
 شود . چنین پیدا است که برخی از ساسانیان می خواسته اند که گذشته بسیار دراز و دیرپای
 یک رشته از آداب و رسوم کهن و تاریخ ها و پیشینه بنیان قدیم شهرهای معروف نادیده
 گرفته شده آغاز بنیانگذاری آنها را از زمان آنها بدانند . برای این گفته گواهیایی در دست
 است که اینجا مجال گفتگو در باره آن نیست . این جشن (آبریزگان) یا آب (تیرگان)
 هم که در اصل ستایش و نیایش « آب » بعنوان مهمترین و بزرگترین عنصر جهان

هستی و مادر و شالوده آفرینش و زندگی و بار وری بوده و سابقه ستایش و گرامی داشت آن در ایران از چند هزار سال پیش از مسیح هم بالا می رود یکی از همان موارد است . برخی از ایزدان بسیار قدیم ایرانی که پروردگاران آب و آب آفرینی بوده اند از قدیمترین روزگاران در ایران ستایش می شدند . یکی از آن ایزدان «تیر» بوده است که سابقه پرستش آن بادوار کهن هند و ایرانی می رسد . در باره اهمیت آب در فلسفه آفرینش و کهنگی پرستش آن در ایران و ایزدان عمده بی که مظهر و تجسم آب و آفرینش و آبادانی و باروری بوده اند ، اینجانب در پیوست دوم کتاب « دیار شهریاران » تألیف آقای احمد اقتداری ، مقاله مفصلی نوشته در آنجا نقش آب و «تیر» و «ناهید» و ایزدان دیگر ایران قدیم را نشان داده ام که برای درك سابقه و اهمیت «تیر» که این «تیرگان» جشن بزرگداشت آن بوده باید بآن کتاب مراجعه کرد . در باره حساب های سال و ماه و تقویم های گوناگون و جشن های نامدار قدیم مانند «تیرگان» و روزهای «فروردگان» یعنی : پنج روز پنجه و چند جشن دیگر در کتاب «گاهشماری دیامی» شرح کافی داده ام که این کتاب هنوز بچاپ نرسیده است .

بنا براین در اینجا برای نشان دادن این حقیقت که آیین (آبریزگان) یا (آب تیرگان) از زمان فیروز ساسانی پایه گذاری نشده بسیار قدیمتر از آن است تنها برای نمونه از چند کتاب گواه می آورم :

در کتاب (تلمود) که پس از (تورات) معتبرترین و کهنه ترین مأخذ رسمی یهود است از جشنی بنام (تیرسکی - TIRE - YASKI) نام برده شده و گفته شده که این جشن ، جشن مادها و مردم سر زمین (مدی) است و از اعیاد مشرکین

است و یهود نباید آنها را گرامی بدارند . کتاب (تلمود) هم (تدوینش) رامیان قرن سوم تا پنجم پس از مسیح شمرده اند ولی اصل روایات آن قدیم (۱) است .

بیرونی در (آثار الباقیه) و گردیزی در زین الاخبار نوشته اند که تیرگان جشنی است که ایرانیان از زمان منوچهر پادشاه داستانی، برپا کرده اند. زیرا منوچهر و افراسیاب پس از سالها جنگ صلح کردند که کشور ایران باندازه و پهنای پرتاب يك تیر باشد . آرش شواتیر در روز تیر از ماه تیر یعنی در تیرگان تیر معروف خود را پرتاب کرد که تا اقصی نقاط ایران در خراسان قدیم یعنی تا فرغانه پرتاب شد و آنهمه سرزمین بهره ایرانیان گردید و چنین روزی را از آن زمان عید گرفته گرامی شمرده اند (۲) . داستان آرش در تیریش اوستا هم آمده . مؤلف (تاریخ قم) که در ۳۷۸ هجری آن کتاب را نوشته و بیرونی هر دو نوشته اند که شست و شودر آب و گرامی داشت آنها در (آبریزگان) یا (تیرگان) از این رو نیز بوده که کیخسرو چون از جنگ افراسیاب بازگشت در پیرامون ساوه و قم در کوهی بر سر آبی رسید . فرشته یا بروایتی دیگر دیوی دید بیهوش شد . کسانش رسیده از آن آب بروی پاشیدند و او را بیهوش آوردند . کیخسرو و کسانش بیهوش آمدند و زندگی دوباره را از آن آب شمرده آنرا فرخنده دانستند . کیخسرو گفت : (سودیمند باد این آب افرهمه جهان) (۱) یعنی : این آب بر همه جهان فرخنده و سودمند باد .

۱ - برای (تیریسکی) که در تلمود آمده بکتاب (گاهشماری) و کتاب ییست

مقاله تقی زاده نگاه کنید .

۲ - آثار الباقیه ، ترجمه دانا سرشت ، ص ۲۴۹ - ۲۵۰ ؛ زین الاخبار ، ص ۲۳۴

و آن روز که روز تیر از ماه تیر بود آغازی شد تا همه ساله چنان روزی را گرامی داشته جشن بگیرند .

« و رسم غسل کردن و شستشوی باین آب و دیگر آبهای چشمه ها باقی و پابدار ماند از راه تبرك . اهل آمل در این روز بدریای خزر می روند و همه روز را آب بازی می کنند ... » (۱) .

بنا بر این پایه و آغاز این آیین که در اصل ستایش و بزرگداشت عنصر (آب) و (ایزد) یا (ایزدان) آن است بسیار کهنه و پیشینه دار تر از زمان فیروز ساسانی است .

۸ - چرا (آفریجگان) را ویژه اصفهان می دانسته اند ؟

با این که این جشن همه ایرانیان بوده و در جاهای دیگر ایران هم گرفته می شده ، آنرا (آفریجگان اصفهان) می شناخته اند . علت این نامگذاری رادر جایی ندیدم . بگمانم برای آن علت های زیر قابل قبول باشد :

۱ - بجزاهواز (۲) اصفهان تنها شهر بزرگ و کهن ایران است که رودی بزرگ از میانه اش می گذرد و در آبادانی آن اثری چون و چرایی دارد . چون شرکت همه مردم در (آب پاشان) با استفاده از زاینده رود بآن شکوهی می داده که در جای دیگر چنان موقعیتی نبوده ، از این رو آوازه آن همه جا را پر کرده بوده است .

۲ - (آب پاشان) و (آبریزان) یا (تیرگان) آیینی برای بزرگداشت ایزد (تیر) بوده که ایزد آب آفرین شمرده می شد . در اوستا ، در (تیریشنت) ایزد

۱- آثارالباقیه ، ترجمه ، ص ۲۴۹ - ۲۵۰؛ تاریخ قم ، چاپ سید جلال الدین طهرانی ،

تیر) ایزد باران و آب آفرینی است .

در کتاب (محاسن اصفهان) آمده که فیروز ساسانی به (آذر شاپوران) فرمان داد که در یکصد و هفتاد سال پیش از اسلام ، در (جی) که نام دیگری از اصفهان بوده ، دژی ساخت که چهار دروازه داشت : « یکی دروازه (جور) نام کرد ، برابر میدان بازار - و دوم دروازه (ماه) که دروازه (اسفیش) می گویند - سیوم دروازه (تیر) که (تیره) می خوانند . و چهارم دروازه (جوش) که معروفست بدروازه جهودان » .

بنابر این (تیر) آب آفرین از همان روزگار فیروز ساسانی در اصفهان جای بزرگی داشته است . و (تیرگان) که در برخی از تقویمها با (آفریجکان) یکی می شده ، از قدیم در اصفهان جای خاص داشته است .

۳ - اصفهان در زمان ساسانیان هم شهری بوده که گروه بزرگی از یهودیان در آن نشیمن داشتند . چنانکه گاهی قسمت بزرگی از شهر کوی یهودیان بوده است .

نگفته پیداست در چنین شهری میان (گبران) و (یهودان) برخوردها فراوان بوده است . چنانکه بنا بنوشته (حمزه اصفهانی) و کریس تن سن (۱) فیروز ساسانی ، که زردشتیان او را گرامی می داشتند ، چون شنید که یهودیان اصفهان دوتن از (هیربدان) زردشتی راکشته اند دستور کشت و کشتار و آزار یهودیان داد . بویژه در اصفهان گروه زیادی از یهودیان کشته شده و زنان و فرزندان شان در آتشکده به بردگی و بیگاری گمارده شدند .

روشن است که در شهری مانند اصفهان، زردشتیان برای بزرگداشت و نگاهداشت و برگذاری باشکوه آیین (آبریزگان) که آنرا از (فیروز) می دانسته اند باید تعصب بیشتری می داشتند .

۴- علت دیگری که بخاطر مخطور می کند این است که فرمانروایی شهریاران دیلمی در اصفهان، که همه می دانند در زنده کردن و بکار بستن آداب و رسوم باستان کوشا بوده اند، شاید سبب شده باشد که (آفریجگان) رنگ و روی تازه تر و بیشتری در اصفهان گرفته، بلند آوازه و بنام اصفهان شناخته شده باشد . . .
این بود علت هایی که بگمانم سبب شدند تا (آفریجگان) بنام (آفریجگان اصفهان) نامیده شد .

چنین بود یادآوری کوتاهی درباره این جشن کهن ایرانی .

محمد تقی مصطفوی

«فی بیوت اذن الله...»

شاید برخی سروران عزیز شگفتی فرمایند که آیه کلام الله مجید به عنوان سخن برگزیده شده است امیدوارم با توضیحاتی که بعرض می‌رساند چگونگی امر توجیه گردد.

سخن این بنده پژوهش علمی و تاریخی یا بررسی تازه‌یی نیست بلکه گفتاری است پیرامون چگونگی تعمیر یکی از آثار تاریخی کنار افتاده مسجد جامع عتیق اصفهان یعنی کتیبه بزرگ زیر دهانه ایوان بزرگ معروف به صفه عمر واقع در جانب شرقی مسجد عظیم نامبرده که یادآوری آنرا در چنین مجمع محترم نوعی وظیفه اخلاقی دانسته و فرصت موجود را مغتنم می‌شمارم.

صفه مورد ذکر در پشت حصار خشتی قدیمی ضلع شرقی مسجد جامع اصفهان که حد مستطیلی اصلی مسجد نامبرده در قرن سوم هجری از جانب مشرق باشد بنیادگر دیده است و بنای آن در دوران کوتاه سلطنت شاه محمود مظفری برادر شاه شجاع به سال ۷۶۸ هجری بوسیله شخصی بنام مرتضی فرزند حسن عباسی زینبی انجام یافته و مشتمل بر ایوان بزرگ شمالی جنوبی و مقصوره بزرگ شرقی غربی در سمت جنوب ایوان نامبرده و متصل بدان است .

ایوان بزرگ از طرف مشرق در کنار کوچه مجاور مسجد قرار گرفته و بر خلاف جانب غربی که متکی به ساختمانهای مختلف مسجد بود هیچگونه پشت بند و ساختمانی در جانب شرقی ایوان نامبرده وجود نداشت و در نتیجه فشار طاق بلند گاهواره ایوان و آزاد بودن دیوار بدنه شرقی آن در بیرون مسجد باعث شده بود که تمامی ایوان بطرف مشرق فرو نشیند و کج شود و از صورت قائم و استوار بیرون آید و شکافهای گوناگون در سقف و طاقنماهای دو طرف دیوارها ایجاد گردد .

در زمان تصدی شادروان ابراهیم مجدزاده صهبا ضمن تعمیرات مختلف مسجد جامع اصفهان تعمیر اساسی و بنیادی ایوان بزرگ صفه عمر هم انجام گرفت .

استاد حسین معارفی معمار ابنیه تاریخی که بیان حق خدمتش به ابنیه تاریخی اصفهان و تعدادی از آثار تاریخی دیگر نقاط ایران بیشتر و بالاتر از سخن امثال بنده است با تعبیه کلافها و مهارهای آهنی در سالهای ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ خورشیدی توانست سقف گاهواره ایوان را بصورت صحیح محکم و استوار و قسمتهای شکسته و فرو ریخته و شکافها را مرمت نماید، معقلی ها و کتیبه های کاشی

فروریخته باکاردانی هر چه تمامتر بوسیله شادروان استاد نصرالله رفائیل که از استادان هنرمند بی نظیر اصفهان و در نکات ظریف و مخصوص تعمیرات ابنیه تاریخی یگانه بود تکمیل گشت و برای تعمیر دو حاشیه بزرگ کتیبه ایوان انتظار فرصت مناسب می رفت .

دو حاشیه بزرگ مورد ذکر یکی کتیبه افقی کاشی خشتی مربوط بزمان اشرف افغان و مورخ به سال ۱۱۳۹ هجری واقع در وسط دیوارهای ایوان صفة عمر و دیگری کتیبه کاشی معرق مربوط بدوران شاه محمود آل مظفر و مورخ به سال ۷۶۸ هجری واقع در زیر طاق دهانه ورودی ایوان بود که تعمیر آنها نیاز به بررسی بیشتر داشت .

در پی چاره جویی شادروان ابراهیم مجدزاده صهبا و تبادل نظر با استاد حسین معارفی و اینجانب (که در تابستان ۱۳۱۸ خورشیدی برای چند ماه به مأموریت اصفهان اعزام شده بودم) چنین مصلحت دیده شد از چند نفر دانشمند روحانی دعوت و تقاضا شود دو کتیبه مورد ذکر بخصوص کتیبه کاشی معرق زیر دهانه طاق را در محل خود ملاحظه و نسبت به تکمیل کلمه ها و جمله های آسیب دیده و ریخته آنها همکاری فرمایند .

تا آنجا که بخاطر دارم شادروانان اعلم الهدی و حاجی شیخ میرزا حسن قاضی عسکر داوربناه و فقیه فریدنی رئیس تحقیق اوقاف اصفهان در ایوان صفة عمر حضور یافتند . شادروانان ابوالقاسم شکرایی، رئیس وقت فرهنگ و ابراهیم مجدزاده صهبا نماینده وقت باستان شناسی و آقای استاد حسین معارفی معمار و این جانب حضور داشتیم و بعرض آقایان روحانیان محترم رسید که دو کتیبه مورد ذکر ریختگی ها و نواقصی دارد و چون مشتمل بر سوره معین

کلام الله مجید یا حدیث شناخته شده‌یی نیست بلکه هر کدام حاوی خطبه مستقلی است که بمناسبت مکان و زمان تهیه و نوشته شده است تکمیل متن آنها که متضمن پیدا کردن کلمه‌ها و عبارتهای فرو ریخته و از میان رفته است کمک و یاری آقایان روحانیان گرامی را ایجاب می‌کند .

خطبه مرقوم بر کتیبه افقی مربوط بزمان اشرف افغان نعت خلفای راشدین را در برداشت و برخی خشتهای کاشی حاوی کلماتی در ثنای سه خلیفه نخست در روزگاران بعد از اشرف افغان بوسیله مردم جاهل یا متعصب شکسته و آسیب دیده بود و آقایان روحانیان باتوجه به کلمات موجود و بقایای حروف آسیب دیده آنچه را که از بین رفته بود معلوم و مشخص فرمودند و کار کتیبه مورد نظر بدون چندان دشواری سامان گرفت و متن کتیبه بصورتی که در کتاب « گنجینه آثار تاریخی اصفهان » تألیف دوست دانشمندان آقای دکتر لطف الله هنرفر صفحه ۱۴۳ مندرج است تکمیل گردید .

کتیبه دوم که بر حاشیه زیر دهانه طاق ایوان صفه عمر واقع بود برخلاف کتیبه پیشین بصورتی نبود که به آسانی بتوان در باره آن به نتیجه رسید زیرا جز چند جمله اول و آخر کتیبه قسمتهای دیگر آن فرو ریخته و از میان رفته بود و بقایای تعدادی از سرکشهای حروف یا انتهای الفها در دو طرف قسمتهای فرو ریخته باقی مانده چند متر از وسط کتیبه نیز که مربوط به بالاترین قسمت طاق یا باصلاح نیزه آن بود مطلقاً معدوم گشته بود و برای تکمیل کتیبه به شیوه‌یی که در سال ۱۳۱۸ تعمیر ابنیه تاریخی صورت می‌گرفت ناگزیر به یافتن کلمه‌ها و جمله‌هایی بودند که با بقایای موجود حروف منطبق افتد و لازمه چنین کاری صرف نظر از آشنایی به چگونگی تعمیر آثار قدیمی، تسلط و تبحر در زبان عربی و کلمه‌ها

وجمله‌ها و اصطلاحات در خور خطبه‌ی مربوط به قرن هشتم هجری را لازم داشت که طبعاً متصدیان خدمات باستان‌شناسی خصوصاً این بنده واجد آن نبودیم و جز توسل به شخصیت‌های جامع روحانی که متوجه به چنین منظور باشند راهی وجود نداشت .

ضمن مذاکرات حضوری در محفل سابق الذکریکی دو نفر از سروران عزیز روحانی چنین اظهار نظر فرمودند که اصرار به نگاهداری بقایای موجود کتیبه و تکمیل بقیه‌ی آن بشرح بالا کاری است دشوار و طولانی و چه بسا غیر عملی و بهتر این دانستند که بجای مبادرت بدینگونه عمل سوره‌یی از کلام‌الله مجید یا حدیثی مناسب مقام در نظر گرفته شود و با استفاده از آن کتیبه‌یی معرق از نوساخته و پرداخته و نصب گردد .

این ترتیب که لازمه‌ی آن از میان بردن باقیمانده‌های کتیبه‌ی تاریخی اصلی و قدیمی بود باشیوه صحیح تعمیر ابنیه تاریخی مطابق نمی افتاد و اگر بدان عمل می شد طبعاً پیش از آنچه در حال حاضر با روشهای فنی تازه مرمت آثار پیشینیان نسبت به کارهای تعمیراتی گذشته ایراد می گیرند زمینه را برای اعتراض و انتقاد افزون تر فراهم می ساخت. بدین لحاظ پس از بحث و تبادل نظر کافی راه عملی مناسبتر بدینگونه تشخیص گردید از شادروان فقیه فریدنی که از نظر فرصت و طرز تفکر و اشتغالش در اداره تحقیق اوقاف اصفهان آمادگی بیشتر جهت همکاری در این زمینه را داشتند تقاضا گردد روزی یکی دو ساعت بفرارخور حال و مجال در دفتر باستان شناسی اصفهان حضور یابند و در انجام این منظور کوشش و صرف وقت نمایند و اینجانب هم سعادت داشته باشم در محضر آن شادروان برای نیل به هدف همکاری و همگامی کنم . بهمین ترتیب عمل شد و روزهای متوالی آن

شادروان و اینجانب در کنار هم نشستیم و آثار باقیه کتیبه مورد ذکر را در مقابل خود گذاردیم . شادروان فقیه فریدنی برای پرکردن قسمتهای ازمیان رفته کتیبه کلمه ها و عبارتهایی که مناسب تشخیص می داد پیشنهاد می نمود و این جانب با ملاحظه بقایای حروف که در متن کتیبه موجود بود نظر خود را مبنی بر اینکه می توان کلمه ها و عبارتهای مزبور را در آن محل کتیبه منظور کرد یا نه به فقید مشارالیه اظهار می داشتم و بدینگونه کار تکمیل و تلفیق کتیبه باتائی و آهستگی و دقت پیش می رفت .

از آغاز امر که با شادروان فقیه فریدنی برای انجام منظور بالا صحبت شد این جانب اشتیاق خود را مبنی بر اینکه طوری کنیم که قسمت خالی و بکلی فرو ریخته کتیبه در تیزه طاق حاوی آیه های دوم و سوم نور یعنی مشتمل بر این عبارات باشد : « فی بیوت اذن الله ان ترفع و يذكر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والاصال رجال لا تلهیهم تجاره عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة ینخافون یوماً تتقلب فیہ القلوب و الابصار » اظهار داشتم و هر دو نفر مترصد بودیم کار تلفیق کتیبه به مرحله یی برسد که آیات فوق را در محل منظور بگنجانیم .

در حدود یک متر به قسمت مطلقاً خالی و آزاد کتیبه مانده یعنی همانجا که گنجاندن آیات مبارکه مذکور مورد علاقه بود کار تلفیق آن از پیشرفت باز ایستاد زیرا آنچه از جزیی بقایای حروف دستگیر می شد با کلمات و عبارات پیشنهادی شادروان فقیه فریدنی منطبق نمی گشت و کلماتی که از روی بقایای حروف مناسب بنظر می رسید از نظر جمله بندی و سیاق عبارت و معنی درست در نمی آمد ، در ظرف دو یا سه روز هر روز یکی دو ساعت برای خلاصی از بن بست کوشش مشترک انجام گرفت و نتیجه یی نداشت بالاخره

شادروان فقیه فریدنی به اینجانب اظهار نمودند نظر وهدف را دانستم بهتر است کار را شخصاً با فراغت کافی در خانه خودم دنبال کنم شاید کلمه‌ها و عبارت‌هایی بذهنم برسد و از این مرحله بگذریم .

بهین قرار عمل شد و شادروان فقیه فریدنی یاد داشت‌ها و کاغذ‌ها را همراه بر داشتند و بخانه بردند و صبح روز بعد طبق معمول به سر کار خود آمدند و پس از سلام و صحبت‌های متعارف برخورد بامدادی با لحنی آهسته توأم با نگرانی از نتیجه کار کتیبه جو یا شدم . فراموش نمی کنم با صدایی گرفته و هیجان توأم با احساس مخصوص و با لحن خاص خود چنین پاسخ دادند :

((دیشب گریه ام گرفت . وقتی در خانه خودم خواستم به حل مشکل بپردازم حدود دو ساعت آنچه کوشیدم کلمه و عبارتی که باجزیی بقایای موجود مطابقت کند بنظرم نرسید پیش خود گفتم از کلام الله کمک بخواهم قرآن را برداشتم و بوسیدم و باز کردم سر صفحه چنین آمد : ”فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمہ . . . الی آخر ،، . شادروان فقیه فریدنی در دنباله صحبت خود گفتند با دیدن این آیه حال دیگر پیدا کردم و آنچه در ساعت‌های متمادی باتفاق شما یا به تنهایی نتوانسته بودم بیابم گویی به من الهام شد و کلمات و عباراتی بنظرم رسید که نه تنها مختصر قسمت باقی مانده را پر می‌کرد بلکه تقریباً معلوم می‌داشت که دو آیه مبارك فوق در متن کتیبه اصلی در همین قسمت فرو ریخته و تیزه طاق موجود بوده است چه حروف ابتدای آیه نخستین و حروف انتهای آیه دوم بامختصر بقایای باقیمانده کتیبه اصلی بخوبی منطبق می‌افتاد .

ارائه عکسها و نسخه رونویس شده کتیبه

این بود سرگذشت تعمیر کتیبه‌یی از قرن هشتم هجری در صفه کنار افتاده معروف به صفه عمر در جانب شرقی مسجد جامع عتیق اصفهان که در سی و پنج سال پیش به کیفیت معروض انجام گرفت .

متن کتیبه‌یی که بدین گونه تکمیل و تلفیق شده است در صفحه ۱۳۷ کتاب گنجینه آثار تاریخی اصفهان تألیف دوست دانشمند آقای دکتر الطفالله هنرفر مندرج است .

سخن خود را با عرض سپاس صمیمانه به سروران کنونیم در باستان‌شناسی اصفهان خصوصاً دوست دانشمند گرامی جناب آقای مهندس باقر آیه‌الله زاده شیرازی رئیس محترم دفتر فنی سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران در اصفهان و دوست قدیم و همکار ارجمند پیشینم جناب آقای بشارت رئیس محترم اداره باستان‌شناسی اصفهان که عکسهای رنگی (اسلاید) مربوط باین مطلب را از راه لطف تهیه فرموده و باختیارم گذاردند پایان می‌دهم .

احمد اقتداری

تحقیقی در بارهٔ محل گور یعقوب لیث صفاری

بگرفتم این خراسان با ملک پارس یکسان
ملک عراق یکسر از من نبود رسته
بدرود باد گیتی با بوی نو بها ران
یعقوب لیث گویی در روی نبه نشسته
« از سنک گور یعقوب لیث صفاری »

ابن خلکان بنقل از ابوالوفای فارسی نوشته است که این دو بیت پارسی
بر سنک گور یعقوب لیث صفاری نوشته بوده است و همچنین دو بیت شعر عربی
که درست ترجمه همین دو شعر پارسی است یا این دو شعر پارسی ترجمه آن

دو شعر عربی است :

خراسان احویها و اکناف فارس و ما کنت عن ملک العراق بآیس
سلام علی دنیا و طیب نسیمها کان لم یکن یعقوب فیها بجالس
استاد جلال الدین همایی مصحح نصیحة الملوك دو بیت فارسی را برسیاق
اشعار پارسی اوایل مانند اشعار محمد بن وصیف سگزی و افران او شمرده
است و آنرا از همان دوران می داند .

یعقوب لیث صفاری در ماه شوال سال ۲۶۵ هجری قمری در شهر
جندی شاپور خوزستان در گذشته است و می توان گفت همه نویسندگان کتب
جغرافیا و تراجم احوال و تواریخ و سیر مدفن این سردار بزرگ و نخستین
شهریار ایرانی پس از اسلام را در شهر جندی شاپور خوزستان نوشته اند ،
در حدود العالم من المشرق الی المغرب در « سخن از ناحیت خوزستان و شهرهای وی »
آمده است : « رندو شاوور- شهر یست آبادان با نعمت بسیار و گور یعقوب لیث
آنجاست » .

در زین الاخبار گردیزی آمده است : « ... پس یعقوب قصد فارس کرد ،
و فارس و اهواز بگرفت ، و قصد بغداد کرد ، و خواست که به بغداد رود و
معمد را از خلافت باز کند و موفق را بنشاند و موفق این حال با معتمد بگفت
و یعقوب اندر سر ، نامه هایی سوی موفق همی نوشتی ، و موفق آن رقعه معتمد
را همی عرضه کردی ، تا یعقوب به دیر العاقول رسید نزدیک بغداد بر منفذ آب فرات ،
و لشکر به آنجا فرود آورد ، موفق فرمود تا آب دجله بروی گشادند و لشکر یعقوب بیشتر
هلاک شدند ، و او هزیمت شد و باز گشت و از آن ننگ او را از حیر گرفت ، و چون به جندی شاپور

رسید از آن علت زحیر بمرد، و او هرگز از خصمان هزیمت نشده بود و مگر هیچکس بر او رواننده بود، مرگش اندر روز چهارشنبه چهاردهم شوال سنه خمس و ستین و مأتین بود. «

در خصوص روز مرك صفار که چهارشنبه بوده است یا روز دیگری بین نویسندگان اختلاف نظر است، مؤلف تاریخ سیستان روز وفات یعقوب لیث را روز شنبه و برخی يك شنبه و همایی روز سه شنبه ضبط کرده اند. بقول مؤلف تاریخ سیستان: « هفده سال و نه ماه امیری کرد و خراسان و سیستان و کابل و سند و هند و فارس و کرمان همه اعمال وی بودند و بحرین خطبه او را همی کردند و از دارالکفر هر سال او را هدیه‌ها همی فرستادند و ملک الدنيا همی نوشتند او را بروزگاری دراز، و اگر تمامی مناقب او را اندر نبشتی بسیار قصه‌ها بودی و دراز گشتی این کتاب، اما آن حربهایی که با بزرگان اسلام کردی مقداری یاد کرده شد، و سیر نیکوی او عدل او معروفست که چه کرد بر مردمان عالم بروزگار خود. « . طبری و مسعودی و ابن اثیر و یاقوت و اصطخری و ابن حوقل و مقدسی و عوفی و ابن خلکان و غزالی و بیشتر مؤلفان کتب معتبر جغرافیایی و کتب تاریخ و سیر به مناسبت از یعقوب لیث و مدفن اوذکری کرده و می‌توان گفت همه آنها مدفن صفار را به شهر گندی شاپور، جندی شاپور، گندی سابور با فتح و ضم گاف و به هر دو صورت، جندی سابور، جندی شاپور و جندی سابور دانسته‌اند و موقع شهر جندی شاپور را در خوزستان ذکر کرده‌اند، از میان نویسندگان و محققین جدید، شرق‌شناسان غیر ایرانی با استناد به متون قدیمی فارسی و عربی و کتب اسلامی قبول کرده‌اند که مدفن یعقوب لیث صفاری در شهر جندی شاپور خوزستان است و از میان محققین و ایران‌شناسان ایرانی، مرحوم سید محمدعلی

امام شوشتری ، مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی ، مرحوم سید محمدعلی جـ زایری
 اهوازی و مرحوم سلطانعلی سلطانی بهبهانی- که رحمت خداوند بر روان پاک
 همه‌شان باد- این عقیده را پذیرفته‌اند ولی در جای شهر جندی شاپور و ترادف
 آن با سوق الاهواز قدیم و حتی نام آن شهر عقاید مختلفی اظهار کرده‌اند ، از
 این میان مرحوم امام شوشتری نام جندی شاپور را « شاپورگرد » به معنی شهر
 شاپور دانسته و جندی شاپور و گندی شاپور را با فتح و ضم هردو تحریف شده
 می‌داند و چون به تحقیقات خود ادامه می‌دهد ، نام این شهر را بانام نیلاط
 عربی و نیلاد اشکانی و نیلاب ساسانی یکی یافته است .

آقای دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی ظاهراً با توجه به تحقیقات
 مرحوم نیکلا راست مستشرق فقید روس مدفن یعقوب را در جندی شاپور
 دانسته است و مرحوم عباس اقبال هم نظر نیکلا راست را در مجله یادگار تأیید
 نموده است .

از مجموع تحقیقات قدیم و جدید ، برای آنکه بزمان ما در
 باره محل گور یعقوب لیث تحقیق می‌کند پرسشی چند متبادر بذهن است بدین
 توضیح :

۱- دلایل آنکه جندی شاپور همین آبادی فعلی شاه‌آباد دزفول است

چيست ؟

۲- یعقوب لیث در جندی شاپور درگذشته است ولی چگونه می‌توان
 محققاً و باتوسل به دلایل قطعی ادعا کرد که مدفن او بقعه شاپولقاسم فعلی
 است نه نقطه دیگری از شاه‌آباد دزفول ؟

۳ - باید دید راههایی که از فارس به خوزستان می‌گذشته است تا به بغداد رود کدام ها بوده‌اند و آیا محل شاه‌آباد فعلی بر سر راهی که یعقوب از آن گذشته است قرار داشته یا قرار نداشته است . ؟

۴ - یعقوب در نبرد « دیر العاقول » از خلیفه شکست خورده و به جندی شاپور بازگشته و به فارس رفته و در صدد تهیه حمله به بغداد بوده‌است، آباد در راه او آبادتر و فراوان‌تر از این جلگه و یا این نقطه شهرها و شهرک‌هایی نبوده‌اند که جهت تمرکز سپاه و جمع‌آذوقه برای یعقوب اهمیت بیشتری داشتند باشد تا او در آنجا فرود آید و به کار تهیه حمله به بغداد بپردازد ؟

۵ - چنانکه می‌دانیم، به همان روزگاران، علی بن محمد صاحب‌الزنج مشهور به علوی، تاجم، « صاحب‌الزنج » در خوزستان شورش سیاهان را بر راه انداخته و علیه خلیفه بغداد قیام کرده و با یعقوب نیز مکاتبه داشته است. آیا شاه‌آباد فعلی آنقدر از مراکز نشیمن صاحب‌الزنج بدور بوده‌است که نه یعقوب او را به کمک خود برای حمله به دشمن مشترك فراخوانده و نه « صاحب‌الزنج » به نزد یعقوب شتافته است ؟ به علاوه چون از خانه‌ها و باغ‌های فعلی شاه‌آباد که همگی دریا بین بقیع پیر شابلقاسم واقعند، بگذریم و به شرق و غرب و جنوب برانیم، از تپه‌های فراوانی می‌گذریم که همه آنها تپه‌های باستانی بوده و بانام « جغایا »، « کلایا » تا نزدیکی آبادی شلک‌هی ادامه دارند و بنظر می‌رسد که اگر هم جندی شاپور در این جلگه واقع بوده است بر جای همین تپه‌ها پهنه شهر جندی شاپور بوده، و نه در اطراف بقیع شابلقاسم فعلی و نه در اطراف اراضی معروف به « سیا منصور » چنانکه دانشگاه جندی شاپور و وزارت

آب و برق مدعی شده اند و با همه قریب جوار این اراضی «سیا منصور» به بقعه پیرشابلقاسم باز هم نمی تواند مؤید نظریه قطعی بر وقوع شهر جندی شاپور در این اراضی باشد.

برای اجتناب از تفصیل، باختصار تمام که شاید بتوان گفت «ایجاز مغل» است می نویسم که: با فحوصی که در مسافات خوزستان و راههای خوزستان از روی کتب جغرافیایی و متون قدیم نموده ام، روشن شده است که جندی شاپور بروزگار یعقوب لیث آبادان و پر نعمت بوده و بر سر راههایی که از فارس و اصفهان از طریق کهگیلویه به ارجان یا ارغان، یعنی اطراف بهبهان کنونی می رسیده قرار داشته و از طریق رامهرمز و عسکر مکرم براه پر آمد و رفت و شاید بتوان گفت شاهراه اصفهان - بغداد و شیراز - بغداد به جندی شاپورو از آنجا به شوشتر و از آنجا به شوش و سپس به «واسط» می گذشته است و این راهی بوده است که به قول نویسندگان متون جغرافیایی «بر پشت ستور» طی طریق می شده، اما راه یا بهتر بگویم راههای دیگری هم بوده است که «بر آب» می گذشته و به کناره های خرمن شهر امروزی و بندر ابله قدیم و رویاروی بصره فرود می آمده و به بندری به نام «بیان» در جلگه خوزستان می رسیده و از آنجا از آب می گذشته و به مرکز خلافت یعنی بغداد می رفته است.

اما برای مدفن سرداری بزرگ و پر آوازه و شهر یاری که داعیه احیاء امپراطوری ساسانی را در سر می پروراند و از سرزمین خراسان و پارس، با قصد بفرمان آوردن خلیفه بغداد به خوزستان آمده است دو نقطه دیگر هم برای اقامت و تمرکز سپاهش مناسب می نماید، یکی شاهزاده ابوالقاسم واقع در قشلاق طایفه بامدی

بختیاری نزدیک به خوزستان و در مناطق فارس و خوزستان قدیم است یاد مرزاین
 دونا حیه و دیگری منطقه‌یی در جنوب غربی خرابه های ایوان کرخه امروزی
 است که در میان تپه های تاریخی و آکنده وانبوه این دشت کهن اثر يك طاق شکسته
 بسیار زیبا و ظریف با سبك معماری اسلامی به نام «هورمس» یا «هولومس»
 پا برجا است. این اثر و تپه های اطراف آن بر سر راه قدیم شوش به واسط قرار
 داشته و امروز در کنار جاده دهلران واقع است و چون چسبیده به دشت «ایوان
 کرخه» یا «کوت گاپون» است، و بروزگار آبادانی دشت کرخه بعلت وجود رود کرخه
 و شاوور، این پهن دشت آبادان بوده است این نقطه هم آبادان و یا محل شهر و آبادی
 بوده است و بعید نیست که ماده پذیرایی از لشکر صفار بوده باشد، همچنانکه
 «شاهزاده ابوالقاسم بابادی بختیاری» هم با گنبدی به سبك گنبد شابولقاسم دزفول
 و میل مضرس مطابق خود می تواند محل گور یعقوب لیث تصور شود. اما با وجود
 این فراین هیچ يك از این دو محل نمی تواند جندی شاپور باشد زیرا:

حتی ابن حوقل نصیبی مؤلف صورة الارض که خود نود و سه سال پس از
 مرگ یعقوب به خوزستان سفر کرده و آنچه را که ظاهراً در کتب متقدم خوانده
 صحیح یافته است، گور یعقوب را در جندی شاپور نزدیک پل اندامش یعنی پل
 دزفول امروزمین با فاصله دو فرسخ دانسته است و همچنین نمی توان ادعا کرد که
 جندی شاپور غیر از منطقه‌یی است که امروز آبادی شاه آباد دزفول و اراضی
 سیامنصور و چغا سوز و چغاسرخ و چغامیش و کلایاو چغایا در آن واقعند.
 ابن حوقل در «ذکر مسافات خوزستان» گفته است که به سال ۳۵۸ به خوزستان
 سفر کرده است و محقق است که یعقوب به سال ۲۶۵ در جندی شاپور در گذشته
 است و اختلاف این دو رقم تنها نود و سه سال است که زمان درازی از مرگ

يعقوب لیث صفاری نگذشته بوده و شاید هنوز یاد او و کارهای او و مرگ او و مدفن او سینه به سینه در خاطر مردم بازمانده بوده است .

اما در مورد « صاحب الزنج » رهبر شورش سیاهان و جنگ‌های او با خلیفه المعتمد علی الله و خلیفه المعتض بالله و مکاتبات او با یعقوب و چگونگی قضیه، بنا به مستفاد از تاریخ سیستان و اظهار نظری که مصحح فقید آن کتاب مرحوم ملک الشعراء بهار رحمه الله علیه در ذیل صفحه ۲۳۱ کتاب توضیح داده است . یعقوب لیث ، پیش از آنکه به بغداد برود و یا به قول مورخین بدانجا لشکر کشی نماید با ابوالعباس احمد بن الموفق برادر خلیفه المعتمد علی الله عباسی رابطه مکاتبه داشته و به قول گردیزی « ... و خواست که به بغداد رود و معتمد را از خلافت باز کند و موفق را بنشاند و موفق این حال با معتمد بگفت و یعقوب اندر سر نامه هایی سوی موفق هی نوشتی و موفق آن رقمها معتمد را همی عرضه کردی ، تا یعقوب به دیر لعاقول رسید ... » بنا بر این یعقوب بر این گمان بوده است که از دشمن خانگی خلیفه یعنی برادرش استفاده می کند و او را به طمع خلافت به کمک خود خواهد گرفت و کار خلیفه را آسانی خواهد ساخت ، پس در این شرایط نه تظاهر به یاری « علی بن محمد صاحب الزنج علوی » که بارها با لشکر خلیفه در بصره و مختاره و سایر نقاط خوزستان جنگیده است مصلحت او بوده ، و نه به همراه داشتن قوت و عدت و نیرو و سپاهی فراوان که موجب بدگمانی خلیفه المعتمد شود . اما احمد الموفق برادر المعتمد که ولیعهد دوم و وزیر و مشیر و مشار و مشاور و معرکه گردان خلیفه بغداد بود ، چند بار به سبب کوشش برای ولیعهد اول شدن و خلیفه شدن و خلیفه را در تنگنا قرار دادن ، به شرحی که در تواریخ عباسی ضبط است ، مورد بدگمانی خلیفه واقع شده بود . موفق که سودای خلافت در سر می پرورانید و فرزند خلیفه حاکم هم نبود و مردی بس هشیار و پرکار و

آگاه و ساینس و لایق بود مصلحت خود را در آن می دید که پنهانی با یعقوب صفار امیر نامدار خراسان و مدعی استقلال ایران که دیگر خراج به دربار خلیفه نمی فرستاد و در حرمین شریفین بنام او خطبه می خواندند و او را ملک الدنیا لقب داده بودند، پنهانی سروسری داشته باشد و هم پنهان از یعقوب صفار نامه های یعقوب را برای اثبات وفاداری خود به خلافت برادرش المعتمد، به خلیفه برساند و از یعقوب نزد خلیفه دشمنی قوی پنجه و طغیانگر و بد اندیش باز سازد، اگر یعقوب پیروز شود، او دوست معاضد و یار قدیم او است و با کمک یعقوب به صورت خلیفه مسلمین در بغداد فرمانروا خواهد شد، و اگر یعقوب شکست خورد و ناکام گردد، برادرش المعتمد که خلیفه مسلمین است و فاتح و جهانمدار، از او راضی و شادمان خواهد شد، باو اعتماد خواهد کرد، و به سبب خوش خدمتی ها او را ولیعهد اول خواهد ساخت. چنانکه پیش آمد و به سبب همین حیلۀ سیاسی، پس از شکست یعقوب و پس از شکست صاحب الزنج این ولیعهد اول جای خلیفه عباسی را گرفت و با عنوان المعتضد بالله به مسند خلافت مسلمین نشست. مؤلف تاریخ سیستان نوشته است: «... و او را ملک الدنیا خواندند و ابوالاحمد الموفق خبر بشنید ازین که چنین حالها بود و مردمان جهان دل بدو اندر بستند، از آنچه او عادل بود و بهر جای که روی کرد کسی برو بر نیامد. سوی یعقوب نامه کرد که فضل کند و بیاید تا دیداری کنند و جهان بتو سپاریم، تا تو جهان بان باشی، که همه جهان متابِع تو شدند، و ما آنچه فرمان دهی بر آن جمله برویم، و بدانی که ما بخطبه بسنده کرده ایم، که ما از اهل بیت مصطفی یم و توهمی قوت دین او کنی، و بهدار الکفر ترا غزوات بسیار بودست، بهند اندر بشدی با سران دیب باقصاء دریای محیط و بچین و

ما چین اندر آمدی، و بترکستان و بروم بیرون آمدی، و برکفار جهان، بهمه جای اثر تیغ تو پیداست. حق تو بر همه اسلام واجب گشت و فرمان بدان داده ایم، تا ترا بحرین همی خطبه کنند که چنین آثار خیرست ترا اندر عالم و کسی را اندر اسلام پس از ابوبکر و عمر آن آثار خیر و عدل نبودست کاندروزرگار تو بود، اکنون ما و همه مسلمانان معین توئیم. تا جهان همه بر دست تو بیک دین که آن دین اسلام است باز گردد، و یعقوب برفت و المعتمد علی الله از بغداد بیرون آمد با سپاه . . . »

به سال ۲۶۱ هجری خلیفه المعتمد علی الله برادرش ابواحمدالموفق را بعد از پسرش جعفر، ولیعهد دوم کرد و شرط نمود که هرگاه قبل از بلوغ جعفر بن المعتمد، فوت کند خلافت به ابی احمدالموفق برسد به شرط آنکه جعفر پسر او را ولیعهد اول خویش سازد و ابواحمدالموفق که در پنهان خود سروسری با یعقوب لیث داشت و اندر سر نامه های یعقوب را در یافت می داشت توانست اعتماد خلیفه را جلب نموده و مأمور سرکوبی علی بن محمد صاحب الزنج علوی شود و فرمان حکومت دجله و کوره های اهواز و فارس و اصفهان و سواد عراق و طریق مکه و مدینه و یمن و کسکر و کرج و قم و دینور و زنجان و سند را به نام خود گرفت و پیدا است که موفق برای رسیدن به مقام خلافت از هر راهی خلیفه را مرعوب می ساخت و دو دست آویز بزرگ یعنی قیام علی بن محمد صاحب الزنج علوی به رهبری سیاهان و بندگان و حرکت یعقوب لیث صفاری امیر خراسان به سوی خوزستان راه حل های مناسب برای تقرب به خلیفه و ارباب اومی شناخت و باین لطائف الحیل فرمان ولایت عهدی خود را از خلیفه می گرفت.

در همان سال ۲۶۱ هجری یعقوب لیث از فارس به اهواز آمد و چون خبر

ورود او به المعتمد علی الله خلیفه و ابواحمد الموفق ولیعهد خلافت رسید ، اسماعیل بن اسحق و بغراج را به اهواز نزد یعقوب فرستادند و اتباع یعقوب را که در حبس بغداد بودند آزاد کردند و موفق که خود عازم بصره برای جنگ با علی بن محمد صاحب الزنج بود ، از این سفر منصرف شد و چون فرستاده خلیفه بانامه‌یی از جانب یعقوب لیث صفاری بازگشت موفق بزرگان بغداد را در مجلسی گرد آورد و باحضور « در هم » فرستاده یعقوب گفت : « من حکومت خراسان و جرجان و طبرستان و ری و فارس را به یعقوب لیث واگذار کرده‌ام . » و در هم فرستاده یعقوب را با فرمان حکمرانی ولایت‌ها به نزد یعقوب باز پس فرستاد اما یعقوب به حکمرانی این ولایات قانع نشد و تدارک سفر به بغداد دید و به عسکر مکرّم نقل مکان کرد . خلیفه المعتمد هم خود را آماده جنگ با یعقوب می ساخت پس معلوم می شود که بازیگری الموفق برادر خلیفه و ولیعهد بغداد ، یعقوب را خام ساخته و بی استعداد کافی و به امید مساعدت ابواحمد الموفق و حسن قبول خلیفه ، باگستاخی به بغداد می رفته است ، یعنی هنوز راه دوستی و آشتی با موفق و المعتمد را بازمی دانسته و ناگزیر یعقوب ، در این زمان به آشکار ، علی بن محمد صاحب الزنج را نمی توانسته است یاری دهد .

* * *

چون یعقوب از واسط گذشت و به نزدیکی بغداد رسید و در دیر العاقول فرود آمد ، جنگ لشکریان یعقوب با عساکر خلیفه آغاز شد و نوشته اند که بدستور خلیفه و ولیعهدش ، آب را بر زمین پستی که سر بازان اندک یعقوب در آن خرگاه برپا کرده بودند سرازیر ساختند و الموفق خود در پیشاپیش اردو به حرکت در آمد و سرخویش را برهنه کرد و فریاد همی زد که من هاشمی و فرزند پیامبر

خدا هستم و یعقوب با آل پیامبر می جنگد. یعقوب مردانه جنگید ولی سربازانش به عقیده برخی از نویسندگان به علت فرو افتادن آب بر خرگاه و غافلگیر شدن و به عقیده برخی، به علت ادعای ابو احمد موفق که گفت فرزند پیامبر خداست و جنگ با او دور از مسلمانی است، به سختی تار و مار شدند و یعقوب با عده‌یی از خواص و یاران و سردارانش جان بدر برد و با جنگ و گریز باز پس نشست و خود را به عسکر مکرّم رسانید و این واقعه به سال ۲۶۲ هجری قمری و در یازدهم ماه رجب اتفاق افتاد و معروف به نبرد دیرالعاقل گردید.

اما یعقوب از پای نشست و برادرش عمرو را در جندی شاپور گذاشت و خود به فارس آمد و به جمع آوری سپاه کوشید و به خوزستان بازگشت. در این میان علی بن محمد صاحب الزنج مکاتبه را با او از سر گرفت و یعقوب را تشویق به جنگ با خلیفه می کرد، حتی در بعضی از جنگ‌های پراکنده زنگیان، سرداران علی بن محمد صاحب الزنج علوی مانند «علی بن ابان» از حمایت و کمک و همکاری بعضی سرداران یعقوب مانند «محمد بن عبیدالله بن هزار مردکرد» که حاکم کوره اهواز از طرف یعقوب لیث بود، برخوردار می گشتند و گهگاه جنگ مشترک زنگیان و صفاریان و علویان به عنوان یک سپاه متحد با سپاه خلیفه بغداد در این زمانها ثبت شده است مانند جنگی که لشکریان علی بن ابان سردار صاحب الزنج با کمک سپاهیان محمد بن عبیدالله هزارمرد در ناحیه شوش با احمد بن لیثویه سردار خلیفه نمودند و عده زیادی از صفاریان و زنگیان کشته شدند و لیثویه فائق آمد.

شاید اگر یعقوب لیث زنده می ماند، ارتباط و همکاری علی بن محمد صاحب الزنج

برای او مفید فوایدی بود و این دو به کمک هم بردشمن مشترك یعنی المعتمد علی الله و المعتضد بالله غلبه می کردند . از این تفصیل نتیجه می گیریم که جندی شاپور که به شوش و عسکر مکرّم و اهواز و شوشتر و مختاره نزدیک بوده است ، نقش مهم و مؤثر خود را به سبب نزدیکی به مراکز اردوگاههای صاحب الزنج ایفاء می نموده است و این نکته را هم از این تفصیل در می یابیم که چنانکه بعضی نویسندگان مانند گردیزی ادعا کرده اند که یعقوب از شدت خشمی که از شکست دیر العاقول داشت بیمار شد و مرض زحیر یاقولنج گرفت و به همین علت درگذشت چندان موافق با صواب نیست ، زیرا بین نبرد دیر العاقول و وفات یعقوب سه سال فاصله بوده است . یعنی فاصله ۲۶۲-۲۶۵ و در این فاصله چه بسیار حوادث تاریخی و نظامی که بر سردار بزرگ خراسان و نخستین شهریار مسلمان ایران گذشته است . ۱

از این فحوص و تدقیق اکنون بطور خلاصه نتیجه بحث را اینگونه باز می یابیم :

۱ - یعقوب لیث صفاری در ماه شوال سال ۲۶۵ هجری قمری وفات یافته است .

۲ - یعقوب لیث صفاری سه سال پس از شکست دیر العاقول وفات یافته است .

۳ - خلیفه المعتمد علی الله و ولیعهد او ابی احمد الموفق که بعد از خلیفه با نام المعتضد بالله خلافت یافت ، یعقوب را با فریب به بغداد کشانیده اند و یعقوب با گستاخی و با اعتماد به مواعید ابو احمد الموفق و بدون قصد جنک و بدون استعداد نظامی کافی و ضروری به بغداد حرکت کرده است .

۴ - یعقوب لیث از جنگ با خلیفه و گرفتن بغداد نومید نبوده و به کوشش در راه گردآوری سپاه اهتمام داشته است .

۵ - پس از شکست یعقوب در نبرد دیرالعاقل ، روابط یعقوب لیث و سرداران و نمایندگانش با رهبر قیام بردگان و سیاهان یعنی علی بن محمد صاحب الزنج علوی و سردارانش آشکار شده و ادامه داشته است .

۶ - خوزستان پس از نبرد دیرالعاقل بلا منازع تسلیم خلیفه عباسی شده ، یعقوب لیث صفاری خود در جندی شاپور و عسکر مکرم و اهواز و نواحی نزدیک فارس حکومت مستقل و مقتدری داشته و همگام و همراه او علی بن محمد صاحب الزنج علوی و سرداران او مانند «بهبود» و «علی بن ابان» که هر دو ایرانی بوده اند ، در نواحی بصره و بطیحه و اطراف بغداد نفوذ سیاسی داشته و بر قسمتی از خوزستان آن روز با برافراشتن علم طغیان علیه خلیفه حکومت می کرده اند و از حمایت یعقوب لیث برخوردار بوده اند .

۷ - یعقوب بنا بر نوشته همه متقدمین در جندی شاپور به مرك طبیعی در گذشته است .

۸ - بنا بر سنت اسلامی ، یعقوب پس از مرك در همان نقطه که وفات یافته است ، دفن شده است و بنا بر این باید گورش در جندی شاپور باشد .

۹ - در آن روزگار ، یعقوب ، در خوزستان مخالفین پر قوت نداشته است تا اطرافیان از ترس مخالفین جسد او را پنهان بخاک سپرند ، به اضافه عمرو لیث برادر یعقوب هم در زمان مرك یعقوب بر بالین او بوده و پس از او به حکومت فارس و خوزستان و کرمان و سیستان و خراسان نشسته و صاحب اقتدار بوده است .

۱۰ - وصف محل دقیق گور یعقوب لیث صفاری که با ذکر جزئیات بنا و محل آن باشد در دست نیست .

۱۱ - نمی توان بطور قطع و یقین ادعا کرد که محل دقیق گور یعقوب لیث صفاری در بقعه شابلقاسم شاه آباد دزفول است ولی می توان امید وار بود که با حفاری و باز سازی و ازاله گچکاری و کاویدن سردابه های بقعه و شبستان های آن به اثر یا آثار مکتوبی که حکایت از محل واقعی دقیق گور یعقوب لیث کند پی برند و پرده از این راز مهم تاریخ ایران بردارند .

۱۲ - شاه آباد دزفول، سیامنصور دزفول، چغاسوز، چغاسرخ، چغامیش در دزفول، کلا یا، چغایا که همه در اطراف دزفول واقعند، همگی در پهنه «جندی شاپور» قدیم قرار دارند و باید قبول کرد که مدفن یعقوب لیث صفاری در نقطه یی از این پهنه دشت تاریخی است .

۱۳ - سبك ساختمانی گنبد شابلقاسم شاه آباد دزفول چنانکه بعضی مستشرقان گمان کرده اند سبك جدیدی نیست و نمونه کاملی از سبك گنبد سازی امامزاده عبدالله شوشتر، امامزاده شیر مرد ممسنی، بقعه دانیال پیمبر شوشی، و دهها بقعه دیگر در خوزستان و فارس و بقعه میر محمد خارك است و قدمت آن دست کم تا به قرون اوایل اسلام بالا می رود .

۱۴ - اگر پس از کاوش ها و تحقیقات اثری از گور یا سنك گور یعقوب یا حکایتی و قرینه یی و نشانه یی از مدفن این سردار بزرگ تاریخ اسلام و اولین شهریار مستقل ایران پس از اسلام، در این پهنه دشت بدست نیاید، قبول بقعه شابلقاسم شاه آباد دزفول به نام و به نشانه آرامگاه یعقوب لیث صفاری بطور سمبلیك دور از صواب نیست

برای اجتناب از تفصیل و تطویل از ذکر مآخذ و نشان دادن تصویرها در این
مختصر یاد داشت‌های قلم‌انداز که برای ایراد سخنرانی در پنجمین کنفرانس تحقیقات
ایرانی تهیه شده و امید آن دارم که با توفیق دادار خداوند جان و خرد موفق شوم در
دانشگاه اصفهان بعرض دوستان برسانم ، خود داری کردم و چون تفصیل مطلب را
در کتابی بنام «دیار شهریاران» در دست چاپ و انتشار دارم ، پژوهندگان را برای
مراجعه به مآخذ و کتب مرجع بدان کتاب حواله می‌دهم که امیدوارم تا چند ماه
دیگر به همت انجمن آثار ملی در جزء انتشارات انجمن بزیور طبع آراسته و
منتشر گردد .

خط آرامی رایج در قلمرو شاهنشاهی هخامنشی

در شاهنشاهی هخامنشی علاوه بر خط میخی پارسی خط میخی عیلامی و خط میخی بابلی یا آشوری و همچنین يك خط ساده و آسان تر بنام خط آرامی رواج داشته است .

خط پارسی باستان برای نوشتن دشواری فراوانی داشته ، زیرا بایستی آنرا بروی سنك و فلز و آجر و کاشی و گل رس نوشت و کند و مانند دیگر خطهای باستانی چون خط مصری یا فنیقی چندان ساده نبوده که بتوان بزودی و آسانی آنرا روی پاپیروس یا پوست و پارچه نوشت ، و اگر هم فرضاً روی این اشیاء نوشته می شده ، چون زیباترین خط زمان بوده مانند يك کار نقاشی ، دشواری داشته و نویسندگان بایستی اطلاعات کافی از نقش کردن آن داشته باشد. از این جهت برای بازرگانی و داد و ستد و رفع نیازمندی های همگانی ، بزودی خط آرامی که نوشتن آن بسیار ساده و آسان و در بیشتر از کشورهای آسیای غربی متداول بوده ، پسند مردم گردید و همراه گسترش شاهنشاهی هخامنشی در کشورهای زیر دست ، مانند بابل و لیدی

و سوریه و هند و قفقاز و ایران و سایر کشورهای آسیای مرکزی و غربی رواج بیشتری پیدا کرد، و در حقیقت يك خط جهانی گردیده بود، و بطوری که نوشته اند: استانداران و فرمانداران سرزمین های باختری شاهنشاهی، نامه هایی که بدربار می فرستادند، چنانچه لازم بود مفادش با گاهی همه مردم برسد، ترجمه آرامی آن با ترجمه نامه هایی که بخط میخی نوشته شده بود، همراه نامه می فرستادند. همینطور فرمانها و احکام شاهی که بایستی باطلاع مردم رسانده شود. نسخه های دیگری از سنک نبشته تاریخی بیستون بزبان آرامی بوده، که قسمتی از آن چند سال پیش ضمن کاوش در ویرانه های آشور و بابل یافت شده است. این زبان را زبان آرامی شاهنشاهی نامگذاری کرده اند.

بعقیده « ه. ه. شائدر » (۱) داریوش بزرگ خط و زبان آرامی را در دیوان دولتی رواج دارد و در همه استانهای شاهنشاهی هم متداول شد و خط آرامی بزبانهای دیگران هم راه یافت.

خط آرامی نخستین بار توسط « مارکوارت » (۲) خاورشناس معروف آلمانی بنام « آرامی امپراطوری » (بآلمانی Reichsaramaisch) و (فرانسه L'Empire De Aramean) نامیده شد و دیگران نیز پذیرفتند.

آرامی ها که این خط منسوب بدانان می باشد، دسته یی از اقوام سامی بوده اند که از لحاظ نژاد بستگی تامی به عبرانیان داشته و مردمانی بیابان گرد و چادر نشین و دامدار بودند، که در هزاره دوم پیش از میلاد در حوالی سوریه و جنوب

فلسطین و مشرق اردن می زیسته‌اند. ولی پیوسته با کشورهای آسیای غربی در جنک و پیکار و ناخت و تاز و یغماگری بودند. در حدود سدهٔ پانزدهم پیش از میلاد، حوالی شام در ناحیهٔ «کله سیری» (۱) و دمشق در همسایگی فنیقی‌ها مستقر شدند و در سدهٔ یازده و ده پیش از میلاد دمشق و حلب را تحت نفوذ در آوردند، و راههای کاروان رو غرب و شمال را بر آشوریها بسته، خاندان شاهی بین‌النهرین را بر انداختند. همین زمان است که نیرومندی و گسترش آنها به‌برترین پایه می‌رسد، ولی در اواخر سدهٔ دهم پادشاهان آشور آنها را سرکوب، و از سدهٔ هشتم بطوری ناتوان و دست‌نشانده شدند، که سرانجام زیر دست کشور دیگری در آمدند.

نخستین بار نام این قوم در نوشته‌های نارام سین (۲) دیده شده است. (حدود ۲۴۹۶ تا ۲۵۵۱ ق. م) در تورات (سفر پیدایش باب ۲۸) از این قوم و از شخصی بنام «لابان» آرامی دایی یعقوب که در حوالی حران ساکن بوده. و یعقوب بیست سال در خدمت وی بسر می‌برده است، نامی برده شده است: «پس اسحق یعقوب را روانه نمود، او به فدان آرام نزد لابان بن بتوئیل آرامی برادر رفقه مادر یعقوب و عیسو رفت...» و در نوشته‌های العمارنه (۳) اخلامو (۴)، و در نوشته‌های

Coele-syria - ۱

Naram - Sin - ۲

El - Amarna - ۳

Akhlamou - ۴

آشوری اخلامو آرامیا و اخلامه و بعد آرامه و در سایر متن‌ها بنام سوتو (۱) و خایرو (۲) و خاباتو (۳) یاد گردیده است.

استقرار و نفوذ آرامیها در نواحی آسیای غربی در سده دهم پیش از میلاد، سبب شد خط را که چندی پیش از آن از الفبای فنیقی گرفته بودند، و بآسانی می‌شد بروی کاغذ پایروس و چرم و پوست نوشت، و ساده تر از خط میخی بود، در سایر کشورهای همسایه انتشار دهند. پس از آنکه نیروی جنگیشان کاسته شد و گردکارهای بازرگانی و سوداگری گردیدند، سایر اقوام بدون ترس و بیم از حمله و نفوذ نظامی آنها، خطشان را پذیرفتند، تا آنجا که جایگیر بسیاری از خط‌های کشورهای باستانی خاور زمین گردید. در پاره‌یی از نقاشی‌های بر جسته آشوری‌ها دو منشی نمایانده شده، که یکی لوح و قلم برای کندن خط میخی در دست دارد، و دیگری کاغذ پایروس برای نوشتن خط آرامی با مرکب و قلم بروی آن.

در باره اینکه خط آرامی از چه زمانی در شاهنشاهی ایران متداول گردید، پاره‌یی از پژوهندگان از زمان کورش بزرگ دانسته‌اند. اینان چنین حدس زده‌اند که الفبای آرامی، ایرانیان عهد هخامنشی را در اندیشه درست کردن الفبای میخی انداخت. یکی از دلایل این دسته پژوهندگان قسمتی از کتاب عزرا می‌باشد.

در این کتاب (۶: ۱) منعکس است که داریوش فرمان داد، در کتابخانه بابل جستجو کنند و فرمان کورش بزرگ را مبنی بر تجدید بنای اورشلیم پیدا نمایند، ولی در اثر جستجو طوماری بخط آرامی که ترجمه فرمان کورش

Soutou - ۱

Khahirou - ۲

Khahattou - ۳

بود در کاخ (Birta) در شهر احمنا (هگمتانه) یافتند که کورش در سال اول گشودن بابل چنین فرمان داده که : «کورش پادشاه، در باره خانه خدا در اورشلیم فرمان داد آن خانه بنا شود و بنیادش تعمیر گردد .» و نیز فرمود : «ظروف طلا و نقره خانه خود را که نبوکد نزر از معبد اورشلیم برداشته بیابا آورده بود، پس بدهد و آنها را در پرستشگاه اورشلیم... در خانه خدا بگذارند.» (کتاب عزرا ۶: ۲ تا ۵) .

در زمان کورش کتابخانه‌ها یعنی محل نگهداری مدارك و فرمانها و سالنامه ها بیشتر شد و غیر از بابل و ماد ، در پارس هم جایی بنام (پیشی اوودا) در کوه (ارکادریش) که در سنك نبشته بیستون منعکس است ، مخزنی جهت نگهداری مدارك نوشته شده بوده است (۱) .

در مصر اسناد بسیاری بخط آرامی روی پاپیروس و چرم مربوط بزمان هخامنشی دیده شده است ، مخصوصاً در چند سال پیش خورجینی چرمی در يك نقطه سرحدی مرز نوبی (۲) (جنوب مصر ، سودان کنونی) بدست آمد که فرمانهای ارشام فرماندار مصر از جانب اردشیر یکم (۴۲۴ تا ۴۶۵ ق . م) بخط آرامی روی آن نوشته شده است . کیسه چرمی نامبرده محتوی ۱۳ نامه بخط آرامی بوده که ده نامه آن از طرف ارشام صادر و سه نامه دیگر نیز باو و نماینده اش نهتی هور (۳) مربوط است . موضوع نوشته‌ها در باره املاک و مسایل

۱ - دکتر رودلف ماتسوخ Dr . Rudolf Matcuch تحت عنوان : «زبان آرامی

در دوره هخامنشی » در شماره ۳۸ مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ، دیماه سال ۱۳۴۱

Nubi - ۲

Nehti - Hur - ۳

عادی و فرمانهای ارشام فرماندار مصر و یاسایر بزرگان ایرانی و مأمورانشان در مصر می باشد ، مانند واگذاری حقوق پدری به پسرش که برای مباشرت ملکی جای نشین او شده ، یا واگذاشتن ییشه پدری که مرده به پسرش ، و آزاد ساختن دسته یی سرباز که اشتباهاً بازداشت شده ، و همچنین سرزنش مأموری که از تحویل افرادی به مأمور دیگر سرباز زده است ، و مجازات چند برده که اموال آقای خود را برداشته و فرار نموده اند . نام نویسنده خط و یکنفر دیگر از کارگزاران دیوان در آخر نامه ها نوشته شده است .

یکی از نامه ها که جالب تر می باشد، بمنزله شناسایی و گذرنامه سفر این نماینده از بابل است بمصر ، که ارشام بمأموران خود در آن نواحی دستور تهیه و پرداخت زاد و توشه سفر و پذیرایی وی را می دهد . مضمون آن پس از خطاب بمأموران خود چنین است : « یکنفر بنام نهتی هور مأمور من بمصر می رود . باو از املاك من که در قلمرو شماست هر روز دو پیمانه آرد سفید ، سه پیمانه آرد متوسط ، دو پیمانه شراب یا آبجو و يك گوسفند بدهید و برای خدمه اش که ده تن هستند ، روزانه يك پیمانه آرد برای يك نفر . گاه بر حسب عده اسبهایشان و نیز برای دو کیلیکیه و يك صنعتگر هر سه از خدمتگزاران من که بمصر می روند ، هر يك روزانه يك پیمانه آرد بدهید . هر يك از شما کارداران ، این آذوقه را بنوبت و بر حسب مراحل سفرش از شهری بشهر دیگر بدهید تا بمصر برسد و اگر بیش از يك روز در هر نقطه بماند ، آن روزها را دیگر آذوقه ندهید . منشی داشت (۱) با اطلاع بگسرود (۲)

Rasht - ۱

Baga - sarva - ۲

در نامه دیگری ارشام بکار گزار خود دستور می دهد وسایل کار و خوراك پیکر - سازی را فراهم سازد تا پیکرهایی را که مقرر بوده تهیه نماید و برای ارشام بفرستد. در يك نامه شخصی، ارشام از نهتی هور برای فرستادن جامه و کتان دو پوست ارغوانی تشکر می نماید. این ارشام بر حسب نظریه پژوهندگان شهر بان مصر از (۴۵۵ تا ۴۰۴ ق. م) بوده است (۱).

يك تکه کاغذ مربوط بسال ۵۱۰ پیش از میلاد، یعنی سال دوازدهم پادشاهی داریوش بزرگ در مصر یافته اند که کارکنان يك ناو دیوانی که در رود نیل کار می کرده، به فرماندهشان بنام «مهرداد» گزارش می دهند که ناو نیازمند مرمت می باشد. مهرداد به ارشام گزارش می دهد، و او دستور تعمیر ناو را صادر می نماید. درخواست فرمانده و دستور فرماندار هر دو بزبان آرامی نوشته شده، در صورتی که هر دو ایرانی بوده اند. همچنین در (الفاتین) (۲) مصر فرمانی از داریوش دوم مربوط بسال (۴۱۹ ق. م) بخط آرامی روی پاپیروس پیدا شده که اجازه برگزاری عید فصیح بر طبق دستور تورات برای اقلیت یهودی نشین ساکن آن شهر صادر گردیده است. باز يك کاغذ حصیری دیگر بخط آرامی در همین جا پیدا شده معروف بکاغذ حصیری «استراسبورگ» (۳) که از سرگذشت شورش مصری ها بر ضد داریوش دوم در آن مطالبی ذکر شده و در کاغذ دیگری که تاریخ آن را مربوط بسال هفدهم پادشاهی داریوش دوم دانسته اند،

۱ - این اسناد در سال ۱۹۵۴ توسط پرفسور ج. ر. دریور G. R. Driver استاد فقه اللغة زبانهای سامی در دانشگاه اکسفورد بعنوان کتاب اسناد آرامی متعلق به سده پنجم پیش از میلاد : - Araaic Documents of Fifth Century B. C. 1957'oxford.

بكمك سوادى كه توسط -

F. Rosenthal, E. Mittwoch, w. B. Henning

تهیه شده، چاپ گردید

نامبرده را با القاب و عناوین شاهان مصر خوانده است . عناوین شاهنشاهان هخامنشی که عناوین فرعون مصر هم همان بوده است (رأزاده نیت) مادرخدایان (۱) بعلاوه همچنان که نوشته اند و از روی يك قطعه پاپيروس پیدا شده هم استنباط گردیده ، داریوش دستور داد تا دانیان مصر قوانین آن کشور را گردآوری نموده از روی آن باخط های گوناگون رو نوشت هایی تهیه نمایند، از آن جمله بخط آرامی.

در مصر علیا يك نبشته آرامی در شش سطر یافت شده که در سال ۱۹۰۲ توسط دانشمند فرانسوی دووک (۲) و سپس لیدجباسکی (۳) مورد بررسی و مطالعه و ترجمه قرار گرفته است . نبشته روی سنک شنی کنده شده ، و مربوط بماء سوم هفتمین سال پادشاهی اردشیر یکم هخامنشی می باشد که به فرمان یکی از سرداران هخامنشی نوشته شده و مفاد آن را دو دانشمند نامبرده چنین دانسته اند :

۱ - این برسم دان Brzmdm را

۲ - سردار پادگان اسواران ساخت

۳ - در ماه Sywn که ماه Mhyr باشد .

۴ - در سال هفتم پادشاهی ارتخشایش شاه (اردشیر شاه حدود ماه ژوئن

۴۵۸ ق . م) در باره معنی واژه Brzmdm پرفسور آندریاس (برسمه دان) تصور

کرده و استادان هنینک و آلتهایم و شئیدرنیز این تفسیر را تأیید کرده اند ، ولی

Meramin Raintariush - ۱

De vogue - ۲

Lidjbaski - ۳

بر حسب پژوهش پروفیسور میخائیل با گالیوف دانشمند اتحاد شوروی واژه
نا^۱ برده معنی پرستشگاه «خانه آیین» می دهد که سردار هخامنشی در آسوان
برای اعمال مذهبی پادگان ایرانی مقیم آنجا ساخته است (۱) .

توسیدید مورخ یونانی (۳۲۴ تا ۳۹۵ ق.م) می نویسد : « مردمان آتن
گذاشتند نامه‌یی که ارتافرن فرستاده اردشیر اول از طرف پادشاه خود آورده
و بزبان آرامی نوشته شده بود ، برای اسپارتی‌ها ترجمه کنند . »

دراپیدس (العربیه) و در سرزمین تراوس Troas نزدیک داردانل يك وزنه
ایرانی بشکل شیر پیدا شده که روی آن بخط وزبان آرامی نوشته هایی دارد .
در تورات چند جا ذکر شده که یهود نامه‌یی به شاهنشاه هخامنشی نوشته اند ،
مخصوصاً در آیه ۷ ارباب چهارم کتاب عزرا بدین مضمون : « در ایام ارتخشته پادشاه
فارس نوشته و نامه بخط آرامی بود و معنیش در زبان آرامی . »

باز در کتاب عزرا ۴ : ۸ - ۶ ح ۱ منعکس است که فرمانفرمای سامره
و دوستانش به اردشیر یکم بخط وزبان آرامی نامه‌یی نوشته و در آن از تجدید
بنای اورشلیم و حصارهای شهر بدست یهودیان برگشته از بابل شکایت کرده اند
و در آیه ۱۷ تا ۲۲ پادشاه بآرامی پاسخ می دهد . (۲)

بخشی از تورات مربوط بدانیال (همزمان کورش بزرگ) و قسمتی از کتاب

۱- مجله مهر سال ۱۳۴۵ (ماه مهر) ، نوشته پروفیسور میخائیل با گالیوف تحت
عنوان نوشته آرامی آسوان مصر .

۲- یهو پس از اسارت در بابل و بازگشت به فلسطین بجای خط قدیم کنعانی
خط آرامی را بکار بردند ، زیرا در بابل خط و زبان آرامی را یاد گرفته بودند .

عزرا (همزمان اردشیر یکم هخامنشی) بزبان آرامی نوشته شده . این بخش از تورات در زمان آنتیوکوس اپیفانوس (آنتیوکوس چهارم) (۱۶۴ تا ۱۷۵ ق.م) تدوین شده و به دانیال نبی منسوب گردیده . کتاب عزرا که قسمتی از آن آرامی است در حدود سده سوم پیش از میلاد نوشته شده و همچنین ترگوم یا ترجمه تفسیر تورات در سده دوم پیش از میلاد بزبان آرامی تهیه شده است . در کتاب استر فقره ۹ نیز نوشته : « صد و بیست و هفت کشور از هند تا حبشه نامه نوشته ، و از برای هر کشور خط و زبان همان قوم را بکار برده و از برای یهودیان هم بخط و زبان آنان نوشته شده . »

در آسیای صغیر ، سارد ، کاپادوس ، قفقاز ، نیز نوشته‌هایی آرامی پیدا شده است و همچنین سکه‌هایی ضمن کاوشهای بین‌النهرین بخط آرامی بدست آمده . مخصوصاً يك کاغذ حصیری که بآرامی عباراتی مربوط بسال ۴۵۰ پیش از میلاد دارد ، دیده شده است .

در سالهای جنگ جهانی دوم در متسخت (۱) نزدیک تفلیس پایتخت قدیم گرجستان کاوشهایی بعمل آمد و دو نوشته آرامی پیدا شد . پیش از آن در ارمنستان کنار دریاچه گوگچه (۲) هم نوشته‌هایی بخط آرامی بدست آمده است .

Mtskheta - ۱

Gokca - ۲

در سرحد شمال غربی هندوستان دونهشته آرامی متعلق بزمان آشوکا (۱) ۲۷۴ - ۳۲۳ ق. م) یکی در تکسیلا (۲) پایتخت قدیم گنداره و دیگری در لمباکه (امروز لقمان نامیده میشود) کنار رود کابل نزدیک جلال آباد بدست آمده.

نبشته آرامی پیداشده در تکسیلا بزبان خارشتی (۳) است که آن زبان نیز در سده پنجم پیش از میلاد از زبان آرامی گرفته شده است. در زمان آشوکا دو خط مورد استفاده بوده است: یکی همین خط خارشتی که از آرامی گرفته شده و از راست به چپ نوشته می شد، و دیگر خط برهمایی که از چپ به راست نوشته می شد. سکه هایی هم در نواحی مختلف آسیای غربی مربوط به شهربانهای هخامنشی بدست آمده که دارای خط آرامی می باشد.

اینها چند نمونه از خط های آرامی مربوط بزمان هخامنشی ها یا اندکی پس از آنها بود که در خاور و باختر حوزه شاهنشاهی از هند تا مصر و کرانه های

۱ - Ashoka سومین پادشاه دودمان موریای mauriya و یکی از پادشاهان بزرگ هندوستان در سده سوم پیش از میلاد می باشد، وی از پیروان آیین بودا و این آیین را دین رسمی کشور خود نمود و دوره چهل و یک ساله پادشاهی از بهترین دوره های شاهی هند بوده است. پدر اشوکا بیند و سارا Bindusara دختر سلوکوس نیکاتور را بزنی گرفت و آشوکا فرزند همین زن بود.

۲ - Taxila در سانسکریت تا گشاسیلا Takshasila نامیده می شود که در قدیم مرکز فرهنگ و تمدن هند و در زمان هخامنشیان جزوقلمرو شاهنشاهی بوده است. سرجان مارشال Sir John marshal در آنجا یک پرستشگاه بدرازی ۱۵۸ پاپونه ای ۸۵ پاییدا کرد که آن را پرستشگاه زردشتی می داند. زیرا این پرستشگاه با سایر پرستشگاه های هند از لحاظ طرز بنا فرق دارد و دارای مناره یی همانند پاره یی از پرستشگاه های قدیم زردشتیان می باشد.

دریای مدیترانه بدست آمده که همه دلالت بر رواج این خط در زمان هخامنشی ها می نماید .

از این مشکوفات و مشهودات که بگذریم : گفته خود داریوش بزرگ در بند بیستم ستون چهارم سنگ نبشته بیستون بدین مضمون : « نبشته ها را بطور دیگر نوشتم ... (۱) »

به عقیده ویسباخ مقصود همان زبان آرامی است و مؤید این مطلب قسمت های یافت شده آن نبشته است بزبان آرامی .

بیشتر از هاوونها و دسته هاونها و بشقابهای ظریف سنگی یافت شده در تخت جمشید ، دارای خط آرامی است که با مرکب سیاه ثابت بروی آنها نوشته شده است . این بشقابها و ظرفهایی که نوشته دارد ، مقداری در موزه تخت جمشید و پاره یی دیگر در موزه ایران باستان (تهران) نگهداری می شود . از آنجمله يك بشقاب سنگی بزرگ ماشی (یشم مانند) می باشد که در سال ۱۳۲۸ خورشیدی سالم و بدون عیب ضمن خاکبرداری در خیابان کنار کوه رحمت (مشرق حیاط شمالی کاخ صدستون تخت جمشید) بدست آمد که چند سطر خط آرامی در ته ظرف نوشته شده . چند سطر نیز روی سنگ نیم در شمالی تالار موزه (در قسمت بیرونی) باشیئی نوک تیزی کنده شده و مهرهایی هم بخط آرامی یافت شده است .

تنها خط آرامی که بین سنگ نبشته های هخامنشی تا این تاریخ دیده شده و قسمت مهم بلکه همه آن از بین رفته نبشته یی است در سمت راست در

ورودی آرامگاه داریوش بزرگ در نقش رستم که ۲۴ سطر بوده و گذشت روزگار آنرا سخت تباہ و محو ساخته است. و اینک جز واژه‌های خشایه تیه و زرک (شاه بزرگ) و ماهیا (ماه) بقیه واژه‌ها ریخته و قابل خواندن نیست.

این نبشته بزبان پارسی باستان ولی بخط آرامی نگاشته شده و نخستین باستان‌شناسی که پی بوجود آن برد هرتسفلد در سال ۱۹۳۳ میلادی است. پروفیسور هنینک استاد فقید زبانهای شرقی دانشگاه لندن که در سال ۱۹۵۰ این سنک نبشته را از نزدیک مورد دقت قرار داد، ضمن یک سخنرانی در انجمن ایران شناسی تهران تأیید کرد که زبان سنک نبشته پارسی باستان و مربوط بزمان اردشیر یکم می‌باشد هر چند که در کنار آرامگاه داریوش نوشته شده زیرا در یکجا واژه‌های «ارتخشته خشیه تیه و زرک» یعنی «اردشیر شاه بزرگ» را بطور وضوح دیده است.

علت محو این سنک نبشته تاریخی و تقریباً منحصر بفرد، از این لحاظ است که خط آرامی بهمان نسبت که برای نوشتن روی کاغذ پاپیروس و ظرف با قلم و مرکب مناسب بوده است برای کندن بروی سنگها مناسب نبوده، و آن قسمت که باین ترتیب ضبط شده، ریخته است. بویژه آنکه سایر نبشته‌های میخی پارسی باستان و بابلی و عیلامی کنار آرامگاه داریوش بزرگ هم در اثر گذشت زمان و تأثیر عوامل طبیعی، آسیب فراوانی دیده است.

هم ژرژ کامرون خواننده خشت نبشته‌های عیلامی پیدا شده در تخت جمشید (دبیرخانه) و هم چند تن دیگر از پژوهندگان معتقدند که ترجمه خشت نبشته‌ها بخط و زبان آرامی در روی چرم بوده که شاید با بندی به لوح‌ها چسبانیده شده و در آتش سوزی تخت جمشید چرمهای نوشته سوخته

است !! با آمدن اسکندر مقدونی بایران و برچیده شدن شاهنشاهی هخامنشی ، هر چند که خط پارسی باستان متروک شد ، ولی مانع سیر تکاملی و رواج خط آرامی نگردید و با آنکه در زمان او و جانشینانش و اوایل پادشاهی اشکانیان بمناسبت تمایل در بار شاهنشاهی بآداب و رسوم و خط یونانی ، آن خط متداول گردیده بود ، ولی در همان وقت در پارس و جنوب غربی ، فرمانداران محلی «فراتادارا» (۱) خط آرامی وسنت هخامنشیان را از دست نداده و حتی برای نگاهداری آن نیز کوشش کردند و سکه‌هایی که از این فرمانداران محلی بدست آمده ، بهترین و روشن‌ترین گواه رواج خط آرامی می‌باشد . درجیزک (۲) (ترکستان) سکه نقره‌یی بخط آرامی متعلق به بگودات (۳) (خدابخش - بغداد) بدست آمده که روی آن شکل شهربان نقش شده است . این سکه مربوط به اوایل پادشاهی سلوکوس می‌باشد .

خط آرامی از ۲۲ حرف ترکیب یافته و نخستین دانشمندی که خط معمولی و متعارفی زمان هخامنشیان را پس از خطوط میخی ، خط آرامی دانست کلرمونت گانیو (۴) می‌باشد که حدس و نظریه او مورد تأیید سایر پژوهندگان و استادان خطوط قدیمه قرار گرفت و زمینه را برای پژوهشهای بعدی فراهم ساخت .

Fratadara - ۱

Dschizak - ۲

Bagadata - ۳

Clermon Ganneau - ۴

توضیحات :

الفاتین : در محل آبشارهای آسوان که امروز بجزیره الاسوان معروف است قرارداد داشت. این محل در عهد باستان مرکز استخراج سنک برای بناهای باستانی مصر ، و قرارگاه یهودیان ساکن مصر بوده است . هنگامی که پادشاه بابل نبوکد نزر برای بار دوم اورشلیم را ویران کرد و تعداد زیادی از یهودیان را باسیری بیابل برد ، دسته‌هایی از آنها بمصر پناه بردند و آپریس فرعون مصر آنها را پذیرفت و در نتیجه در نقاط مصر پراکنده شدند .

الفاتین جنوبی‌ترین نقطه مصر هم ، مسکن عده زیادی از همان یهودیان کوچ کننده بود که بتدریج آباد و هنگامی که مصر ضمیمه شاهنشاهی هخامنشی بود ، شهر نامبرده یکی از جاهای آباد مصر بشمار می‌رفت . سن‌ین (اسوان) هم قرارگاه یهودیها بوده و چون ایرانیها بمهربانی و رؤوفت رفتار می‌کردند ، از طرفداران جدی ایرانیها و پیوسته بسود ایرانیها در مصر رفتار می‌نمودند .

عید فصیح : که قبلا بدان اشاره شده بنام پساش یکی از عیدهای یهودیان باستان که هنگام بدست آمدن نخستین نتایج گوسفندان برگزار می‌نمودند . در نخستین روز این عید بره یا بزغاله‌یی می‌کشتند و می‌خوردند و خوش را بر درها می‌پاشیدند ، زیرا معتقد بودند که نصیب خداوند است. کاهنان یهود پس از آن این کار را با کشته شدن فرزندان اول مصریان ارتباط دادند .

در باب ۱۲ سفر خر-روج بتفصیل در باره این عید سخن گفته شده که خلاصه آن چنین است : خداوند به موسی و هارون امر فرمود که از دهم ماه ایب هر يك خانواده بره‌یی نرینه یکساله بزغاله بگیرند و تا چهاردهم

ماه نگهدارند و در پسین آن روز آنرا قربانی کنند و خون آنرا بر سر در خانه و بر در بپاشند، و گوشتش را در آن شب بریان کرده (نه پخته با آب یا خام) با نان فطیر و سبزیهای تلخ بخورند، و نباید چیزی از آن برای روز بعد بماند، و اگر بماند باید بسوزانند. پاشیدن خون بر در خانه ها علامتی است که چون بر در آن خانه ها بگذردم هنگامی که زمین مصر را می زنم و بلا برای آنها می فرستم، از خانه شما بگذرد و شما محفوظ باشید. این روز را نگاهدارید و نسلا بعد نسل تا باید نگاهدارید.

هفت روز نان فطیر بخورید و روز اول خمیر مایه را از خانه خود بیرون کنید. هر که از روز نخستین تا روز هفتمین چیزی خمیر شده بخورد، آن شخص از اسرائیل منقطع گردد.

موسی و هارون فرمان را بامت خود ابلاغ کردند و مردم نیز همچنان کردند. در همان نیمه شب خداوند بر نجیب زادگان زمین مصر از فرعون تا زندانیان و بهایم همه را زد، و در آن شب فرعون و همه مردم از خواب برخاسته و مصیبت عظیمی بهمه رو آورد. زیرا در هر خانه یی کسی مرده بود.

عبدالعلى كارنك

اشاره‌يى به يادگارهاى صفويه در تبريز

از دوران سلطنت صفويه ، در آذربايجان نيز ، مانند اغلب استانهاى ايران ، يادگارهاى فراوانى به جا مانده است . اين يادگارها يا بناهاى سنگى و خشتى و آجرى هستند نظير زيارتگاهها ، خانقاهها ، مدارس ، مساجد ، بقاع ، قلاع و سنگ نبشته‌ها و يا آثار هنرى منقول‌اند ، از قبيل مرقعات ، فرمانها ، قطعات مينياتور ، نمونه‌هاى تذهيب ، نسخ خطى ، قالى و سجاده ، جنك افزار ، ظروف سفالى و چينى و فلزى ، و مصنوعات چوبى و نظاير آنها .

بديهى است ، هنوز ، سعى و اقدام كافى و لازم در باره معرفى آنها به عمل نيامده ، و مسلماً بدون فحص و شناخت همه اين يادگارها ، داورى درست در باره جزييات هنر و دانش ، و تمدن و طرز زندگى مردم آن زمان ، دشوار بلكه محال خواهد بود .

تنها ، تحقيق و شناخت و معرفى خصوصيات طرحهاى مختلف به كار

رفته در تزیین سکه‌ها، مهرها، حجاریها، گچبریها، ظروف، اسلحه، ادوات چوبی، قطعات تذهیب، ضریح‌ها، صندوقها، قالیها، منابر و درها و پنجره‌های این دوران، چند سال وقت و يك كتاب سخن لازم دارد.

البته مطالعه آثار باقیمانده از دوران صفویه در آذربایجان، تنها به شناخت جنبه هنری آنها منحصر نمی‌شود، بلکه یکی از وسایل مهم حصول آگاهی از شئون مختلف جامعه آن روزگار نیز محسوب می‌گردد. مثلاً مندرجات سنك نبشته منصوب بر دیوار شرقی مسجد جامع تبریز، سنك نبشته منصوب بر جانب شمالی مدخل مسجد شاه طهماسب (۱)، سنك نبشته منصوب بر دیوار صحن بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی (۱)، سنك نبشته منصوب بر سر در مسجد جامع طسوج (۲) و سنك نبشته منصوب بر دیوار کفش کن مسجد جامع مراغه (۳)، علاوه بر ارائه پیشرفت هنر خطاطی و حجاری، نشان می‌دهد که از زمان شاه طهماسب تا زمان شاه سلطان حسین، مردم آذربایجان از کثرت عوارض، مالیات، تمغوات، پیشکشی حکام و سایر وجوه پرداختی ناراحت بوده‌اند و شکایات متعدد و متواتر و عکس‌العمل‌های گوناگون آنها، بارها باعث شده که از طرف سلاطین صفوی فرمانی صادر شود و به موجب آن پاره‌یی از این تمغاها الغاء گردد.

۱- رك به: راهنمای آثار تاریخی آذربایجان، اسماعیل دیباج، ص ۶۸، تبریز، ۱۳۴۳

۲ - آثار باستانی آذربایجان، ج ۱، ص ۵۴۷ - ۵۴۸

۳ - این سنك نبشته اکنون به دیوار مسجد کوچکی که در جوار مسجد جامع ساخته شده نصب گردیده است.

همچنین مندرجات سنك نبشته منصوب بر دیوار صحن بقعه شیخ -
 صفی الدین و سنك نبشته منصوب بر سر در مسجد حسن پادشاه (۱) و سنك
 نبشته منصوب بر سر در مسجد جامع تبریز (۲) نشان می دهد که با وجوه
 معروف بودن دوران صفویه به دوران اشاعه و ترویج دیانت و صلاح و تقوی ،
 تباهی اخلاق و نا پاکی عجیبی دامنگیر جامعه آن روزگار بوده ، و وجود
 مراکز فسادى چون بیت اللطف ، قمارخانه ، چرس فروشی ، بوزه فروشی ،
 شرابخانه ، بنج خانه و معجون خانه ، که دولت اسلامى صفوی از آنها مالیات
 و تمفا می گرفت ، هستی مردم تبریز و اردبیل و مسلماً آبادیهای دیگر
 آذربایجان را به نابودی تهدید می کرد .

همچنین نشان می دهد که تفریح متداول و معمول مردم شهرهای
 آذربایجان در آن زمان ، کبوتر پرانی ، گرگ دوانی ، تربیت گاود و قوچ و خروس ،
 جهت جنگ و مبارزه با هم بوده که غالباً صاحبان آنها نیز پس از مبارزه
 حیوانات ، مانند گرگ و سگ به جان همدیگر می افتاده اند .

گرچه در این سنك نبشته ها ، چند تن از شاهان صفوی مردم را به
 ترك آن عادات زشت امر نموده اند و از عواقب ارتکاب بد آنها بیم داده اند ،
 اما می بینیم که تا زمان شاه سلطان حسین صفوی ، این انحطاط اخلاق ،
 و این خانه های فساد ، بر همان بنیاد باقی بوده و گردانندگان این مراکز ، به

۱ - آثار باستانی آذربایجان ، ج ۱ ، ص ۳۲۷ - ۳۲۹ .

۲ - همان کتاب ، ص ۲۷۲ - ۲۷۶ .

حکومت وقت ، تمغا و مالیات می برداخته اند .

تسلط اجامرواوباش ، حتی عساکر دولتی ، بر جان و مال و ناموس مردم شهرها نیز از موضوعاتی است که از این سنک نبسته ها مستفاد می شود . و از مندرجات آنها برمی آید که مهمترین وسیله منع و جلوگیری حکومت از متجاوزان و تبهاران و مرتکبین اعمال زشت و ناشایست ، غالباً متنبه و متوجه ساختن آنان به مضامین آیات شریفه قرآن مجید ، و ترسانیدن آنان از عذاب قبر و آتش دوزخ و لعن و نفرین خدا و رسول و ائمه اطهار (ص) بوده ، فقط یکبار در زمان شاه طهماسب صفوی ، مجازات مثبت و شدید معمول شده ، و چهارصد تن از اشرار و اجلاف که دو سال تمام ، مال و جان و ناموس و زن و بچه مردم را دستخوش هوی و هوس خود ساخته بودند ، پس از تظلم مکرر علما و سادات و قضات شهر ، به کیفر اعمال خود رسیده اند (۱) .

۱- چهارصد تن از اجلاف شهر قریب دو سال ، با بی پروایی تمام مال و جان و زن و بچه مردم را دستخوش تجاوز و تعدی قرار می دهند ، امن و امان شهر را سلب می کنند ، شاه طهماسب حاکم شهر را عوض می کند ، یوسف یک استاجلو را به حکومت تبریز منصوب می سازد ، اوباش شهر به او بی اعتنایی می کنند ، بر جسارت خود می افزایند ، چند تن از یاران او را از پای درمی آورند ، حاکم خانه نشین می شود ، علما و سادات و قضات به شاه ملتجی می گردند ، شاه سهراب یک را با عده یی سپاهی به کمک حاکم می فرستد ، سپاهیان دولتی در میدان صاحب آباد تبریز با اشرار رو به رو می شوند ، صد و پنجاه تن از اشرار از پای در می آیند ، رئیس آنان ، پهلوان یاری و دو تن از یارانش به نام پهلوان عوض و علای حسن جان به خانه سهراب یک پناه می برند و او را به مال زیاد تلمیع می کنند . سهراب یک از آنان حمایت می کند . یوسف یک حاکم شهر ، با لطایف حیل آن سه تن را از وی تحویل می گیرد و پس از کشتن آنان سرهایشان را در میدان صاحب آباد به دار می زند و بدین طریق آتش فتنه برای اندک مدتی فرو می نشیند . (به تلخیص و تغییر عبارت از ص ۴۵۵ - ۴۵۷ احسن التواریخ ، حسن یک روملو ، بارودا ، ۱۹۳۱ ، ص ۲۰)

سنگ نبشته‌های متعدد دیگری نیز بر سر در و دیوار عده‌یی از مساجد و بقاع و مقابر و مزارات تبریز و آبادیهای دیگر آذربایجان وجود دارد که نشان می‌دهد اغلب آنها یا در دوران صفویه بنا گردیده‌اند و یا تجدید بنا و مرمت یافته‌اند. مسجد ظهیری تبریز، مسجد پایتخت اسکو، مسجد محراب آذر شهر، مسجد مهر آباد بناب، مسجد ملا رستم مراغه، بقعه پیر حیدر سوسیان، بقعه ابوالحسن خانقاه هریس، مسجد جامع اهر و مسجد لیل آباد خسرو شاه از این شمارند.

خسرو شاه در ۳۰ کیلو متری تبریز، سر راه آذر شهر واقع شده است. شهرکی است از بخش اسکو، نامش از قرن پنجم هجری در تواریخ و کتب رجال و مسالك و ممالك ذکر گردیده، یادگارهای فراوانی از دوران سالاریان و دیلمیان دارد. دانشمندان و فقهای بزرگی از آن برخاسته‌اند. قبر ابوعلی حمزه بن شیخ عبدالعزیز سلار (متوفی در ۴۴۸ ه. ق) در آن جاست. اهالی محل بنای این شهرک را از خسرو پرویز می‌دانند اما بعید نیست نام این شهرک با نام خسرو شاه دیلمی ارتباطی داشته باشد (۱).

به هر حال، مسجد لیل آباد بنای ناشناخته جالبی است از دوران صفویه، که در بین باغهای بیرون محله لیل آباد خسرو شاه قرار گرفته است. ۸ متر عرض و ۱۱ متر طول دارد. چهار ستون چوبی خوش قطر، سقف آن را نگهداشته است. گچبری بدیعی دور تا دور مسجد را مانند کمر بند زرینی زینت بخشیده است. جوانب محراب مقرنس مسجد نیز از همین زینت بهره‌مند است. چند

گل شش پر متشکل از شش کلمه «یا جلیل» و دو ترنج محیط بر کلمه «یا علی»
زینت جوانب محراب را تکمیل می‌کند.

مردم خسرو شاه، این مسجد را «یازیلی مسجد» می‌گویند. «یازیلی»
در ترکی آذری به معنی «نوشته دار» است. و این نام به آن جهت به مسجد
لیل آباد داده شده که تمام سقف آن پوشیده از «نوشته» است. و این نوشته‌ها
عبارتند از ماده تاریخ بنا، آیات و احادیث، و ادبیات و اشعار پند آمیز و
عبرت انگیز به زبانی عربی و فارسی.

ماده تاریخ بنا، در بالای گوشه غربی بنا نوشته شده و مضمون آن چنین
است: «قد بنی هذا المسجد الجدید فی زمان دولة سلطان سلاطین الزمان، واعدل
خواقین الدوران، قانع اساس الجور والطغیان، السلطان بن السلطان و الخاقان بن
الخابان، ابوالنصر، ابوالفتح، ابوالغازی، السلطان شاه سلیمان الصفوی الموسوی،
بهادر خان، خلدالله ملکه و دولته، فی شهر رجب المرجب، سنة تسعين و الف
(۱۰۹۰ هـ. ق)». پایین از آن چند حدیث و پایین‌تر از آن‌ها، این رباعی فارسی
درج شده است:

«از یاری خلق بگذر ای مرد خدا یاری طلب از کسی که از روی وفا
کار تو تواند که بسازد همه وقت دست تو تواند که بگیرد همه جا»

در ورودی مسجد در جانب شرقی دیوار شمالی واقع شده است، و سنک نبشته‌یی
به بالای آن نصب گردیده که از مضمون آن برمی‌آید که حاجی اسد نامی در دوران
سلطنت شاه سلیمان صفوی این مسجد را بنا کرده و نصف سهام قنات نوده جوین
و قنات کمال را به این مسجد وقف کرده و شرط نموده است که کسی حق ندارد
این قنات را بفروشد یا به رهن بگذارد، ضمناً رقم سنک نبشته چنین است:

«سعی فیه محمد سعید ، کتبه محمد حسین الحسینی .»

فراوش نشود که بنای این مسجد باخشت خام صورت گرفته و عرض دیوارهای آن در همه جا قریب هشتاد سانتیمتر است . داخل مسجد پوشش گچی و بیرون آن پوشش کاه و گل دارد ، و مسجد هنوز هیأت نخستین خود را به خوبی حفظ کرده است و جای آن دارد که مورد عنایت انجمن آثار ملی ، و سازمان حفاظت آثار باستانی و وزارت فرهنگ و هنر قرار بگیرد ، و بذل توجهی شود که این بنای باستانی که به نوبه خود شیوه جالب و شاید منحصر بفردی دارد ، از بین نرود.

بحث ما ، بدون اراده ، تقریباً به سنک نبشته های دوره صفویه و خلاصه مضامین پاره‌یی از آنها اختصاص یافت ، وضیق مجال اجازه پر داختن به سایر آثار هنری آن دوران را ندارد ، اینک ناچار یادآور می‌شوم که اول مطالعه سنک نبشته‌ها و الواح قبور متعلق به همین دوره که در عده‌یی از گورستانهای تاریخی آذربایجان به جا مانده ، خالی از فایده و اهمیت نیست ، ثانیاً توجه به سنک نبشته‌ها هرگز ما را از مراجعه به تاریخ بی‌نیاز نمی‌کند ، و چه بسا عمارات و بقاع و مساجد با عظمتی هستند که تاریخ بنا و نام بانی آنها روی سنک و لوحی درج نشده است و شیوه بنا و مصالح ساختمانی آنها به سبک معماری و نوع مصالح ساختمانی دوره‌های پیشین شباهت تام دارد ، فقط تاریخ است که زمان بنای آنها را روشن می‌کند ، مانند بقعه شیخ شهاب‌الدین عتیقی در اهر ، بقعه شیخ امین‌الدین جبرائیل در کلخوران ، بقعه شیخ صدر خیای درمشکین و قلعه رشیدیه در تبریز ، که تاریخ عالم آرای عباسی تاریخ بنا و مرمت آنها را معین می‌کند .

باری برای اجتناب از اطناب سخن و تصدیع حضار محترم ، در پایان عرایض

خود به یادآوری این نکته قناعت می‌کنم، که اکنون که دانشگاه اصفهان به تحقیق و معرفی تاریخ و فرهنگ صفویه همت گماشته است، توجه به آثار و یادگارهای آن دوران در آذربایجان، نیز می‌تواند کمک مؤثری در رسیدن به این هدف عالی به شمار آید.

تقی بینش

خدمات شاه عباس بزرگ به آستان قدس رضوی

منت خدای را که توفیق رفیق شد تا در پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی به دیدار استادان و سروران عزیز نایل آیم و از محضر شریفشان بهره بگیریم. چون به مناسبت تشکیل این کنگره در شهر تاریخی اصفهان مقرر شده بود گفتارها در زمینه صفویه باشد از آنجا که افتخار خدمتگزاری در آستان قدس رضوی را دارم و این افتخار در خاندان من موروثی است موضوع «خدمات شاه عباس بزرگ به آستان قدس رضوی» را انتخاب کردم شاید اندکی از دینی که دارم ادا شود.

اگر چه بعضی از نویسندگان بر اساس نوشته‌های خارجی‌ها برای شاه عباس معایبی قایل شده یا در عظمت مقام او تردید کرده‌اند ولی اگر از مسایل اخلاقی و خصوصی که در قضاوت‌های تاریخی مؤثر نیست صرف نظر کنیم و در

نظر بگیریم که هیچ انسانی بدون عیب نمی‌شود انصاف این است که شاه عباس یکی از شاهان بزرگ ایران است و اگر در تاریخ به او «بزرگ» گفته‌اند و یا مردم او را جنت مکان خوانده‌اند بی‌جهت نیست.

هنگامی که شاه عباس به قول ترکمان مؤلف عالم آرای عباسی در ۹۹۶ بعد از پدرش محمد خدا بنده و با حضور او به تخت نشست (تاریخ جلوس شاه عباس را مختلف نوشته‌اند مثلاً مرحوم عباس اقبال در تاریخ مفصل ایران ۹۸۶ و در طبقات سلاطین اسلام استانلی لین پول ۹۸۵ و زامباور ۹۸۹ در نیشابور و ۹۹۶ در اصفهان نوشته است. ولی قول ترکمان که معاصر در واقع وقایع نگار دربار بوده بیشتر قابل اعتماد است بعد هم شاه عباس در واقع دوبار تاج گذاری کرده است یکی در طفولیت و دیگری در هنگام رشد) اوضاع ایران بسیار آشفته بود و دو دشمن قوی و سخت کوش که اختلاف مذهبی نیز داشتند از شرق و غرب حمله و تاخت و تاز می‌کردند.

این دو دشمن که با ایران و ایرانی کینه دیرینه داشتند یکی اوزبکها بودند که به خراسان بزرگ چشم طمع دوخته بودند و مرتب حمله می‌کردند و دیگر عثمانیها که به غرب ایران می‌تاختند و هر دو قوم چون پیرو سنت بودند اختلافات مذهبی را وسیله قرارداد بودند این بود که شاه عباس به پیروی از دیگر سلاطین صفوی برای متشکل کردن ایرانیان به ترویج مذهب شیعه پرداخت و چون خود به این مذهب کمال علاقه را داشت و از طرفی تشیع از دیرباز در ایران دوستانداران و طرفداران خیلی زیادی داشت توانست با اتکال به همین احساسات پرشور مذهبی بردشمنان ایران فایز آید و وحدت سیاسی ایران را که

شاه اسماعیل بنیان گذاشته بود بیش از پیش استحکام بخشد.

بعضی گفته‌اند شاه عباس به منظور عوام فریبی و پیش برد اغراض سیاسی مذهب را وسیله کار قرار داده است و خود چندان اعتقادی نداشته است اما باید انصاف داد شاهی که روی سکه‌هایش امثال « بنده شاه ولایت » یا « کلب علی » ضرب زده (آلبوم سکه‌ها و مدالها و نشانهای شاهان ایران تألیف راینوپ ۷) و در کتیبه دور گنبد طلای حضرت رضا علیه السلام خود را « تراب اقدام خدام » (مطلع الشمس، ج ۲، ص ۱۲) خوانده و پای پیاده از اصفهان به مشهد آمده یا دستور داده جسد پسر دوازده ساله اش « اسمعیل میرزا » را به مشهد ببرند و در جوار امام همام دفن کنند (مطلع الشمس، ج ۲، ص ۳۲۹ وقایع سال ۱۰۲۱) نمی توان بی اعتقاد دانست و اگر واقعاً این نوع کارها را فقط به منظور عوام‌فریبی یا تظاهر کرده باشد باز چون تظاهر به خوبی بهر شکلی که باشد خوبست ارزش دارد .

شاید تعبیر بهتر این باشد که بگوییم شاه عباس شیعه خالص و معتقدی بوده است اما از این خصیصه خود به نفع کشور و سیاست استفاده کرده است یا احساسات مذهبی او وسیله توفیقش شده است .

به طوری که ترکمان نوشته است در سال ۹۹۷ یا سال دوم جلوس شاه‌عباس (برای شاه عباس دو جلوس قابل شده‌اند یکی ۹۸۹ در خراسان که با وجود خردسالی او را به سلطنت خراسان برداشتند) (عالم آرا، ج ۱، ص ۲۷۵) و دیگری سال ۹۹۶ در قزوین که پدرش محمد خدا بنده خود را خلع و او را نصب کرد (ایضاً، ج ۱، ص ۳۷۲) و اختلافی که در مآخذ مختلف برسر تاریخ جلوس شاه عباس دیده می‌شود مربوط به همین نکته است («فتور خراسان» روی داد و اوزبکها

به تدریج به حمله و تجاوز خودافزودند (عالم آرا، ج ۱، ص ۳۸۶) .

تفصیل مطلب را باید در کتابهای تاریخ و از جمله در عالم آرای عباسی دید اما خلاصه آن این است که شاه عباس دوران کودکی خود را نزد علی قلی خان شاملو حاکم هرات گذرانده بود و علی قلی خان که به عنوان لاله پرورش او را بر عهده داشت و از سران طایفه شاملو بود نظر و محبت شاه عباس را جلب کرده بود ولی مرشد قلی خان استاجلو از امرای بزرگ صفوی از این امر راضی نبود و در واقع با علی قلی خان رقابت داشت و بر اثر همین رقابت سرانجام کار آنها به جایی رسید که به بهانه‌هایی از قبیل جلو و عقب ایستادن در اردو در قریه سوسفد ترشیز (کاشمر فعلی) با هم جنگ کردند و مرشد قلی خان که در این جنگ پیروز شده بود شاه عباس را با خود به مشهد برد و قدرتی بیش از پیش کسب کرد (عالم آرا، ج ۱، ص ۳۰۳ تا ۳۰۵) . علی قلی خان شکسته به هرات بازگشت و برای جبران این شکست به خیال خود نقشه کشید و از جمله عبدالله خان اوزبک معروف به «خان کلان» را به یاری طلبید (عالم آرا، ج ۱، ص ۳۶۳) . اوزبک که در فارسی بدون (و) هم نوشته شده (فرهنگ دکتر معین) ترکی است و اسم یکی از سران خاندان شیانی از دودمان جوچی و از نژاد چنگیز است (ترجمه عربی کتاب زامباور، ص ۴۰۳؛ دائرة المعارف اسلام، تحریر فرانسه) که جوچی پسر پدر شیانی بوده و بعدها تمام این خاندان به نام او خوانده شده است .

این خاندان موفق به تشکیل دولت اوزبک شدند و امرای تیموری را در ماوراء النهر از بین بردند و در خوارزم و بخارا به فرمانروایی رسیدند (فرهنگ دکتر معین، جلد ۱، ص ۹۴۷ - ۹۴۶) . عبدالله خان یا عبدالله دوم یکی از افراد همین خانواده منشعب از شیانیان است که در آن وقت در بخارا حکومت داشت و

چون علی قلی خان به او متوسل گردید موقع را برای بسط دامنه حکومت خود مساعد دید و وعده مساعدت داد و سپس در اوایل سال ۹۹۶ به امید تسخیر هرات بدان سو تاخت و به علی قلی خان پیغام داد اگر به نام من خطبه و سکه کنی ترا تأیید ! و به حکومت هرات باقی می گذارم و اگر موافق نیستی باید هرات را به من واگذاری (عالم آرا، ج ۱، ص ۳۶۳). علی قلی خان که از کرده خودپشیمان شده بود و از طرفی نیروی کافی در اختیار نداشت ناگزیر در حصار شد و مدنی پایداری کرد ولی سرانجام پس از یازده ماه که خسته شده و شهر هم در مضیقه خواربار افتاده بود هرات به دست اوزبکها افتاد و آنها شهر را به آتش و خون کشیدند و عبدالمؤمن پسر خود کامه عبدالله خان شاید به تحریک پدر علی قلی خان و همراهانش را ناجوانمردانه کشت (عالم آرا، ج ۱، ص ۳۸۸-۳۸۷). عبدالله خان بعد از این پیروزی به طرف مشهد تاخت ولی ابراهیم خان برادر مرشد قلی خان حاکم مشهد بافرستادن تحف و هدایا و با این استدلال که « خسته شده اید » موفق شد قتنه آنها را دفع کند (عالم آرا، ج ۱، ص ۳۸۹).

هنگامی که اوزبکها در اطراف مشهد به قتل و غارت و تاخت و تاز مشغول بودند عده یی از بزرگان مشهد که ترکمان آنها را « صلحا و نقبای مشهد » نامیده است نامه یی موعظت آمیز به اوزبکها نوشتند و آنها جواب دادند و باز محمد مشکک رستم داری به جواب آنها جواب داد. متن جواب اوزبکها و نامه رستم داری در عالم آرا آمده است (از صفحه ۳۹۰ تا ۳۹۸، ج ۱) و مرحوم صنیع الدوله هم احتمال کلی می رود از همین کتاب در مطلع الشمس نقل کرده باشد. این نامه ها از لحاظ نشان دادن اختلافات مذهبی و اعتقادات دو طرف

بسیار مهم است و در ضمن نمونه‌یی از ترسل آن زمان محسوب می‌شود .
دو سال بعد یعنی سال ۹۹۸ که سومین سال سلطنت شاه عباس بود عبدالله
خان شنید که شاه عباس به خراسان آمده و بی آنکه متعرض هرات شود
برگشته است تصور کرد دولت صفوی از او بیم دارد لذا با همراهی عبدالؤمن
پسرش و دین محمد خواهر زاده اش معروف به یتیم سلطان از بلخ به خراسان تاخت
و داشت موقع دروخرمن می رسید که بنیشابور رسید و پس از نبردی دلیرانه با
نیشابوریها چون بفکر مشهد بود و نمی‌خواست معطل کار نیشابوریها که حصار ی شده
بودند شود به گرفتن مختصر پیشکشی قناعت کرد و به جانب مشهد رفت .

مشهدیها به قلعه‌داری پرداختند و از گرفتاری خود به شاه عباس خبر دادند.
شاه عباس به قصد استخلاص مشهد حرکت کرد و به منظور آمادگی بیشتر چند
روزی در تهران ماند (عالم آرا، ج ۱، ص ۴۱۲-۴۱۱) ولی از بخت بد ایپدی در
قشون ظاهر شد و شاه عباس که سخت بیمار شده بود مجبور شد تا به دست آوردن
سلامت همانجا توقف کند . از طرفی اوزبکها که از خبر بیماری شاه عباس و
طولانی شدن کسالت او مطلع شده بودند به شدت حمله افزودند و سرانجام پس
از چهار ماه محاصره مشهد را گرفتند و حتی مردم بی گناه را قتل عام کردند . به
طوری که ترکمان نوشته است کشتار و غارت اوزبکها مدت سه روز به طول
انجامید و به آنهایی که در داخل حرم مطهر پناه برده بودند رحم نشد و عبدالؤمن
و یتیم سلطان قساوت را به حد اعلی رسانیدند .

ترکمان می نویسد میر محمد حسین که به او میر بالا سر می گفتند و
سید محترمی بود که همیشه در بالاسر حضرت می نشست و قرآن می خواند
گرفتار شد و از ترس جان دست انداخت و ضریح مطهر را گرفت ولی اوزبکی

با شمشیر دست او را قطع کرد و کشت (ص ۴۱۳). در این حادثه مقدار بسیار زیادی از نفایس آستان قدس مانند قندیل طلا و نقره و شمعدان و فرش و ظرف چینی گرانها و کتابهای نفیس و قرآنهای خطی منسوب به ائمه اطهار (ع) غارت و تاراج شد (عالم آرا، ج ۱، ص ۴۲۳) و به قول صنیع الدوله الماس بزرگ و درشتی که قطب شاهد کن تقدیم کرده بود به یغمارفت (مطلع الشمس، ج ۲، ص ۳۱۳).

از اوزبکها هنوز در مشهد خاطرات تلخ و آثاری باقی است مثلاً شهرت دارد علت وجود کوچه‌های پیچ در پیچ و دالانهای تنگ و تاریک و خانه‌های پا به گود با سردرهای کوتاه که برای گذشتن از آنها باید خم شد و احتیاط کرد این بوده است که با این تدابیر به خیال خود کاری کنند که وقتی اوزبکها به شهر حمله می کنند کمتر صدمه ببینند. یا در اول خیابان طبرسی (به فتح‌تین یا به سکون دوم) محلی که به اسم «باغ رضوان» نامیده می شود و در این اواخر به اهتمام مرحوم فقیه سبزواری به صورت آرامگاه خانوادگی و محل تدریس علوم دینی در آمد، قبلاً قبرستان بزرگی بود که به آن «قتل گاه» (در لهجه مشهدی به فتح اول و کسر دوم و سکون سوم) می گفتند و شهرت داشت اوزبکها وقتی به مشهد ریختند در آنجا مردم را سر می بریده و یا بعد مردم کشتگان را دفن کرده اند (تاریخ آستان قدس، ص ۲۱۶ - ۲۱۴؛ منتخب التواریخ، حاج ملاهاشم، چاپ علمی، ص ۴۱۶: قتل گاه اوزبکها). طبیعی است بعد از این پیش آمد اوزبکها جری تر و گستاخ تر شدند و بر اثر بدست آوردن قدرت بیشتر در خراسان بعضی از آبادیها و شهرهای آن مثل سبزوار و اسفراین را مورد حمله قرار دادند و متصرف شدند.

در اواخر سال ۱۰۰۶ عبدالله خان مرد و پسرش عبدالؤمن به جای او نشست ولی به علت سوء تدبیر و بد رفتاری نتوانست موقعیت خود را حفظ کند و سر انجام دو تن از سران اوزبك به اسم عبدالصمد بهادر و محمد قلی بهادر توطئه کردند و او را کشتند. بعد از آن دین محمد خان خواهر زاده عبدالله خان روی کار آمد اما دوران او دیر نپایید و شاه عباس که از فکر خراسان بیرون نمی رفت چون وقت را مساعد دید به خراسان لشکر کشید و در جنگی که در رباط پیرمان روی داد دین محمد خان کشته و طومار قدرت اوزبکها در خراسان درهم پیچیده شد. (عالم آرا، ج ۱، ص ۵۷۴)

شاه عباس بعد از این پیروزی به اوضاع خراسان سر و صورتی داد و سپس از هرات به مشهد رفت. ترکمان این سفر را در جزو وقایع سال دوازدهم جلوس شاه عباس یعنی ۱۰۰۷ آورده (عالم آرا، ج ۱، ص ۵۷۸) ولی صنیع الدوله به نقل از ملا جلال یزدی ورود شاه عباس را به مشهد در غره صفر ۱۰۰۸ نوشته است (مطلع الشمس، ج ۲، ص ۳۲۴).

در این سفر شاه عباس قریب يك ماه در مشهد توقف کرد و به تمشیت امور و رفع کاستی های ظاهری دربار رضوی پرداخت و به قول ترکمان «قنادیل مرصع و طلا و نقره و شمعدان و قالیه های به تکلف کرمانی و جوشقانی و اوانی و ظروف تقدیم» و در «زیب و زینت روضه مقدسه» اهتمام شد. ترکمان نوشته است شاه عباس مدتی که در مشهد بود هر صبح و شب به زیارت می رفت و مثل خدام خدمت می کرد (عالم آرا، ج ۱، ص ۵۷۸).

سال بعد به تصریح ترکمان شاه عباس دو باره به سمت خراسان حرکت کرد

(ص ۵۹۰) وبا آن که در مرو مریض شد به شوق زیارت مشهد و رفع نقاحت به مشهد رفت و تمام زمستان را در آنجا به سربرد (ص ۵۹۷) .

در سال پانزدهم سلطنت که به قول ترکمان قسمتی از آن در ۱۰۰۹ و قسمتی در ۱۰۱۰ می شود (ص ۶۰۹، ج ۲) بزرگان اوزبک به حضور شاه عباس بار یافتند و در ضمن تقدیم پیشکش ها الماس گرانها و درشتی که قبلا عبدالؤمن از آستانه حضرت رضا علیه السلام به یغما برده بود تقدیم کردند و چون متعلق به آستانه امام همام بود شاه عباس به «صدور و علما» سپرد و علما به مصلحت «عدول مؤمنین» آن را به استانبول فرستادند تا فروخته و در عوض املاک مرغوب خریداری شود (عالم آرا، ج ۲، ص ۶۱۰) .

اندکی بعد شاه عباس تصمیم گرفت پای پیاده از اصفهان به مشهد و به زیارت برود . انگیزه این سفر را ترکمان « وفای به نذر » نوشته ولی صنیع الدوله نذر تسلط بر اوزبکها دانسته است (عالم آرا، ج ۲، ص ۶۱۰؛ مطلع الشمس، ج ۲، ص ۳۲۵) و سایکس سیاست جلب عوام گرفته است (به نقل آقای غمامی در مقاله مسافرت شاه عباس صفوی با پای پیاده به مشهد، نشریه فرهنگ خراسان، شماره نهم، سال دوم، ص ۱۵) . در هر حال شاه عباس پس از بیست و هشت روز به مشهد رسید و بعد از قشرف به حرم مطهر رضوی به چهارباغ رفت (چهارباغ را شاه رخ ایجاد کرد و گویا نقشه آن از چهارباغ هرات تقلید شده بود و منظورش این بود وقتی به مشهد می آید جای مناسبی برای اقامت داشته باشد . بقایای چهارباغ قدیم کوچه چهارباغ در خیابان نادری است و گویا باغ تولیت جزو آن بوده است - رک نامه آستان قدس، شماره ۳۵، مقاله مشهد) . در این سفر شاه عباس سه ماه رجب و شعبان و رمضان را در مشهد مجاور بود و همچنان به زیارت و خدمت پرداخت . (عالم آرا، ج ۲، ص ۶۱۲) .

نوشته‌اند که شیخ بهاءالدین عاملی عالم معروف در این سفر با شاه بود و از دیدن شوق و خلوص شاه عباس این رباعی را هنگامی که شاه به گرفتن گل شمعه‌ها خدمت در حرم مطهر سرگرم بود ساخت.

پیوسته بود ملا یك علین پروانه شمع روضه خلد برین
مقراض به احتیاط زن ای خادم ترسم بیری شهیر جبریل امین
(ریحانة الادب، ج ۲، ص ۳۸۴، چاپ اول)

اما چون ترکمان در این باره چیزی ننوشته است و این داستان سند خیلی معتبری ندارد احتمال می‌رود عاملی برای شاه عباس تسروده باشد و چون در زمینه کار شاه عباس بوده بعدها به او نسبت داده باشند.

از یادگارهای سفر شاه عباس مرقع بسیار نفیسی است به خط «علیرضا عباسی» خوشنویس معروف و کتابدار شاه عباس که در ۱۰۰۸ یعنی در همان موقع توقف شاه عباس در مشهد برای یکی از سادات و رجال آن وقت به اسم «میر عبدالقادر الحسینی» در مشهد نوشته شده است و یکی از شاهکارهای خوشنویسی به شمار می‌رود (این مرقع که قسمتی از مناجات خواجه عبدالله انصاری است در نامه آستان قدس افست شده است. رک نامه آستان قدس، شماره ۳۶).

در سال بیست و یکم سلطنت که موافق با ۱۰۱۵ و ۱۰۱۶ می‌شود (عالم آرا، ج ۲، ص ۷۳۷) شاه عباس دست به کار با ارزشی زد و آن این بود که املاک و مملکت خود را وقف چهارده معصوم کرد (ایضاً ص ۷۶۰) و شیخ بهاءالدین عاملی را مأمور نوشتن وقف‌نامه و شروط آن کرد (ایضاً ص ۷۶۱). در ضمن آنچه قرآن خطی نفیس و کتاب عربی فقه و تفسیر و حدیث داشت به دربار ولایت مدار رضوی تقدیم و به عنوان وقف به مشهد ارسال داشت (ایضاً ص ۷۶۱).

متأسفانه نمی شود به طور دقیق فهرست کتابها و نسخه های وقفی شاه عباس را به دست آورد ولی اگر فرصت کافی باشد ممکن است از روی فیشها ومدارك موجود در کتابخانه آستان قدس تا اندازه یی به این مطلوب دست یافت و فهرستی که مرحوم صنیع الدوله در آخر جلد دوم کتاب مطلع الشمس از کتابهای آستانه رضوی در زمان تألیف کتاب خود آورده و در ضمن به ذکر نام واقفین پرداخته است نیز برای این موضوع مفید است (ج ۲، ص ۴۶۹).

در فهرست صنیع الدوله ۲۱ جلد قرآن و کتاب خطی به نام شاه عباس دیده می شود و حتی صنیع الدوله قطع و رنگ جلد و گاهی نوع کاغذ و عدد اوراق آنها را ذکر کرده است. از آنجمله است نهج البلاغه مترجم و تفسیر کاشفی و تفسیر زواره و تفسیر ملا فتح الله و ۱۲ نسخه قرآن مجید منسوب به ائمه اطهار.

(نمونه قرآنهای منسوب به ائمه اطهار که در آستان قدس محفوظ و مایه برکت است دو بار به صورت شایسته به مناسبت سلامهای خاص آستان قدس در روز تولد حضرت سیدالشهداء و حضرت رضا (ع) در سال ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ جزو انتشارات وابسته نامه آستان قدس چاپ و اهداء شده است. اغلب این نسخه های نفیس و گران قدر وقف نامه یی به خط شیخ بهاء الدین عاملی دارد که خط و انشای او در جای خود شایان توجه است ولی تاریخ آنها فرق دارد، مثلاً قرآن منسوب به حضرت امیر علیه السلام تاریخ وقف نامه اش ۱۰۰۸ است و از این قرار معلوم می شود پیش از وقف کلی در ۱۰۱۶ هنگام سفر شاه عباس به مشهد وقف شده است).

نسخه خطی بسیار نفیسی در جزو کتابهای وقفی شاه عباس در آستان
قدس رضوی شایان ذکر به نظر می رسد که در فهرست مرحوم صنیع الدوله
دیده نمی شود یا من ندیده ام و آن کتاب الحشائش است که در کتابخانه
آستان قدس به غلط به نام « خواص الاشجار » ضبط شده است (فهرست، ج ۳،
ص ۱۶). اصل این کتاب به یونانی بوده و بعد به سریانی و سپس به عربی ترجمه
شده است و مترجم عربی مهران بن منصور به طوری که خود در دیباچه کتاب
گفته به دستور ملك الب نجم الدین از خاندان ارتق که در دیار بکرو شهرهای
مرزی اسلام مثل ماردین و میافارقین فرمانروایی داشته ترجمه کرده است .

نسخه کتابخانه آستان قدس به علت داشتن نقاشی های زیبا و رنگین اصیل
بسیار گرانبهاست و چون از این ترجمه مهران ظاهراً نسخه دیگری نیست
شایان کمال اهمیت می باشد . این نسخه وقف نامه یی به خط و انشای شیخ
بهاء الدین محمد عاملی دارد و در ۱۰۱۷ به وسیله شاه عباس وقف شده است
و من آن را در شماره ۲۵ نامه آستان قدس معرفی کرده ام (شماره ۲۵، از
صفحه ۲۹ تا ۴۴) .

دیگراز خدمات مهم شاه عباس به آستان قدس رضوی نوسازی و بهسازی
است که با توجه به وضع قدیم و اهتمام او در این راه ارزش زیادی دارد .
صنیع الدوله آنها را در سال ۱۰۰۹ و ۱۰۱۰ و مقارن سفر پیاده شاه عباس
به مشهد ذکر کرده است (مطلع الشمس، ج ۲، ص ۳۲۵) ولی ترکمان که قولش
معتبرتر است در ۱۰۲۱ و سال بیست و ششم سلطنت شاه عباس آورده است
(عالم آرا، ج ۲، ص ۸۵۴) . می نویسد شاه عباس در این سال از پای تخت
به رودسر گیلان رفت و بعد به قزوین سر زد سپس از راه فیروزکوه

عازم مشهد شد و چون در نوسازی بقاع متبرکه و عمران و آبادی شایق بود و صحن سابق را کوچک دید دستور داد به توسعه آن بپردازند.

صحن عتیق که مشهدیها به آن « صحن کهنه » می گویند در زمان سلطان حسین بایقرا و به پایمردی امیرعلی شیرنوایی و زیر ساخته شده است. حسین بن منصور بن بایقرا (که در ترجمه عربی کتاب زامباور به فتح ق ضبط شده است - ص ۴۰۲) نوۀ میرانشاه پسر امیر تیمور و یکی از تیموریان ایران است و چون از ۸۷۵ (زامباور) تا ۹۱۱ که فوت کرده (از سعدی تاجامی، چاپ دوم، ص ۵۴۶) در خراسان فرمانروایی داشته به سهم خود به آستان قدس رضوی خدماتی کرده و از جمله صحن عتیق و ایوان شمالی آن را احداث کرده است. ایوان مزبور کتیبه‌یی دارد که در آن « شاه سلطان حسین میرزای بایقرا بهادرخان » بادعای « خلدالله ملکه و تعالی » آمده و چون این کتیبه به خط و با امضای (محمد رضا امامی) خوشنویس دوره صفوی است و تاریخ ۱۰۸۵ دارد معلوم می شود بعد هادر دوره صفویه و در عهد شاه عباس دوم (جلوس ۱۰۵۲ - فرهنگ فارسی، ج ۵، ص ۱۰۰۶) تعمیر و دستکاری شده است (برای آثار هنری امامی رجوع کنید نامه آستان قدس، شماره ۲۵، مقاله محمد رضا امامی ترجمه از کتاب آثار ایران گذاران صفحه ۱۱۹ تا ۱۲۶).

ترکمان می نویسد صحن سابق و ایوان میرعلی شیر در جنوب صحن و در یک گوشه واقع شده و بد منظره بود لذا شاه عباس را بر آن داشت تا صحن را توسعه دادند و کاری کردند که ایوان در وسط واقع و به اصطلاح تقارن آن درست شود، در نتیجه قسمت شرقی صحن سابق را که بقول ترکمان « انهدام » پذیرفته بود (عالم آرا، ج ۲، ص ۸۵۴) برداشته و به صحن اضافه کردند. در مورد این نوسازی داستانی در مشهد گفته می شود که نمی دانم تاجه اندازه

درست است. می گویند شاه عباس به تدبیر شیخ بهاء الدین عاملی که مشاور دینی او بود طلاب و ساکنان آن قسمت را که باخرابی مخالف بودند به خواجه ربیع دعوت کرد و خود نیز بدانجا رفت و در ضمن دستور داد خراب کنند و شب وقتی برگشتند دیدند خراب شده و در برابر کارانجام شده قرار گرفته اند. در این نوسازی ایوان دیگری در مقابل ایوان امیرعلی شیر ساخته شد و دو سردر زیبا نیز در سمت شرق و غرب اضافه گردید. ایوان دوم که به اسم ایوان شاه عباس نامیده می شود کتیبه یی به امضای «محمد رضا امامی» دارد که در ۱۰۵۹ نوشته و در آن به تعمیر در زمان شاه عباس ثانی اشاره شده است. (مطلع الشمس، ج ۲، ص ۱۳۰). دو سردر یکی به مناسبت داشتن ساعت به نام سردر ساعت و دیگری به مناسبت نقاره خانه حضرتی سردر نقاره خانه خوانده می شود و هنوز رونق و شکوه چشم گیر دارد و از جمله کتیبه های آن حدیثی به نقل از عایشه از صحیح بخاری است به خط علی رضای عباسی (مطلع الشمس، ج ۲، ص ۱۳۱؛ تاریخ آستان قدس، ص ۱۷۹).

دیگر از کارهای مفید شاه عباس ایجاد جوی خیابان و درخت کاری و احداث حوض و فواره در صحن عتیق است که به تصریح ترکمان در ضمن نوسازی صحن انجام گرفته است (عالم آرا، ج ۲، ص ۸۵۲). بقایای حوض و فواره هنوز در صحن عتیق دیده می شود ولی جوی خیابان را در این اواخر پوشانده و درختهای اطرافش را انداخته اند. این خیابان که اکنون به نام «نادری» خوانده می شود از دروازه بالا خیابان تا پایین خیابان امتداد دارد و چنین شهرت دارد که در طراحی آن شیخ بهاء الدین عاملی دست داشته است ولی ترکمان بدون این که اسم کسی را ببرد می نویسد کار «مهندسان فنون بدایع» است (ج ۲، ص ۸۵۴).

چون بنا به قول ترکمان شاه عباس فقط « نهر روز » در مشهد توقف کرده است (ج ۲، ص ۸۵۵) احتمال می رود دستور لازم را صادر کرده و بعد انجام شده باشد . به قراری که صنیع الدوله نوشته نسخہ یی از وقف نامہ شاه عباس در کتابخانہ آستان قدس بوده است ولی من در فهرست وقف نامہ های آستان ندیدم. فقط در کتاب آثار الرضویہ کہ به اسم کتابچہ صدیق الدوله معروف شده خلاصہ وقف نامہ هارا دارد وقف نامہ یی با تاریخ ۱۰۱۱ در بارہ وقف اراضی عمارات « آستان عرش درجہ » به وسیلہ شاه عباس دیدہ می شود کہ اراضی اطراف حرم و صحن و پایین پا و اطراف صحن را جزو موقوفات ذکر کرده و خلاصہ وظایف متصدیان وقف و حقوق آنها را نوشته است (کتابچہ صدیق الدوله ، ص ۱۳۷ - ۱۳۵) .

اما نهری کہ ترکمان به آن اشاره کرده همان است کہ مشہدیا به آن « جنوب خیابون » یعنی جوی خیابان می گویند و آن در اصل به زمان امیر علی شیر برمی گردد زیرا نوشته اند کہ این وزیر دانشمند از باب خلوص عقیدتی کہ داشت آب چشمہ طوس را کہ قبلا به شهر طوس یا طاببران قدیم می رفت (برای طاببران رجوع کنید به مقالہ این جانب در یادنامہ مینورسکی از صفحہ ۴۹ تا ۵۹) و به علت خرابی طوس بی مصرف مانده بود بہ مشہد آورد (مشہد ، ترجمہ از دایرة المعارف اسلام ، ص ۱۰) . اسم این چشمہ در نسخہ چاپی عالم آرا « جلست » است (ص ۸۵۴) البتہ از این ضبط نمی توان مطمئن بود ولی چون صنیع الدوله اسم چشمہ را « گل سب » ضبط کرده و معرب گل، جل می شود، باید ہر دورا یکی دانست. دولتشاہ ہم ضمن نقل داستان یزدگرد کہ بہ لکد اسب آبی در کنار این چشمہ جان سپرد اسم چشمہ را « گل » نوشته است و بنا براین احتمال می رود ہمین گل بعدها گل سب شده باشد کہ مردم بہ آن گیلان

می‌گویند .

به موجب مندرجات کتابچه صدیق‌الدوله تولیت موقوفات شاه‌عباسی به‌ویژه نظارت بر نهر مشهد به عهده « میرزا الخ » بوده است که بعد از او به اولاد ذکور وانات او می‌رسد (ص ۱۳۷) و این شخص که اسم ترکی دارد واسمش در کتیبه سردر خواجه ربیع آمده یکی از رجال بزرگ دوره صفوی بوده است . (مطلع الشمس، ج ۲، ص ۲۷۴) .

میرزا الخ نسبش با ۲۲ پشت به موسی مبرقع پسر حضرت جواد (ع) می‌رسید و از طرفی با خاندان صفوی قرابت سببی داشت به این معنی که فخر النساء بیگم دختر شاه عباس همسر پسر او میرزا محمد محسن بود (عالم‌آرا، ج ۲، ص ۹۲۸) . اگرچه دوره خود ساختگی است و (لافخر بالحسب والنسب) ولی برای روشن شدن تاریخ باید عرض کنم که خاندان پدری من به‌همین الخ و میرزا محمد محسن می‌پیوندد و اولاد او به اسم « نقیب » در مشهد مصدر خدماتی بوده و بر چهل فرقه و طبقه از اصناف نظارت داشته اند . در دوران صفویه به همان علت پیوند طبعاً این خانواده مورد توجه بود و حتی محمد محسن در زمان شاه عباس تولیت آستانه رضوی را بر عهده داشت (عالم‌آرا، ج ۲، ص ۹۲۷) ولی بعد ها مخصوصاً در دوره قاجار قدرت این خانواده کم شد و فقط سرکشیکی اول آستانه را داشتند ولی بنا بر همان سوابق مورد احترام و علاقه مردم بودند . حکام خراسان نیز که وجود افراد متنفذ و با شخصیت این خاندان اصیل را مخل کار و قدرت خود می‌دانستند دل خوشی نداشتند و در پی آن بودند که به راههای مختلف از نفوذ آنها بکاهند. این بود که در سال قحطی چون غله و خواربار بسیار کم و نایاب شده بود آصف‌الدوله والی خراسان از موقعیت استفاده کرد و این طور

جلوه داد که عبدالحسین نقیب‌الاشراف مقدار زیادی غله در انبار خانه‌اش احتکار کرده است و نمی‌دهد که به نانوا ها بدهند . گفته شده است زنی سیاه چرده و کرمانی که قد خیلی بلندی داشت در مسجد گوهرشاد فریاد زد و مردم را به غارت خانه نقیب دعوت کرد . منزل نقیب در کوچه‌یی بود که اکنون نزدیک باغ نادری است و به علت این که يك وقتی اداره ثبت اسناد در آنجا بوده است به آن کوچه ثبت سابق می‌گویند .

این کوچه در آن روزگاران در داشت و به باغ بسیار بزرگی که به آن باغ نقیب می‌گفتند و به داشتن انواع میوه مشهور بود منتهی می‌شد . کسان نقیب در کوچه‌ها بستند و خود بر سر در موضع گرفتند ولی مردم گرسنه و خشمگین هجوم آوردند که در را بشکنند . برادر یکی از زنان سوگلی نقیب که جوانی خود کامه و مغرور بود تیری هوایی خواست بزند که مردم بترسند و پراکنده شوند، از بخت بد آن تیر کمانه کرد و به شکم مردی خورد و او را جابجا کشت . مردم که خون دیدند دیوانه وار حمله کردند و در را شکستند و تمام خانه‌های نقیب را غارت کردند حتی به طوری که شهرت دارد درختها را از ریشه درآوردند .

این حادثه که در تاریخ مشهد به اسم «الاداد» معروف شده است محصول همان توطئه و دسته بندی بر علیه نقیب بوده است و آنچه اغلب توجه نکرده‌اند این بوده است که نقیب مثل دیگر رجال آن دوره دستگاه مفصلی داشت و مجبور بود همیشه ذخیره داشته باشد، بنابر این داشتن چند خروار گندم وجود در انبار خانه‌اش دلیل احتکار به آن معنی که مخالفین گفته‌اند نیست ولی در هر حال از این قبیل بدگویی‌ها شده است و مایه تأسف است که آقای مهدی بامداد هم قسمتی از آنها را در کتاب «رجال ایران» نقل کرده است. احتمال می‌رود آقای بامداد آنچه نوشته شنیده بوده است

یا به احتمال قوی تر از پدرش میرزا رفیع هراتی که مقیم مشهد بوده و بانقیب میانه خوبی نداشته شنیده است. کما این که در مورد مرحوم ملك الشعراء بهار و استاد فروزانفر همین کار را کرده است و به طوری که می گویند بیشتر مطالب کتاب رجال ایران به ویژه قسمتهایی که مربوط به قدیم می شود و سن آقای مهدی بامداد اجازه شاهد عینی بودن را نمی دهد از پدر است نه پسر و سبک انشای مطالب کتاب نیز این دوگانگی را تأیید می کند. بعد هم روش علمی اقتضای بی طرفی دارد و حق بود آقای بامداد شرح آن حادثه را به صورتی نقل می کرد که جرم و قطعی نباشد و یا اشاره به غرض و زیباییهای مخالفین می کرد نه این که بنویسد در منزل نقیب خم شراب پیدا شد. تردید نیست این تهمتها را کسانی که بانقیب مخالف بوده اند زده اند و شاید خواسته اند بدین وسیله ذهن مردم را منحرف کنند که متوجه کار ناپسند آنها نشوند والا نقیبی که به پرهیزگاری و درستی و عزت نفس شهرت داشته و سرکشیک اول آستانه رضوی بوده است ساحتش از این قبیل آلودگی ها مبرا بوده است .

باری در کتابچه صدیق الدوله تاریخ وقف نامه آب خیابان « غره جمادی الاول ۱۰۲۳ » است و از این قرار دو سال بعد از سفر دوم شاه عباس به مشهد و نوسازی آستان قدس نوشته شده است .

یکی از مهم ترین آثار شاه عباس گنبد طلای آستانه رضوی است که بعد از گذشت سالیان هنوز رونق و شکوه کم نظیر دارد . صنایع الدوله طلا کاری گنبد طهر رضوی را در سال ۱۰۱۰ آورده و نوشته است در این سفر شاه عباس دستور داد داخل گنبد را که از دود سیاه شده بود تمیز و نقاشی کردند و يك زوج در مرصع به جواهر تهیه و نصب کردند و صحن را وسعت دادند و حوض و فواره

ساختند و در ضمن گنبد را که قبلا شاه طهماسب (شاه طهماسب اول پسر شاه اسماعیل اول از ۹۳۰ تا ۹۸۴ سلطنت کرد. ر.ك. تاریخ مفصل ایران، ص ۶۷۲-۶۶۸) به تنگه طلا گرفته بود از بیرون خشت طلا کردند (مطلع الشمس، ج ۲، ص ۳۷۶). تنگه که در کتابهای لغت به صورتهای مختلف به ضمتین یا فتحین یا به فتح اول و سکون دوم ضبط شده (نفیسی - آندراج) به معنی قرص و برگه و ورق طلاست و خشتهای طلای شاه عباسی نیز مسی است با قشر آب طلای خوب به قطر زیاد (تاریخ آستان قدس، ص ۱۰۲).

گنبد طلا دور تا دور کتیبه‌یی دارد به خط علی رضای عباسی که همتن آن در مطلع الشمس مندرج است (ج ۲، ص ۱۲۷) و در این کتیبه تصریح شده است که شاه عباس (تراب اقدام خدام) و مروج آثار اجداد پیاده از اصفهان در ۱۰۱۰ به زیارت آمد و این قبه را از مال خالص خود طلا کرد و در ۱۰۱۶ به پایان رسید. و در همانجا نوشته شده است «عمل کمال الدین یزدی فی هزار و پانزده» (ایضا ص ۱۲۷).

گنبد کتیبه دیگری دارد به خط محمد رضای امامی و تاریخ ۱۰۸۶ که می گوید چون در سال ۱۰۸۴ به علت زلزله گنبد آسیب دیده بود در این سال ۱۰۸۶ و در زمان شاه سلیمان صفوی تعمیر شد (مطلع الشمس، ج ۲، ص ۱۳۸).

این بود فهرستی از خدمات شاه عباس بزرگ به آستان قدس رضوی که در کمال اختصار به آنها اشاره شد. بدیهی است حق مطلب چنان که باید و شاید ادا نشده است و فرصت بیشتری می خواهد ولی علاقه‌مندان می توانند به مآخذی که بدانها اشاره شد مراجعه کنند.

به شهادت تاریخ صرف نظر از جنبه عاطفی و اخلاقی، شاه عباس سلطان مقتدر

و فعالی بوده و منشاء آثار و خدماتی شده است. شاید ترکمان مثل هر مورخی تحت تأثیر قرار گرفته باشد و نتوانسته باشد تمام حقایق را بنویسد ولی به شهادت عالم آرای عباسی به ویژه مقالات دوازده گانه صحیفه اول که در نسخه چاپ سری در آخر جلد دوم از صفحه ۱۰۰۸ تا ۱۱۱۶ آمده است ارزش وجودی شاه عباس تردید ناپذیر است. نگاهی به مقاله یازدهم تحت عنوان « در ذکر آثار خیر و انشاء و احداث عمارات » نشان می دهد که این شهریار ناچه پایه به آبادانی و کارهای عام المنفعه علاقه داشته است و چه گونه با وجود گرفتاریهای متعدد توانسته است در بسیاری از شهرهای ایران مانند مشهد و اردبیل و اصفهان و قزوین و کاشان و استرآباد و تبریز و همدان آثار مهم و ارزنده یی از خود به جای بگذارد (عالم آرا، ج ۲، ص ۱۱۱۰ - ۱۱۱۱).

در این انجمن بزرگ نمی توانم از سر این نکته بگذرم که اگر با دیده انصاف بنگریم می بینیم با تمام اهمیتی که شاه عباس وسلاطین دیگری مانند او داشته اند نتوانسته اند به قدر دوران پیر افتخار پهلوی توفیق خدمت به دست بیاورند. اصلاحات اساسی ایران از دوران رضاشاه کبیر پهلوی اول آغاز شد و در عصر شاهنشاهی آریا مهر پهلوی دوم به اوج رسید و هنوز هم چنان که می بینیم استمرار دارد. شرح و بسط کارهای انجام شده از حوصله این گفتار بیرون است و خود موضوعی است بسیار مهم و محتاج به تتبع و فرصت کافی. فقط به مناسبت موضوع این گفتار می توان به تعمیرات اساسی و ارزنده یی که در آستان قدس رضوی صورت گرفته است اشاره کرد. نوسازی و بهسازی و گسترش روزافزون فعالیتهای اقتصادی و عمرانی و تعمیرات مهم و اساسی و بالابردن سطح درآمدهای آستانه رضوی و تامین نور و روشنایی بیوتات مبارکه با روش علمی جدید و طرح برنامه -

های دقیق برای آینده و فراهم آوردن مقدمات بنای زائر سرا و بیمارستان مجهز مدرن هر کدام در جای خود تاثیر به سزایی در بهبود اوضاع آستان قدس دارد و محتاج به شرح و بسط بسیار است. از طرف دیگر به مصداق داین همه آوازه‌ها از شه بود « نمودار این حقیقت است که شاهنشاه آریامهر تولیت عظمی آستان قدس رضوی و رهبر خردمند ملت ایران همواره با کمال علاقه نسبت به جزئیات امور این آستان ملکوتی توجه و مراقبت خاص مبذول می فرمایند و با صدور اوامر لازم زمینه پیشرفت کارها را فراهم می فرمایند. بدون هیچ مبالغه باید گفت که در هیچ دوره‌ی آستان قدس رضوی این همه جلال و شکوه نداشته و تا این حد از کمال و نظم و ترتیب برخوردار نبوده است .

دکتر میرحمید مدنی ❀

جامعه ایران و ویژگیهایش پس از اسلام

تاریخ ایران برپایه دگرگونیهای شگرفی که اسلام در آن پدید آورد بطور کلی به دو بخش جداگانه تقسیم می‌گردد. این تقسیم بندی بطور تصادفی پیش نیامده بلکه بر مبنای تغییرات معنوی از جهت نظام اسلامی و تحولات کیفی مبنی بر این نظام قرارداد دارد.

سرنوشت هزار و پانصد ساله دوران پیش از اسلام ایران پس از حمله عرب به این کشور یکسره دگرگون شد و جامعه ایران از نظر مادی و معنوی به دورانی جدید پای گذاشت. نبردهای سپاهیان ایران و عرب مانند جنگهای قادسیه، مداین، شوشتر، جلولاء و نهاوند سرانجام به شکست قطعی ساسانیان انجامید و ورق جدید در تاریخ ایران پدید آورد. هر چند که جنگهای قادسیه

* دانشگاه آرنلتن (آلمان فدرال) .

در سال ۱۳ هجری و نهاوند در سال ۲۱ و ۲۲ هجری حوادثی قاطع جهت تسلط اعراب بر ایران بشمار می‌روند ، با وجود این کوشش تازیان مسلمان برای پیروزی و تسلط کامل بر ایران مدتها بطول انجامید . روح دفاع در هر گوشه‌یی از ایران بر می‌خاست و اعراب مجبور بودند پس از هر چند سالی باز هم سرداری دیگر را برای تصرف نقاطی از ایران اعزام دارند . این کشاکش تقریباً در تمام دوران خلافت عمر و عثمان و معاویه ادامه داشت . در حقیقت تصرف شاهنشاهی وسیعی مافتد کشور ساسانیان برای اعراب چندان آسان نبود و آنان سرداران معتبر خود مانند سعد بن ابی وقاص ، جریر بن عبدالله ، ابو موسی اشعری ، عمار یاسر ، عثمان بن ابی العاص و بسیاری دیگر را به تناب به ایران فرستادند و در تسخیر ایالات و سرکوبی مقاومت‌های محلی در ایران مأمور ساختند . سرداران بزرگ ایرانی نیز کم و بیش در مقابل آنان تا آخرین نبرد بزرگ یعنی فتح الفتوح نهاوند بمقابله شتافتند و در تواریخ مختلف نامی درخشان از خود بجای گذاشتند . از آن جمله اند : مهران مهرویه ، رستم فرخزاد ، خر مزاد فرخ ، مهران رازی ، هرمزان و بسیاری دیگر .

ما نمی‌خواهیم در اینجا دلیل شکست ایرانیان را در برابر اعراب تجزیه و تحلیل کنیم ، چون نتیجه آنچه که اتفاق افتاده است نابودی نظم ساسانیان در قسمتی عظیم از دنیای متمدن آنروزی بود و هر چه بود پس از گذشت زمانی نسبتاً کوتاه ایرانیان چه بدخواه و چه به زور دین اسلام را پذیرفتند و این خود پایه اساسی تغییرات بعدی گردید . بدون شك پیروزی اعراب و دین تازه تأثیرات بسیار عمیقی در جامعه ایران گذاشت .

از آن پس زبان و خط پهلوی که در زمان ساسانیان رایج بود متروک

گردید. دین زرتشتی از صحنه زندگی اجتماعی و سیاسی ایرانیان ناپدید شد. بزرگان، آزادگان و آثروان (یعنی روحانیان) آن عصر جای خود را به اشخاص نوینی دادند. به فرمان خلفا طوایف بسیاری از اعراب به نواحی مختلف سرزمین ایران کوچانده شدند و بدین ترتیب در آمیختگی نژادی معتنا بهی صورت پذیرفت و ترکیب خانواده که اساس جامعه کهن بود تغییر یافت. با آمدن زبان عرب واژه ها و نامهای عربی نیز بر زبان فارسی و نام اشخاص مسلط شد. شکل کاست مانند طبقاتی جامعه ساسانی درهم ریخت و تغییراتی در توزیع ثروت و قدرت و مالکیت بوجود آمد. این تغییرات چه در سطح زندگانی عمومی و چه در افکار و اندیشه ها، نه تنها در جسم جامعه ایرانی بلکه در روحش نیز تأثیر گذاشت.

نظام کهنه پدرشاهی و اساس دولت شاهنشاهی ساسانیان با همه استحکامی که در آن دیده می شد، با پیدایش اسلام در ایران، درهم فرو ریخت ولی آنچه که نتوانست تغییر یابد پایه های روان تأثیر پذیر ولی غلبه ناپذیر ایرانی بود که همچنان پای بر جای ماند.

امروز سخن ما بگونه کوتاه درباره اثرات این روان تأثیر پذیر ولی غلبه ناپذیر در جامعه ایران پس از اسلام است.

از همان آغاز حاکمیت اعراب بر ایران، ایرانیان کوشیدند که بطریقی به سنن گذشته خویش وفادار باشند و یا اگر بزور به آن پشت کرده اند دو باره بدان باز گردند. این کوشش در بسیاری از موارد موفقیت آمیز بوده است، ولی از سنن کهن فقط آنهایی را دو باره زنده ساختند که با دوران جدید توافقی آشکار داشته است. کهنه پرستی هرگز کار ایرانیان نبوده ولی ارج گذاشتن به نیکوییهای

سنن دیرین ، از رسوم بسیار کهن ایرانی است که ایرانیان چه در دوران پیش از اسلام و چه پس از آن همیشه بدان پای بند بوده‌اند، ایرانیان پس از تسلط اعراب نیز همواره کوشش داشتند که اساس روح دیو-رینه را درپیکری نوین جایگزین سازند .

آنچه که بیش از همه مورد هجوم متفکران پس از اسلام قرار گرفت آداب و رسوم بود که پیوستگی بدون شک با آیین زرتشت داشته است . مثلاً ما امروز همه شاهدیم که نوروز باستانی ما هنوز بطور همگانی و گسترده جشن گرفته می‌شود ولی جشن آتش زرتشتیان ، بنام جشن سده ، بکلی فراموش گردیده است . مبارزه با سننی که وابستگی کامل با دین زرتشت داشته است قرن‌ها دوام داشت . در این باره می‌توان نوشته فیلسوف بزرگ ایرانی امام محمد غزالی طوسی (که در سالهای ۴۵۰ تا ۵۰۵ هجری قمری یعنی در زمان تسلط سلجوقیان بر ایران می‌زیسته) را ذکر کرده که مسلمانان را از برافروختن آتش در شب سده منع می‌کند و حتی روزه گرفتن را در این روز جایز نمی‌شمارد تا بدین ترتیب خاطره این روز بکلی فراموش گردد (۱) .

فرمانفرمایان عرب تازمانی که خود مستقیماً بر مناطق مختلف ایران حاکمیت داشتند ، روشی خشن از خود نشان می‌دادند و از کشتار جمعی ، بویژه کشتار سرشناسان ایرانی ، کتاب سوزی و ویران ساختن آتشکده‌ها و دیگر مکانهای مقدس ایرانیان خودداری نمی‌کردند . تحقیر ایرانیان و شکنجه و کشتار آنان و قساوت حکمرانان عرب باعث گردید که فساد عظیمی برخلاف آنچه که دستور پیغمبر اسلام بود در کشور رایج گردد . هر چند که دین اسلام خود فکری نوین جهت زندگی

انسانی با خویش به‌مراه می‌آورد ولی رفتار حکمرانان عرب مغایر این فکر و حاکی از سطح نازل فرهنگی آنان بود. تاریخ نویس معاصر ما شادروان محمد قزوینی بنقل از تاریخ بلخ در باره قساوت حکمرانان عرب چنین نوشته است (۱):

قتیبه بن مسلم باهلی سردار معروف حجاج چندین هزار نفر از ایرانیان را در خراسان و ماوراءالنهر کشتار کرد و در یکی از جنگها بسبب سوگندی که خورده بوده اینقدر از ایرانیان کشت که بتمام معنی کلمه از خون آنها آسیاب روان گردانید و گندم آرد کرد و از آن آردنان پخته تناول نمود. زنها و دخترهای آنها را در حضور آنها به لشکر عرب قسمت کرده... قبر این سقی ازل و ابد پس از کشته شدنش زیارتگاه قرار داده شد و همواره برای تقرب بخدا و قضای حاجات تربت آن شهید را زیارت می‌کردند (۲). این یکی از نمونه های بسیاری است که در کتب تاریخی معتبر قدیمی ما از رفتار اعراب نسبت به ایرانیان گزارش داده شده است.

اینگونه رفتار اعراب بتدریج ایرانیان را که تسلیم شده بودند به مقاومت و پایداری واداشت. نخستین جنبشهای ایرانیان پس از دو سال از فتح نهاوند، که اعراب آنها فتح الفتوح می‌نامیدند آشکار گردید. در آن سال (یعنی سال ۲۴ هجری) عمر بدست فیروز ابولؤلؤ نهاوندی کشته شد. جنبش «توابعان» بیاری «موالی» یابندگان ایرانی، پیدا شد. اعراب به ملل غیر عرب «بندگان» یا «موالی» خطاب می‌کردند و از دادن مشاغل کشوری و مذهبی به آنان خودداری می‌نمودند و حتی بفرزند عربی که مادر ایرانی داشته شغلی واگذار

۱- جلد اول بیست مقاله، ص ۱۰۷ و ۱۰۸.

۲- عباس اقبال: خاندان نوبختی، ص ۶۱ و ۶۲.

نمی‌کردند. تشییع جنازه موالی را کاری ننگ‌آور می‌دانستند، با موالی در يك صاف راه نمی‌رفتند. ایرانیان را عجم یعنی «گنگ و لال» می‌نامیدند (۱). قیام مختار علیه ابن زیاد عامل یزید بن معاویه و قیام عبدالرحمن بن محمد بن اشعث علیه حجاج بن یوسف باشرکت و یاری ایرانیان و همین «موالی» ذکر شده بوجود آمد (۲). اینها در حقیقت نخستین واکنشهایی بودند که پس از شکست ایرانیان آشکار گردیدند. پس از آن در تاریخ ایران بعد از اسلام به قیام سیاه جامگان خراسان، سرداری ابومسلم و سقوط خلافت بنی‌امیه در سال ۱۳۰ هجری برمی‌خوریم، که خود نمونه نخستین پیروزی ایرانیان علیه تسلط مطلق اعراب بر ایران بوده که تا آن سال، ۱۱۱ سال تمام از آن می‌گذشته است.

پس از برقراری خلافت بنی‌عباس در سال ۱۳۰ هجری، ایرانیان از راه دیگری در آمدند تا حاکمیت ازدست رفته خود را بار دیگر بدست آورند و این راه رخنه آنان در امور کشورداری آن زمان بعنوان مشاورین خلفا بوده است. خلافت عباسی در حقیقت تقلیدی عربی از سلطنت اشرافی و کشورداری ساسانیان بود. در این دوران خاندانهای بزرگ ایرانی مانند برمکیان و نو بختیان و سردارانی چون افشین در امور خلافت صاحب نفوذ شدند و این نفوذ آن چنان عباسیان را بوحشت انداخت که دست بکشتار مشاوران بزرگ ایرانی خویش زدند (۳).

۱- ر. ک. مرتضی داوندی: تاریخ اجتماعی ایران، جلد دوم، ص ۷۶

۲- عباس اقبال: خاندان نو بختی، ص ۶۲ پیوسته.

۳- اکنون می‌توان نفوذ یکی از این خاندانهای ایران یعنی نو بختیان را در اثر

جالب تاریخ نویس معاصر ما عباس اقبال آشتیانی بخوبی مطالعه کرد.

ظلم و جور عباسیان و کشته شدن ابو مسلم خراسانی یکرشته از نهضت‌های مقاومت را در ایران برانگیخت که مهمترین آنها عبارتند از: قیام راوندیان، قیام سنباد مجوس، قیام بهافرید زوزنی، قیام هاشم بن حکیم معروف به مقنع یا نقابدار خراسان، قیام بابک خرم‌دین، قیام مازیار بن قارن، قیام افشین، قیام استاذیس و قیام‌های کم اهمیت‌تری مانند قیام اسحق ترک، قیام حمزه پسر آذرک معروف به حمزه خارجی و سرانجام قیام صاحب‌الزنج و دیگر شورش‌های ایرانیان. (۱)

شرح کامل این قیام‌ها، که هر کدام دارای داستانی جالب و در خور تحقیق و مطالعه فراوان می‌باشد، از مرزهای این سخنرانی خارج خواهد شد. آنچه که در همه آنها بطور یگانه بچشم می‌خورد آنست که: با آنکه این شورش‌ها در نواحی دور از مرکز خلافت یعنی بغداد سر می‌گرفت، بپشتیبانی معنوی و مادی کلیه ایرانیان در دیگر نقاط این سرزمین همراه بوده و گاهی تا درون شهرهای بزرگ و حتی تاخود بغداد پیش می‌رفته است.

در ایران دوره خلافت امویان و عباسیان، و حتی پس از آنان، هنوز بسیاری از مردم به اندیشه‌های مزده‌یسنی، مأنوی، مزدکی، زروانی، دهریونی، زنادقه آزاد اندیش، موالی ایرانی‌نژاد شعوبی مسلک اعتقاد داشتند و نه تنها به عظمت تاریخی میهن خود از نظر جهانگیری و کشور داری، بلکه از نظر عقاید مادی و معنوی نیز می‌بالیدند. در همین زمان‌های اوایل تسلط اسلام بر ایران بود که گروه‌های فکری نوینی در جهان اسلامی پیدا گشتند. شیعیان، اصحاب رأی، جبریون، معتزله، خوارج، معتقدان به علم و فلسفه و عرفان و صوفیگری

۱ - رجوع کنید به مرتضی راوندی: تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۳، ص ۸۴ پی‌بعد.

میدان بحث و گفتگو را بر قشر یون تنك کردند. بویژه آنکه فقط ایران پیشرفته بوده است که توانست گروهی عظیم از پیروان این افکار نوین را در خود جای دهد. اعراب حاکم بر ایران نیز هر زمان بسیاری از آنان را نابود می‌ساختند ولی نمی‌توانستند جلوی این سیل افکار نوین را در اقصی نقاط سرزمین ایران بگیرند، زیرا این يك جریان تاریخی و مسلم بود و ایرانیان که در این جنبشها نقش بزرگی داشتند، در حقیقت هدفشان آزاد شدن از زیر سلطه عرب بود. این روح آزادمنشانه از نهاد اندیشه مردم کشوری برمیخاست که هزار و پانصد سال تمدنی درخشان و فرهنگی غنی با گسترشی جهانی در پشت سر داشته‌اند. از میان این جنبشها عاقبت جنبش شیعیان در ایران بیش از دیگران بشمار رسید و پیروز گردید. همانطور که قیام اجتماعی و ادبی شعوبی فلسفه برتری‌نژادی اعراب را منکوب ساخت (۱)، همانگونه نیز بعداً مذهب شیعه توانست برای همیشه ایرانی مسلمان بوجد آورد (۲).

این جنبشهای معنوی سرانجام ثمره خود را در سال ۲۰۵ هجری بیارآوردند و نخستین دولت ایرانی پس از اسلام بوسیله طاهریان تأسیس یافت. در این زمان دستگاه خلافت نه یارای مقاومت در برابر اندیشه‌های ایرانی و نه طاقت جنگیدن بادلیران شرق ایران را داشت و بر اثر این ناتوانی فقط بدان رضا داد که خطبه و سکه بنام خلیفه زنند.

هرچند که طاهریان نه مظهر شعوبیت و نه نشانه کامل تفکر صرفاً ایرانی بودند و خود را عرب مآب و خدمتگزار خلیفه عرب معرفی می‌کردند، بازهم

۱- ر. ک. مرتضی راوندی: تاریخ اجتماعی ایران، ص ۷۶ ببعد

۲- ر. ک. عباس اقبال آشتیانی: خاندان نوبختی، ص ۵۰ ببعد

می‌توان بجزرات پیدایش حکومت آنان را پایان تسلط بدون چون و چرای عربها در ایران دانست .

بدین ترتیب از این زمان ایرانی تازه ، با اندیشه‌هایی جدید و دنیایی نوین در دورانی به مدت ۲۰۵ سال بجهان پای نهاد . ایرانی که توانست با وجود آوردن ابن‌سیناها ، بیرونی‌ها و رازی‌ها ، فردوسی‌ها و خیام‌ها ، حافظ‌ها و سعدی‌ها بزرگترین خدمت را بجهان دانش و ادب بنماید و جایی جدید در میان ملل بزرگ برای خود باز کند . این ۲۰۵ سال سرآمد بسیاری از تحولات دیگر در خاک میهن ما گردید . از آن پس ایران اسلامی با ایران جامعه ساسانی تفاوت‌های مهم و اساسی پیدا کرد . از زمان روی کار آمدن طاهر بن تاراغ از آغاز حکومت ترکان غزنوی یعنی در مدت ۱۸۵ سال سلسله‌های فراوان ایرانی در نقاط مختلف کشور سلطنت داشتند مانند : سامانیان ، صفاریان ، سیمجوریان ، ساجیان ، آل مسافر ، آل محتاج ، آل فریغون ، آل مأمون ، مازیاریان ، باوندیان ، آل بویه و بسیاری دیگر از شهریاران گمنام ایرانی آن زمان (۱) .

از همین زمانها بود که بتدریج زبان پارسی‌دری که ما امروز هم بدان سخن می‌گوییم و می‌نویسیم رمی خوانیمش و همچنین آداب و رسوم ایرانی و استقلال سیاسی و اقتصادی نسبی ایران در برابر خلافت عباسی احیا گردیدند .

۱- که شادروان احمد کسروی در کتاب شهریاران گمنام خود از آنان در آن زمان و در قرون بعدی سخن می‌گوید و شادروان سعید نفیسی در کتاب « پورسینا » (ص ۹۷ پیع) از ۲۴ خاندان ایرانی نام می‌برد ، که در آن دوران در بخشهایی از کشور ما فرمانروایی می‌کردند .

از آن پس دیگر شاهنشاهان آل بویه که خود زیدی مسلک بودند بر خلیفه مسلمان در بغداد فرمان میراندند .

یکی از علل روی کار آمدن مجدد ایرانیان استفاده درستی بود که از اختلاف میان سه طایفه بزرگ عرب ، یعنی بنی هاشم و بنی عباس و بنی امیه ، می کردند و در تضادهای بین این طوایف عرب راه رسیدن به مقاصد ایرانی خویش را جستجو می نمودند . این تدبیر درست ، تا زمانی که خلفا خود به آن پی نبرده بودند ، تأثیر شگرفی در پیشرفت کار ایرانیان داشت ولی پس از آنکه خاندانهای ایرانی خود بر سر حاکمیت بیشتری به اختلاف و کشمکش پرداختند ، همان خلفا به غلامان ترك ، که در مذهب حنفی جازم شده بودند ، تکیه کردند و آنانرا علیه خواجهگان ایرانی خویش ، که نسبت به ایشان ناخرسندی داشتند ، برانگیختند . سرانجام این کشمکشها سلطنت ترکان غزنوی و تسلط آنان بر قسمت عظیمی از ایران بود . در تاریخ بیهقی از قول محمود غزنوی چنین می خوانیم :

« من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده ام (یعنی قیام نمودم) و در همه جهان قرمطی می جویم و آنچه یافته اید و درست گردد ، بردارمیکشند » (۱) . محمود غزنوی در حقیقت مخالفان خلافت را بنام پیروان قرامطه (۲) ، که از فرق اسماعیلیه بودند ، از بین می برد ، همانگونه که پسرش مسعود غزنوی

۱ - ابوالفضل بیهقی : تاریخ بیهقی ، ج ۱ ، ص ۲۸۰

۲ - ر . ك . به فهرست اسامی فرق شیعه یا منتسبین به ایشان در کتاب « خاندان

نوبختی » تألیف عباس اقبال آشتیانی ، ص ۲۶۴ .

نیز وزیر ایرانی خود حسنک را بخاطر خلیفه عباسی و برای آنکه «علم و لوا از فاطمیان سته بود» بدار کشید (۱).

ولی حاکمیت ترکان غزنوی و پس از آن حکومت ترکان سلجوقی که مجموعاً بیش از ۲۲۰ سال طول کشید نتوانست رنگی «ترکانه» به جامعه ایران بدهد، بلکه این حاکمیت خود در کوتاه زمانی موجب رنگین تر شدن و غنی تر شدن ایران آن زمان گردید. چه آنکه اریه فرهنگی که در حدود چهار صد سال تا روی کار آمدن ترکان غزنوی در ایران از بزرگان ایرانی بجای گذاشته شده بود، آنچنان ریشه دار و کهن می نمود که با حاکمیت خاندانهای ترک نمی توانست از جای کنده شود و نابود گردد.

حملة سهمناك و خاتمان برانداز مغول ضربه شدیدی به تكامل جامعه ایران زد. از سال ۶۱۷ هجری که چنگیز بر ایران مسلط شد تا سال ۹۰۶ هجری که سلسله تیموریان برچیده گردید، یعنی زمانی نزدیک به سه قرن، حکومت وحشت و مرگ بر ایران حاکم بود. در این سه قرن ابتدا ایلخانان مغول مانند هلاکو و ارغون و غازان و الجایتو و بوسعید و سپس اخلاف تیمورلنگ همچون شاهرخ و الغ بیك و دیگران بر ایران حکومت راندند. مغولان ابتدا جز ویرانی و خرابی کار کشاورزی و اقتصادیات کشاورزی ایران چیزی یار نیاوردند و وقتی کار بر آنان تنگ شد و دیگر چراگاه درستی نیز برای گوسفندان شان بجای نمانده بود، غازان خان و الجایتو سعی کردند که اصلاحاتی بنمایند. این کوشش آنان نیز جز تقلیدی از کارشهریاران

ایرانی زمانهای گذشته چیزی دیگر نبوده است. آنان جز قوانین خشک یاسای چنگیزی و دیگر اصول جامعه بیابان نشینان چیزی دیگر نداشتند که بجامعه ایران تحمیل نمایند، زیرا نه علم و فلسفه‌یی در آن اقوام تکامل یافته بود و نه دینی جدید با خود آورده بودند. این بود که ابتدا کوشش کردند تا به تمدن ویران شده ایران گرایشی چینی داده و یا مذهب مسیحیت را رواج دهند، ولی اینگونه کوششهای آنان نیز بی ثمر ماند و اعقاب چنگیز و تیمور خود به دین اسلام گرویدند و زبان فارسی را برسمیت شناختند و به آن سخن گفتند، و حتی سعی کردند که دین و زبان ایرانیان را به شرق آسیا و چین نیز منتقل کنند. این نیز خود داستانی دیگر است که در حوزه این مقال نگنجد. بهر حال تسلط خشن و خونخوارانه و عقب افتاده و فاسد آنان بر ایران، تمدن و فرهنگی را که در چهار قرن اول پس از اسلام بوجود آورده بود، و محققان و دانشمندان بحق آنرا «رنسانس شرق» می نامند، به نیستی و نابودی نزدیک ساخت. ایرانیان برای جلوگیری از نابودی کامل این گنجینه تمدن و فرهنگ حتی در دوران هلاکو و دیگر ایلخانان با سیاست زیرکانه‌یی خود در امور دخالت کردند. خواجه نصیرالدین طوسی و اقداماتش خود نمونه این کوشش است. از نظر تاریخی احتمال بسیار قوی می رود که یکی از علل یورش مغولان بایران تحریک خلیفه عباسی بوده است، اما ایرانیان توانستند به این تحریک با دست خود دشمن پس از مدتی کوتاه پاسخ دهند و آن ضربتی بود که در زمان هلاکو خان و بدست این ایلخان مغول به عباسیان وارد نمودند. خواجه نصیرالدین طوسی وزیر هلاکو که خود از هوا خواهان و پیروان اولیه شیعه اثنی عشری و از فلاسفه و

دانشمندان بزرگ ایران آن زمان بشمار می آید، از مقام وزارت خود در دربار هلاکو سودجویی کرد و بوسیله این ایلخان آخرین خلیفه عباسی المستعصم - بالله را نابود ساخت و ایرانیان را از شر توطئه های عباسیان نجات بخشید. این یکی دیگر از نشانه های همان روان تأثیر پذیر ولی غلبه نا پذیر ایرانی است که در آغاز مقال از آن سخن گفتیم. همین سیاست ظریف بوده است که توانست بر مبنای این روان ایرانی، سرزمین ما را از زیر آنهمه خرابی و آنهمه نابودی آن یورش سهمناک مغولان بیرون آورد و به آن امکان زیست در اتری را بدهد. باز هم همین روان و ویژه ایرانی بود که از ابتدا به همه عوامل مادی این سرزمین شکل مخصوص بخشید و این شکل مخصوص به تکامل اجتماعی ایران نه فقط از جهت پیکره اقتصادی جامعه بلکه از نظر سازماندهی و مقررات مربوط به اداره آن نیز در بسیاری موارد ویژگیهایی بخشید که آن را در جوامع غربی نیز نمی توان دید. همچنین خصوصیات مربوط به تکامل جوامع غربی نیز در مطالعه پیکره تکامل اجتماعی و اقتصادی ایران دیده نمی شوند. این تفاوتها بویژه در شکل مالکیت بر زمین که اساس و بنیان وزیر بنای جوامع گذشته بوده است مشاهده می گردد (۱).

در دوران حاکمیت اعراب بر سرزمین ما و پیش از پیدایش دولتهای نیمه مستقل و مستقل ترك و ایرانی که ما پیشتر بدان اشاره کرده ایم اراضی کشور ما بدون نوع عمده تقسیم می گردید:

نخست اراضی که بدان مفتوح العنوه می نامیدند و آنها بطور عموم عبارت از کشتزار و چراگاه بودند. این نام بدانجهت به آن اراضی داده می شد که دارندگان ایرانی آن یا آنها را ترك گفته و یا خود در جنگ با اعراب نابود

۱ - در سخنرانی دیگری که در سال گذشته بزبان آلمانی انجام دادم (و متأسفانه هنوز بچاپ نرسیده است) بسیاری از این تفاوتها را روشن ساختم. در اینجا نیز ناگزیرم مختصری به تفاوتهای اساسی بین فرماسیون اجتماعی جامعه ایران و جوامع غرب اشاره نمایم.

شده بودند. فاتحان عرب باین اراضی قطعه و قطعه می گفتند که ترجمه آن به پارسی « نان پاره » می باشد. این اراضی بصورت موروثی در اختیار فاتحان عرب و سرداران و سربازان آنان قرار می گرفت و گاهی نیز بنام طعمه بشکل غیر موروثی به آنان واگذار می گردید.

دوم آنکه اگر ایرانیان خراج گذار می گردیدند، اراضی آنان را به ایشان واگذار می نمودند، اینگونه اراضی را عقار می نامیدند و آنان فقط می بایستی میزان ثابتی هر ساله به خزانه خلفا بپردازند. ولی نوع دیگری از این اراضی موجود بوده است که آنانرا تسویج می گفتند که در لغت عرب بمعنی کشتزار و بویژه موستانهای محاط و مفروز می باشند. این اراضی در اختیار آنگونه از سردودمانهای قبایل و دهگانان ایرانی قرار می گرفت که در برابر اعراب بدون هیچ مقاومتی تسلیم شده بودند.

در اثر تکامل جامعه ایران اسلامی بتدریج در زمان خلفای اموی و عباسی وسلسله هایی که پس از آنان پیداشدند انواع دیگری از مالکیت بوجود آمد که کم و بیش و باتفاوتهایی اندک بیکدیگر شبیه بودند، مانند املاک صوافی، خالصه، ضیاع، وقف، دیوانی، اقطاع، سیورغال، تیول و یورت که شرح درباره یکایک آنان سخنرانی مارا طولانی خواهد ساخت.

از میان انواع مختلف مالکیت بر زمین می توان گفت که املاک واگذاری بر مبنای رسم قطعه و قطعه در دورانهای مختلف تاریخی ابتدا به اقطاع و سپس به سیورغال و بعداً به تیول تبدیل گردیدند و حق تیول نیز از دوران تیموریان به صفویان انتقال یافت و تا پایان دوره قاجاریان وجود داشت، و عاقبت در سال ۱۲۹۰ خورشیدی بوسیله مجلس شورای ملی ایران برای همیشه ملغی گردید.

پس از حاکمیت سه قرنی ترکان مغول و جانشینان تیمور لنگ، ایران

توانست در دوران ابتدا درخشان ولی سپس اسف انگیز و محنت زای صفوی در راه پیشرفت تمدن و فرهنگ خود نفسی تازه کند. از سال ۹۰۷ هجری قمری که خاندان شیخ صفی الدین اردبیلی بنام سلسله صفوی بر ایران حاکم شدند، سعی نمودند که سنت اداری و کشور داری ساسانیان و سامانیان و آل بویه و سلجوقیان، یعنی تمرکز و قدرت شاهنشاهی و پیشرفت نظام مدنی را، اما این بار در تحت لوای مذهب تشیع احیاء کنند و ایران را از دستبرد سلاطین عثمانی، که اینک خود را جانشین پیغمبر اسلام و خلیفه مسلمانان می دانستند، محفوظ دارند. صفویان در دوران فرمانروایی ۲۴۰ ساله خود بر ایران نقش بزرگی در تاریخ پیشرفت فرهنگ و تمدن این سرزمین بازی نمودند، بویژه در زمان سلطنت شاه عباس بزرگ رونقی در زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و همچنین در زندگی معنوی ایرانیان بوجود آمد و یکبار دیگر ایران در جهان آن زمان سر بلند گردید و توانست باز هم به سابقه درخشان تاریخی خود بنازد.

بین اقطاع و سیورغال و تیول خود از جهت مالیات گیری و نوع انتقال بوراث و بویژه از جهت مقررات مربوط به واگذاری آنان، تفاوت هایی چند موجود بوده است.

از میان انواع سه گانه فوق فقط حقوق مربوط به سیورغال بوده که در دوران ایلخانان شکل مالکیتی شبیه به مالکیت فئودالی اروپا (Feudum) داشته است و گرنه میان همه این اشکال زمین داری و دیگر اشکال مربوط به اداره املاک خالصه یا خاص یا دیوانی یا دولتی یا سلطنتی با سیستم فئودالی غرب تفاوت های اساسی موجود بوده است. در دوران نادرشاه افشار و ناصرالدین شاه قاجار نیز سعی گردید که بوسیله احکامی بنیانیهای تیول داری را مستحکم سازند. این

احکام بنام « رقبات نادری » و « رقبات ناصری » (جمع رقبه که بمعنی فهرست و همچنین بمعنی املاک دولتی و شاهی آمده است) نامیده می شدند . ولی پس از آنکه زمانی باز هم در اثر تحولات اجتماعی اینگونه حقوق نتوانستند پایدار بمانند و جای خود را به سه نوع کامل حق مالکیت اربابی و خالصه و موقوفه دادند که آنها نیز پس از اصلاحات ارضی که از سال ۱۳۴۰ خورشیدی آغاز گردید اشکال دیگری پیدا نمودند که خود در خور تحقیق و پژوهش جداگانه‌یی می باشند .

تفاوتهای اساسی شکل مالکیت بر زمین ، یعنی عامل اصلی زیربنای جامعه ایران ، با سیستم مالکیت فئودالی غرب در موارد زیر بخوبی مشاهده می گردند :

اول آنکه نخستین و مهمترین تفاوت آنان در این است که در ایران وابستگی کشاورزان بر زمین ، یعنی جدا ناپذیر بودن آنان از زمین قانوناً وجود نداشته و عملاً نیز بسیار ضعیف بوده است . در حالیکه در اشکال سرواژ اروپای غربی و که پاستنیک‌های روسیه تزاری و اروپای شرقی کشاورزان از زمین جدا نشدنی بوده و با آن خرید و فروش می شدند .

دوم آنکه در فئودالیسم اروپایی ، فئودال مستقیماً در ده سکنی داشته و شهرت‌ها مرکز تسلط بازرگانان و اصناف بوده است . از این جهت تضادهای وسیعی بین شهر و ده موجود بوده که سر انجام به انقلابات و جنگ‌های خونین منجر شده است . در حالیکه در ایران مالکان و مدیران اقطاع و سیورغال و تیول غالباً در شهر منزل داشته‌اند و عاملین خود را برای وصول مالیات و اجاره و سیورسات و غیره به ده می فرستادند .

شهر در اروپا محیطی نسبتاً آزاد داشته و حتی در برخی از آنان رژیم دیگری غیر از آنچه که در اطراف کشور وجود داشته دیده می‌شد، درحالی‌که شهرهای ایران تحت تسلط خلیفه یا سلطان و یا حکام و عمال آنان دارای محیطی دیگر بوده‌اند و اشراف در آن حاکم و دیگر طبقات و قشرهای اجتماعی از قبیل اصناف و پیشه‌وران و بازرگانان و سپاهیان و غیره بصورت زیردستان روزگار می‌گذراندند. این امر جدایی صنعت از زراعت و تکامل بازرگانی و در نتیجه ازدیاد تولید را کند می‌کرده است.

سوم آنکه فئودالیسم اروپای غربی از طریق تکامل سیستم بردم‌داری کلاسیک یونان و روم بوجود آمده بود و در آن شکل عمده بهره مالکانه از ابتدا بصورت ییگاری بردگان و یا کشاورزان وابسته بزمین بوده است، و فقط در دورانهای واپسین فئودالیسم اروپایی (قرن ۱۷ و ۱۸ میلادی) بتدریج بهره‌های جنسی و سپس نقدی مرسوم گردیده‌اند، درحالی‌که در ایران از همان ابتدا بهره مالکانه بصورت نقدی و جنسی بوده و بندرت بصورت ییگاری وجود داشته است. بندگی نیز در ایران آن سیستم برده‌داری کلاسیک اروپایی نبوده و هرگز بدان شکل تکامل نیافته است. در هیچیک از دورانهای تاریخی ایران بردگی یا بندگی از حدود داشتن «غلامان و ثاقی» و «غلامان سرایی» و «غلامان جنگی» فراتر نرفته است. در تواریخ معتبر ایران از اینگونه غلامان بسیار سخن رفته است. در دوران ساسانیان داشتن بندیگان (غلامان) آتشهریکان (دیوان جنگی) که از کشورهای دیگر می‌گرفتند از علایم تشخیص بوده است. گردیزی در کتاب زین‌الخبار

خویش از ۵۳ هزار نفر غلامی که محمود غزنوی داشته صحبت می‌کند (۱). غلامان طرازی و صقلی و حبشی و نوبی و ارمنی و غیره در بازارهای شهرهای بزرگ خرید و فروش می‌شد و گاه بهای برخی از غلامان و بویژه کنیزکان، که هنرهای فراوان داشتند، بمبالغ هنگفتی می‌رسید. چنانکه امین عباسی کنیز کی بنام «بذل» را که از آن جعفر برمکی بود بمبلغ ۲۰ میلیون درهم (۴۰ کرور) یعنی تقریباً یک میلیون دینار زر از وی باز خرید (۲).

حتی در بعضی از نقاط ایران بویژه در جنوب این سرزمین «زنوج» یا «زنگیان» وجود داشتند که بکارهای کشاورزی و استخراج معدن نیز مشغول بودند و حتی از نوعی غلام وابسته بزمین در جنوب ایران که بنام «قن‌ها» نامیده می‌شدند نیز خبر داده شده، ولی این نوع «غلامداری» یا «بنده‌داری» یک پدیده فرعی در جامعه ایران بویژه در دوران پیش از مغول بوده است و این پدیده فرعی نمی‌تواند نماینده یک سیستم برده‌داری نظیر برده‌داری غرب در ایران باشد. چنانکه می‌دانیم یکی از ویژگیهای غلامداری در ایران امکان تحرک و صعود اجتماعی آنان بوده است. در ایران حتی برخی از این غلامان از غلامی به امارت و حتی سلطنت رسیده اند.

غلامان «سرای» و «وثاقي» ترك نژاد غالباً «لله» و «لله باشی» یا «اتا بيك» (اتا = پدر، بيك = آقا) بوده اند و سپس از همین جهت صاحب نفوذ بسیاری در دربارهای

۱ - تاریخ گردیزی، ص ۶۰

۲ - تاریخ گردیزی، ص ۶۰

شهرباران ایرانی می‌شدند و اقطاعات بزرگی به آنان واگذار می‌شد و برخی از آنان والی و امیر و سپهسالار و سرانجام سلطان می‌گردیدند. غزنویان و سلسله‌های اتابکان فارس و آذربایجان و یزد و شبانکاره و بسیاری دیگر همه از این طریق از «بندگان» دیروزی بوجود آمدند. در اروپای فئودالی نه‌چنین شکلی از «بندگی» مشاهده می‌کردید و نه چنان تحرك و صعودی وجود داشت که برده‌یی روزی به پادشاهی برسد.

اشکال و طرق حاکمیت و سازماندهی اداری جوامع بشری همواره مانند آئینه‌یی است که اساس و بنیانهای فکری و روحی آن جوامع را نشان می‌دهند. جامعه ایرانی همیشه شکل خاصی از این اشکال و طرق حاکمیت را نمودار ساخته است و بنابراین جای تأملی برای پژوهش‌کننده نمی‌گذارد که انسان به «روان و ویژه ایرانی» بیاندهد. این «روان ویژه» که ما آنرا در این سخنرانی «تأثیرپذیر ولی غلبه‌ناپذیر» خوانده‌ایم هیچگاه مقلد بدون‌چون و چرا نبوده است و آنچه را که بمقتضیات زمان پذیرفته و یا با زور تحمیلش کرده‌اند، باروح خود درآمیخته و شکل جدیدی به آن داده است که بیشتر و بهتر بکار برده شود. این روح يك روان شرقی است ولی هیچگاه خشك و بی‌محتوی نبوده است و اگر شباهتی باروح ملل دیگر شرق دارد فقط در شرقی بودن آن است نه در اصل روح آن. جای آن دارد که دانشمندان روانشناس ایرانی، اگر در مطالعات ایران‌شناسی نیز تبصری دارند، در تشریح و باز یافتن کاملتر این روح به تحقیق پردازند. برخی را شنیدن سخنان ما شگفت آید که چرا می‌بایستی تاریخ تکامل سر زمین ایران گونه دیگری از دیگر سرزمینهای شرقی داشته باشد و این پرسشی است که همکاران

و نزدیکان من بار ها پس از شنیدن سخنانم به آن اشاره کرده اند ، پاسخ چنین است :

هر جامعه‌یی چه در شرق و چه در غرب در راه تکامل خویش دارای ویژگیهایی بوده است که از سرشت مادی و معنوی آن جامعه سرچشمه می‌گیرد. سرشت معنوی جوامع از آنجایی که همه آنان مربوط به عواطف بشری می‌گردند، شبیه و یکسان بنظر می‌رسند ، ولی شباهت دلیل بر یکگانه بودن ایشان نیست. بهمین دلیل است که تکامل ویژه این جوامع هر کدام راههای مستقلی را در پیش می‌گیرند . گروهی از آنان نظیر جوامع اروپایی می‌شوند و دیگر گروه جوامع آسیایی و غیره . . . و ایران در بین جوامع آسیایی ، خود شکل و اساس مستقلی داشته که تکامل آنرا تا به امروز ویژگی مربوط به حیات مادی و معنوی آن تعیین ساخته است . تغییر و تبدیل و تکامل در این ویژگیها باز هم مربوط بدانش و معرفت ایرانی زمان ما می‌گردد و این کار فقط با انطباق شرایط مادی و معنوی خود ما امکان پذیر است .

لئون میناسیان

اولین چاپخانه در ایران

بسیار خوشوقتم که با شرکت در این کنگره علمی می‌توانم موضوعی را مطرح کنم که مربوط به آرامنه است ولی ارتباط مستقیمی نیز به ایران و هموطنان ایرانی دارد.

ارامنه، که از نژاد آریایی هستند، با ایرانیان در قدیم هم‌کیش و هم‌دین بوده‌اند. در اوایل قرن هفدهم قسمتی از آنها توسط شاه عباس کبیر به ایران آورده شدند و با تسهیلاتی که از طرف آن پادشاه برای آنان فراهم شد در امور اقتصادی و تجاری پیشرفت نموده مایه سربلندی و افتخار ایران شدند.

ارامنه، و مخصوصاً ارامنه جلفا، همیشه رابطه نزدیکی با ایرانیان داشتند آنچنانکه خود را همواره خدمتگزار این مرز و بوم دانسته و می‌دانند.

در بارهٔ ارامنهٔ ایران موضوعات زیادی هست که هر کدام می‌تواند سوژدهی برای بحث در این کنگره باشد، مثلاً فرامین پادشاهان ایران موجود در موزهٔ جلفا که برای رفاه حال ارامنه صادر شده است و یا دربارهٔ کتابهای خطی بزبان ارمنی که در جلفا نوشته شده و با طلا و لاجورد تزیین شده است سخن گفت و همچنین دربارهٔ ترجمهٔ قرآن مجید بزبان ارمنی که در قرن هفتم توسط یکی از ارامنه موسوم به «استپانوس روشکا» ترجمه گردیده و دو نسخه خطی در موزهٔ جلفا موجود است بحث نمود و یا دربارهٔ موضوعات مختلف صحبت نمود، ولی بنده در این کنگره موضوع اولین چاپخانهٔ ایران را در نظر گرفته‌ام که با اینکه در سالهای اخیر از آن صحبتی بمیان آمده ولی آنطور که باید و شاید روشن نگردیده است.

اختراع و صنعت چاپ یکی از بزرگترین و مهمترین اختراعات دنیا است که تحول عظیمی در جهان بوجود آورده است که با رونق چاپ و نشریات گوناگون امروز پی بردن به ارزش و اهمیت آن کار آسانی نیست. هر چند ملت ارمنی ملتی است کوچک ولی از لحاظ صنعت چاپ کتاب و امور چاپخانه در دنیا حائز اهمیت فراوان می‌باشد.

هنوز از اختراع چاپ بیش از شصت سال نگذشته بود که ارامنه در قرن شانزدهم توانستند در ردیف ملل متمدنی جهان قرار گیرند. در حالیکه بسیاری از ملل جهان هنوز فاقد کتاب و ادبیات بودند، ارامنه در سال ۱۵۱۲ میلادی، یعنی بیش از ۴۶۰ سال پیش، دور از زادگاه اصلی خود، در شهر ونیز، اولین کتاب به زبان ارمنی را بچاپ رساندند و در امور چاپ بین سایر ممالک مقام پانزدهم را احراز نمودند.

کتاب مقدس تورات و انجیل در سال ۱۶۶۶ میلادی در آمستردام بچاپ رسید در صورتی که قبل از آن در دنیا فقط به ۲۲ زبان به طبع رسیده بود . ارامنه در ترجمه کتاب مقدس انجیل مقام یازدهم را در دنیا و مقام چهارم را در قاره آسیا بدست آورده اند .

بدون اینکه در کار چاپ و امور چاپخانه های سایر ممالک بررسی نمایم بحث خود را فقط به چاپخانه کلیسای وانك جلفای اصفهان اختصاص می دهیم . آنچه مسلم است شاه عباس کبیر ارامنه را به دو منظور به ایران آورد اول آنکه آبادیها و نواحی مسکونی و پناهگاههای واقع در سر راه سپاه عثمانی را ویران سازد و دوم آنکه به توسط آنان به بازار معاملات و صادرات و واردات ایران رواج بخشد .

شاه مدبر ایران در اشتباه نبود و چنانچه معلوم است نظریات او کاملاً به حقیقت پیوست و ارامنه در موطن جدید خود علاوه بر پیشرفت در امور تجارت و صنعت و هنر به امور فرهنگی نیز پرداختند و پس از ۳۰ سال به صنعت چاپ و تدوین کتاب مبادرت ورزیدند . در موقع استقرار ارامنه در جلفا اولین خلیفه و یا درست بگوییم اولین پیشوای مذهبی ارامنه اسقف « مسروپ » بوده است که تا سال ۱۶۲۰ سمت پیشوای دینی داشته است . بعد از او خلیفه « خاچاطور گیساراسی » به این سمت رسیده و با سعی و جدیت در امور کلیسای وانك مقام شایسته‌یی را کسب کرده است و بعد از فوت در سال ۱۶۴۶ در زیر محراب کلیسای وانك مدفون گردیده است .

خلیفه خاچاطور ۲۶ سال تمام با ایمان و صداقت کامل مقام خود را حفظ نمود و در این مدت یکی از ارزشمندترین و پرافتخارترین کارهای

اوتاسیس اولین چاپخانه در ایران و خاورمیانه بود که افتخار بزرگی نه فقط برای ارامنه بلکه برای ایران و هموطنان ایرانی نیز هست .

اورا بر استی باید گوتنبرك دوم یا گوتنبرك ایران لقب داد چرا که او از هیچ ماشین چاپی بوجود آورد و مبادرت به طبع و نشر کتاب نمود. این چاپخانه با تمام وسایل خود از لحاظ حروف، کاغذ، ماشین چاپ، مرکب و غیره با سعی و جدیت روحانیان کلیسای وانك تهیه شده بود که بعد از دو سال کار خستگی ناپذیر خود اولین کتاب به عنوان « ساغموس » (زبور داود) در سال ۱۶۳۸ بچاپ رسانید. کتاب ساغموس دارای ۵۷۲ صفحه است که در آخر کتاب در باره چاپ آن بزبان ارمنی چنین نوشته شده است که ترجمه فارسی آنرا باستحضار حضار گرامی می رسانم: « در ایام او (مقصود از خلیفه اعظم پلیپوس است) این کتاب در شهر شوش (یعنی اصفهان) در کلیسای وانك جلنا در سال ۱۶۳۸ توسط خاچا طور و ارتاپت کیساراسی بچاپ رسید که یکسال و پنج ماه است که روز و شب پی در پی با همکاران روحانی خود می کوشیم زیرا نه استادی دیدیم و نه از کسی تعلیم یافتیم ... » از این کتاب یعنی نخستین کتابی که در ایران بچاپ رسیده است تاکنون در سر تا سر دنیا فقط يك نسخه پیدا شده که مربوط به کتابخانه بادلیان دانشگاه اکسفورد می باشد . دومین کتاب در تاریخ ۱۶۴۱ بعنوان « هارانس وارك » (یعنی سرگذشت پدران روحانی) چاپ شده است که شامل ۷۰۵ صفحه می باشد و صفحات آن با حروف الفبای ارمنی شماره گذاری شده است .

این کتاب فاقد عنوان می باشد و با فهرست و مقدمه شروع می شود ولی در آغاز کتاب يك تزیین نیم صفحه ای دارد که مسلماً با يك قالب چوبی چاپ شده است .

در سال ۱۶۴۱ کتابی دیگر به اسم «خورهر داددر» بچاپ رسیده که حاوی ۴۸ صفحه است و به هنگام نماز خواص قرائت می گردد. این کتاب با دو رنگ یعنی سیاه و حروف و جمله های قرمز رنگ چاپ شده است.

خلیفه خاچاطور پس از آنکه مدتی از چاپ این کتابها گذشت متوجه شد که با وسایل عادی خود نمی تواند کتابهایی با چاپ زیبا داشته باشد. در سال ۱۶۳۹ یکی از راهبان مکتب خود را به اسم «هوانس وارتاپت» به اروپا اعزام داشت تا از نزدیک با کار و روش چاپ آشنایی یابد و قبل از بازگشت «خلیفه هوانس» او در تاریخ ۱۶۴۲ کتاب دیگری به اسم «ژاماگیرگ» (کتاب مراسم کلیسا) بچاپ رساند.

هوانس وارتاپت هفت سال در اروپا ماند و در سال ۱۶۴۴ در شهر لیونو کتاب «زبور داود» را بچاپ رسانید و برای معلم خود خاچاطور فرستاد ولی در هنگام بازگشت دید که معلم و پدر روحانی خود در حالیکه ۲۶ سال یعنی از سال ۱۶۲۰ تا ۱۶۴۶ سمت پیشوایی مذهبی ارامنه ایران را داشت دارفانی را بدرود گفته است.

هوانس وارتاپت هنگامی که به جلفای اصفهان باز گشت همراه خود يك ماشین چاپ و حروف جدید آورد و در تاریخ ۱۶۴۷ کتاب (بارزادمار) را به چاپ رسانید و در سال ۱۶۵۰ چاپ کتاب مقدس یعنی تورات و انجیل را شروع کرد که بملت وجود اختلافات محلی ناتمام ماند و خود او نیز جلفا را ترك نمود.

چاپخانه کلیسا بعد از تعطیل طولانی در تاریخ ۱۶۸۷ دو باره شروع به کار نمود و سه کتاب بچاپ رساند و دو باره تعطیل شد.

در تاریخ ۱۸۴۶ یکی از تجار ارامنه جلفا به اسم «مانوئک هوردانانیان» که

در جاوه سکوئت داشت يك ماشين چاپ زيبا و جديد كه با وسايل چاپ روز مطابقت داشت به كليساى وانك هديه كرد ولى بعلت نبودن شخصى كار دان كه اين دستگاه را بكار بيندازند تا تاريخ ۱۸۷۲ بدون استفاده مى ماند و از آن به بعد كار خود را آغاز مى كند و چاپخانه تا باهروز بكار خود ادامه مى دهد.

در تاريخ ۱۹۰۴ «هوسپ تومايان» يكي از اهالى بادكوبه ماشين چاپ مجهز ترى به كليسا اهدا كرد و در سال ۱۹۷۱ يك ماشين چاپ مدرن و خود كار از طرف خانم ويكتور شهبازيان بياد بود يگانه فرزند خود اميل بچاپخانه هديه شد و همچنين يك دستگاه ماشين برش نيز از طرف برادر او «سرگيس مارتين» بچاپخانه كليسا هديه گرديد.

از بدو تاسيس چاپخانه تا بحال يعنى طى ۳۴۰ سال قريب به ۴۰۰ جلد كتاب در اين چاپخانه بچاپ رسيده است. دو سال پيش توسط اينجانب كتابى به زبان ارمنى تحت عنوان «تاريخچه چاپخانه كليساى وانك و فهرست كتابهاى چاپ شده» منتشر گرديده است كه ترجمه فارسى اين كتاب در شرف اتمام است و اميدوارم هر چه زودتر به چاپ رسيده و در معرض استفاده پژوهشگران و علاقه مندان قرار گيرد.

در پايان بايد عرض كنم كه چاپخانه كليساى وانك با اينكه در مدت سه قرن و نيم عمر خود چندين سال تعطيل بوده معذالك خدمت شايانى به امر صنعت چاپ در ايران انجام داده است و مهمتر از اين بايد ياد آور شد كه اين چاپخانه هنوز هم پا برجاست و به كار و فعاليت خود ادامه مى دهد آنچنانكه نه فقط نيازمنديهاى محل را تأمين مى كند بلكه احتياجات ديگر را نيز مرتفع مى نمايد.

همام الدین همامی

رابط های شاه عباسی

قبل از آغاز مطلب توجه حضار محترم را به مقدمه زیر جلب میکنم :

به اشاره دانشگاه اصفهان که از شرکت کنندگان در کنگره خواسته بودند موضوع خطابه خود را در مورد یکی از مباحث مربوط به اصفهان و یا صفویه تعیین کنند ، بنده نیز به تبعیت از خواست دانشگاه اصفهان موضوع سخنرانی خود را « رابط های شاه عباسی » قرار دادم . از سالیان پیش که بنده به علاقه شخصی به دیدن این رابط ها رفته بودم مایل بودم فرصتی دست دهد که بتوانم بیشتر آنها را مورد مطالعه قرار دهم ، که اشاره دانشگاه اصفهان محرك این تحقیق شد ، ولیکن خود معترفم که تحقیقی کامل نیست ، چه این بناها در نقاط مختلف پراکنده هستند و اغلب دور از جاده و آبادی می باشند که رسیدن به آنها مستلزم صرف وقت بسیار و هزینه فراوان است .

مثلاً بنده چهار رباط را مورد مطالعه قرار دادم، و برای این منظور طی شش روز متجاوز از هزار کیلومتر راههای سنگلاخ و بیراهه را با اتومبیل جیب طی کرده‌ام.

ضمناً از قسمت‌های مختلف این چهار رباط تعدادی اسلاید رنگی گرفته‌ام که در پایان سخنرانی نشان داده خواهد شد. امید است دانشگاه اصفهان با فراهم ساختن امکانات به تحقیقات وسیعی در این مورد دست بزند. اکنون با اجازه حضار محترم به مطلب اصلی می‌پردازم:

معروف است که شاه عباس نهصد و نود و نه رباط و پل و آب‌انبار ساخته است و این بناها در سراسر ایران پراکنده هستند. با توجه مخصوصی که شاه عباس به خراسان داشت، این بناها در این قسمت از کشور بیشتر به چشم می‌خورد.

در میان این بناها «رباط‌ها» از نظر معماری و عظمت بنا اهمیت بیشتری دارند. این رباط‌ها برای سکونت افراد کاروان‌ها و چهارپایان آنها بنا شده، که البته در زمان ساختمان، آنها نزدیک شاه‌راه بوده‌اند و اکنون با تغییر راهها محل آنها کنار و دورافتاده به نظر می‌رسد.

کاروانیان می‌توانستند يك و یا چند شب در آنجا بسر برند، و از هر گزندی در امان باشند، تمام احتیاجات کاروان در ساختمان این رباط‌ها در نظر گرفته شده، حتی حالت دژ جنگی را نیز دارد. در دیوارهای خارجی و بدنه برجها شکافهایی ساخته شده که محل تیرانداز بوده، این شکافها از داخل رباط وسیع و باز است که تیرانداز بتواند بخوبی به هر حالتی که مایل است زه را بکشد و تیر را به هر طرف که می‌خواهد رها سازد، ولی طرف

خارجی باریک و کم عرض است ، که تیراندازان دشمن نتوانند به مدافعین صدمه برسانند .

این شکافهای تیراندازی برای زمانی تعبیه شده که کاروان و رباط در محاصره دزدان قرار بگیرد و کاروانیان بتوانند از داخل دفاع کرده مقاومت نمایند .

استحکام رباط ها نیز اعجاب انگیز است ، مصالح ساختمانی آنها بیشتر سنگ و گچ است ، سنگها بطور طبیعی با اشکال هندسی نامنظم و بدون اینکه آنها را تراش داده باشند و یا تصرفی در شکل آنها شده باشد در نهایت استادی چنان صاف و یکدست و یکنواخت بکار برده شده که انسان از دیدن اینهمه مهارت و ظرافت سیر نمی شود ، با همین سنگها ضربه زده اند ، سقف اطاقهای رباط ها همگی ضربه ای است ، چوب در ساختمان رباط ها بکار برده نشده ، با همین سنگهای نامنظم ضربه ای های هشت کاسه زده اند که مشکل ترین نوع ضربه ای است آنها در حالیکه دو تا از سنگها با هم یک اندازه و یک شکل نیستند . شما اگر این ضربه ای ها و دیوار ها را نگاه کنید ، گمان می کنید که همین چند سال پیش ساخته شده .

ملات بین سنگها گچ است ، که در بیشتر موارد آن را با شن نرم مخلوط کرده اند که استحکام بیشتری داشته باشد و این گچ را با اصطلاح بنایان طوری زنده بکار برده اند که با وجود اینکه صد ها سال از ساختمان آنها می گذرد و در معرض برف و باران و باد و سرما و یخبندان بوده ، کوچکترین خلی به آنها وارد نشده ، فقط شیارهایی بر روی گچ بوجود آمده که نشانه سالیانی است که باران لاینقطع به آنها شلاق زده است .

کار بناها و کارگران این رباط‌ها واقعاً تحسین انگیز است که با چه ایمان و صبری در بیابان بناهایی به این محکمی ساخته‌اند که البته جز اینکه فکر کنیم واقعاً وجدان کار داشته‌اند چیز دیگری نیست.

اکنون این رباط‌ها به دست افراد نادان محلی خراب شده، هر جا آجری بکار رفته کنده و برده‌اند، و دیوارها را به خیال اینکه گنجینه و دفینه‌یی در دیوارهای رباط هست خراب کرده‌اند.

چون در بین عوام معروف است که شاه عباس برای تجدید بنای رباط‌ها مخفیانه گنجی در دیوار هر رباط پنهان کرده که یابنده بعداً به مصرف عمران و آبادی مجدد رباط برساند.

خلاصه اینکه رباط‌ها خود بخود خراب نشده‌اند، بلکه مردم آنها را خراب کرده‌اند، ساختمان اینها بقدری محکم است که بخودی خود به این زودیها خراب نمی‌شود.

اکنون بطور اختصار مشخصات بنای این رباط‌ها را شرح می‌دهم:

اول رباط «قره بیل» که در صد و ده کیلومتری غرب بجنورد قرار گرفته، طول هر ضلع آن شصت متر است، ارتفاع دیوار تقریباً هفت متر و قطر دیوار یک متر است.

این رباط دارای دو سالن بزرگ جهت خوابیدن و غذا خوردن مسافران بطول بیست و هشت متر و عرض چهار متر و ارتفاع تقریباً چهار متر، که البته اندازه ارتفاع تقریبی است، چه بواسطه ریزش دقیقاً تعیین ارتفاع ممکن نشد.

در یک طرف این تالار بزرگ شش دهنه با سنگ طاق زده شده که طول هر

دهنه دو متر ونیم و عرض دهنه بیش از يك متر و ارتفاع در وسط كه بلندترین نقطه است به قامت يك انسان متوسط است .

هر کدام از این دهنه ها دارای يك اجاق است كه محل دودكش آن را بطور مورب از دیوار مقابل خارج کرده اند .
این رباط با سنك و گچ بنا شده است .

دوم رباط «عشق» كه سی و شش کیلومتر با رباط قره ییل فاصله دارد .
هر ضلع دیوار این رباط قریب هفتاد متر و ارتفاع دیوار خارجی در حدود هشت متر است و قطر دیوار يك متر است این رباط با آجر و سنك بنا شده .
بطوری كه معمرین محلی می گفتند ، در سردر این رباط گچ بریهای زیبا و نقش انسان و حیوانات بوده كه از بین رفته .

سوم رباط «قلی» طول هر ضلع دیوار این رباط پنجاه متر و بلندی دیوار خارجی آن هفت متر و قطر دیوار يك متر است .

این رباط با سنك و گچ بنا شده ، دارای سردرسنگی زیبایی است ، در سردر رباط در ارتفاع چهارمتری گچ بریهای از گل و نوشته بوده كه خراب شده ، يك گوشه از این گچ بری در طرف راست سردر دیده می شود .

بطوری كه پیرمردان محلی می گفتند در چهل پنجاه سال قبل سنك نوشته هایی بر روی سنگهای تراشیده شده سردر بوده كه از طرف افراد نادان محلی كنده شده و بسرقت رفته .

پشت سردر ، ضربی بزرگ هشت كاسه است كه طول آن هفت متر و عرض آن شش متر است و بطوری صاف از كار در آمده كه نظیر ندارد ، در طرفین ضربی بزرگ دو ضربی كوچك چهار كاسه دیده می شود . محیط

ستونهای ضربی‌ها چهار متر است.

روی سر در و ضربی بزرگ هشت کاسه و پشت سر آن و طرفین يك طبقه دیگر بر روی آنها بنا شده که داخل این طبقه از نظر ظرافت و زیبایی نشان می‌دهد که این محل برای افراد سرشناس کاروان و بزرگانی بوده که با کاروان همسفر بوده‌اند.

این رباط دارای دو تالار بزرگ است. در طرفین یعنی شمال و جنوب که هر يك چهل متر طول و چهار متر عرض و بیش از چهار متر ارتفاع دارد. در يك طرف این تالار بزرگ نه عدد طاقما زده شده که هر طاقما بطول سه متر و عرض يك متر و نیم برای نشستن مسافرین بوده و دیوارمقابل صاف و يك سره است.

چهارم رباط «جهان آباد» که در هفتاد کیلومتری شرق جاجرم قرار گرفته و جزء منطقه شاهرود است. این رباط هم‌باسنک و آجر بنا شده، طول آن سی و شش متر و عرض آن بیست و هشت متر است، ساختمان داخلی تقریباً شبیه به رباط‌های دیگر است.

در میان این چهار رباط، رباط عشق از همه بزرگتر و رباط جهان‌آباد از همه کوچکتر و رباط قلی از همه زیباتر و محکم‌تر بنظر می‌رسد. نکته‌ی که باید باید گفته شود اینست که نقشه ساختمان رباط‌هایکی نیست و هر کدام مستقلاً شکل خاصی دارد ولی از نظر کلی همه به هم شبیه هستند.

سه رباط اول در هر ضلع سه برج دارد، در حالیکه رباط جهان‌آباد

در هر ضلع دو برج دارد. در رباط قلی و رباط عشق رو بمشرق است و
در ورودی رباط قره‌میل رو به جنوب و در ورودی رباط جهان آباد روبه
مغرب می‌باشد .

محمد کاظم آقا بخشی

صفویه در دادگاه تاریخ

به کارنامه پیشینیان نگردد و خوب
که تلخکامیت آرد پدید و کام دهد
(بهار)

سلسله‌یی که در حدود ۲۴۲ سال بر ایران پادشاهی کرد و حزین لاهیجی
این مدت را در کلمه (صفویون) به حساب ابجد یافته است، از اولاد عارفی هستند
که در اواخر سلطنت تیمور شهرت بسزایی یافت و در خدمت تاج‌الدین شیخ زاهد
گیلانی کسب کمالات کرد و دختر او را بزنی گرفت و بعد از او بر منصب ارشاد تکیه
زد. مورخان عهد صفویه نسب این خاندان را به خاندان رسالت می‌رسانند و
آنان را سید می‌دانند، برخی دیگر باستناد مدارکی شیخ صفی را سید نمی‌دانند
و حتی در شیعه بودن او شک دارند، بخواه سید احمد کسروی در کتاب «شیخ صفی

و تبارش، ذکر کرده که منبع سلسله نسب این خاندان کتاب صفوة الصفاى ابن بزاز است و نسخه‌های متعددی که از این کتاب در دست است یکنواخت نیست و از طرز عبارات معلوم می‌شود که در دوره صفویه تحریفاتی در این کتاب شده و تصرفاتی به عمل آمده و آن را کار شیخ حسین اردبیلی کاتب زمان شاه اسماعیل اول دانسته. آقای نصرالله فلسفی نیز به دلایلی در مورد این که نسب این خاندان به امام موسای کاظم علیه السلام برسد شك دارند و معتقدند که در میان نامهای اجداد آنان به نامهایی مثل فیروز شاه و زرین کلاه برخورد می‌کنیم که نام سادات آن عصر نیست. در مورد شیعه بودن شیخ صفی‌الدین هم تردید هست زیرا باستناد نوشته صفوة الصفا هر وقت که شیخ دست به كودك یا عورت خود می‌زد تجدید وضو می‌کرد و این کار از عقاید شافعیان است و به همین نظر او را شافعی می‌دانند. حمدالله مستوفی در باره مذهب مردم اردبیل نوشته که مردم این شهر اغلب بر مذهب شافعی اند و مرید شیخ صفی‌الدین علیه الرحمه، خواجه رشیدالدین فضل‌الله و پسرش غیاث‌الدین در نامه‌های احترام آمیزی که به شیخ نوشته‌اند عنوانی از سید بودن او نکرده‌اند.

آغاز گروفر

شیخ جنید یکی از نوادگان شیخ صفی خدیجه بیگم خواهر اوزون حسن امیر سلسله آق قویونلو را به زنی گرفت و سلطان حیدر حاصل این ازدواج است. حیدر با مارنا دختر کارتینا زن امیر حسن بود، جنید طرفدارانی به قصد جهاد به جانب شروان برد و در جنگی که روی داد کشته شد و سلطان خلیل حاکم شروان پیروز شد.

پسرش سلطان حیدر خواب دید که علی علیه السلام کلاه ۱۲ ترکی به او بخشید ، روز بعد دستور داد که مریدانش کلاه سرخ دوازده ترک برسر گذارند و خود نیز چنین کلاه زربفتی برسر نهاد و از همان روز آیین تشیع را رواج داد و حکومتی مذهبی بوجود آورد ، سلطان یعقوب جانشین حسن بیك به منظور جلوگیری از قدرت حیدر با فرخ یسار حاکم شروان متحد شد و در نزدیك قفقاز با حیدر مصاف داده مریدان حیدر چنان مردانه جنگیدند که گویی جهاد می کنند ، حیدر کشته شد و مریدان متفرق شدند. یعقوب فرزندان حیدر را در قلعه استخر فارس محبوس کرد و در نامه یی مژده کشته شدن حیدر را به امپراطور عثمانی داد و از قزلباش به بدی یادکرد. فرزندان حیدر علی و ابراهیم و اسماعیل بودند .

لاله صفت صوفی اگر سرکشد با کله سرخ ز فرمانبری

غرقه به خون باد کلاه و سرش با دل چون قیر ز یزدان بری

یعقوب مردو نزاع خانوادگی در گرفت. میرزا رستم یکی از افراد خانواده یعقوب به منظور استفاده از مریدان ، سلطانعلی را آزاد کرد تا بكمك او بر مدعیان فایق آید. علی در تبریز به فتوحاتی نایل شد، میرزا رستم به وحشت افتاد و بر او تاخت. در حدود اردبیل علی کشته شد و دو برادرش ابراهیم و اسماعیل بكمك مریدان به گیلان رفتند. ابراهیم مرد و اسماعیل از ۶ سالگی تا ۱۴ سالگی نزد کارکیا میرزا علی شاه گیلان بسر می برد و چون کارکیا بر مذهب شیعه بود برخی از مورخان پیروی از مذهب تشیع و رواج آنرا در زمان شاه اسماعیل نتیجه مستقیم این تربیت می دانند . علاوه بر رواج مذهب شیعه دستور داد که

«اشهدان علیاً ولی الله» و «حی علی خیر العمل» را وارد اذان و اقامه کنند. و همچنین دستور داد که در کوچه و بازار خلفای ثلاث را با صدای بلند لعن کنند و همه بگویند بیش باد کم مباد. هر کس از این دستور سرپیچی می کرد کشته می شد.

شاه اسماعیل

اسماعیل در حدود سن ۱۵ سالگی نه بخاطر کشور گشایی بلکه به انتقام خون جد و پدر خود به کمک مریدان دلاور خود به شران لشکر کشید و شرانشاه را کشت و در بند و باکورا متصرف شد، سپس با هفت هزار سوار بر سی هزار سپاهی الوند میرزای آق قویونلو پیروز شد و آوازه تهور و شجاعتش همه جا منتشر شد. مردم تبریز با استقبالش شتافتند و بی مخالفت سلطنت او را قبول کردند. بنام نخستین پادشاه این سلسله در سال ۹۰۷ در تبریز تاجگذاری کرد.

قادر الجیوش لخمس عشرة حجة ولداته از ذاك فسی الاشغال

فعدت بهم و سمت به هم الملوك وصوله الابطال

در سن پانزده سالگی لشکر کشی کرد در حالی که همسالانش در آن هنگام مشغول بازی بودند. همتهای کودکانه آنان را مشغول بازی کرد و همتهای شاهانه و حمله شجاعان و دلاوران او را بیادشاهی رسانید.

این پادشاه بزبان فارسی توجهی نداشت زیرا بیشتر پیروانش ترکمن و تاتار بودند. ترکی شعر می گفت و خطایی تخلص می کرد، صفات زشت و زیبا داشت، سیاست را با مذهب در آمیخت و به کمک مریدان فدا کارش با قدرت سلطنت کرد، مردم پادشاهی او را به رغبت پذیرفتند. در زمان او شاهسونی معمول شد و همه قبایل قزلباش در راهش جانفشانی می کردند و او را مرشد

کامل خود می دانستند . بازرگانی ایتالیایی نوشته متابعان اسماعیل او را مانند خدا ستایش می کنند و همه جا نام او بر زبانها جاری است . وقتی مریدانش به او گفتند از سختگیری نسبت به اهل تسنن می ترسیم بگویند پادشاه شیعه نمی خواهیم جواب داد هر کس چنین گوید او را زنده نمی گذارم . بین او و سلطان سلیم در کشتار سنی و شیعه رقابت بود . مریدانش از عثمانی به عنوان زیارت قبر شیخ صفی به ایران می آمدند و از خدمت سربازی فرار می کردند . در يك طرف سکه اش بنده شاه ولایت و در طرف دیگر نام ۱۲ امام بود . اروپاییان او را شاهنشاه ایران و صوفی بزرگ و کشورش را کشور قزلباش می خواندند .

جنگ با محمد شاه بخت خان پادشاه ازبك

این پادشاه از نژاد مغول بود و بر ماوراءالنهر و خراسان و افغانستان حکومت می کرد . جانشینان سلطان حسین بایقرا را برانداخت و با متصرفات شاه اسماعیل همسایه شد و چون در مذهب تسنن تعصب داشت نامه تهدید آمیزی به شاه اسماعیل نوشت و او را داروغه خطاب کرد و دستور داد که بمنظور زیارت کعبه راهها را بسازد و با هدایا باستقبال آید و به اسم او خطبه بخواند و محل ملاقات را خواسته بود . جواب داد برای زیارت آستانه حضرت رضاعلیه السلام عازم مشهد هستم و در سال ۹۱۶ به خراسان تاخت . شیبك خان به قلعه مرو پناه برد و محصور و کشته شد . (فتح شاه دین پناه) ماده تاریخ فتح است ۹۱۶ پوست سرش را از کاه کرد و برای سلطان بایزید فرستاد ، استخوان سرش را بعنوان جام در طلا گرفت و از آن شراب نوشید ، امرش بقدری نافذ بود که بهمرهان گفت

هر کس مرا دوست می‌دارد از گوشت این دشمن بخورد، کار بجایی رسید که بر سر خوردن شمشیر به سوی هم دیگر کشیدند، يك دست او را هم برای آقا رستم روز افزون حاکم مازندران فرستاد زیرا روزی به سفیر شاه اسماعیل گفته بود تا دستم به دامان شيبك می‌رسد از تو با کی ندارم. فرستاده شاه در مجلس بزم دست او را در دامان آقا رستم انداخت و گفت اينك دست او در دامن تست.

وی از غصه مریض شد و مرد، با قتل شيبك خان تا رودخانه جیحون بتصرف شاه اسماعیل در آمد.

شاه در سن جوانی در سال ۹۲۰ بدرود زندگی گفت و از میان چهار پسرش طهماسب میرزاکه یازده سال داشت شاه شد.

شاه طهماسب

طهماسب در آغاز پادشاهی تحت نفوذ امرا بود، همینکه به سن رشد رسید شخصاً زمام امور را بدست گرفت. ۶۴ سال عمر و ۵۴ سال سلطنت کرد. دوران سلطنتش پیوسته در جنگ با ازبکان و عثمانیان گذشت و عقیده داشت که عثمانیان لایق نیستند شخصاً به جنگ آنان رود، سرداران قزلباش بخوبی از عهده این کار برمی‌آیند. یکی از امرای طهماسب به خاک عثمانی پناهنده شد و سلیمان خان را وادار به حمله ایران کرد و قازنجان پیش آمد ولی صلح برقرار شد. یکی از مواد صلح این بود که اگر شاهزاده‌یی از طرفین پناهنده شود بیک دیگر تسلیم کنند. واقعه تازه‌یی منجر به دوستی دو طرف شد و آن پناهنده شدن با یزید پسر سلیمان به ایران است که با استقبال گرم مواجه شد و شاه سوگند یاد کرد که تسلیم پدرش نکند،

سلیمان اورا خواست، شاه خواهش کرد اورا ببخشد، سلیمان به خط خود نوشت یا کورش کندیا به عثمانی فرستد. مجدداً شفاعت کرد سود نداد. واقعه دیگری بدینی شاه را نسبت به بایزید برانگیخت و آن واقعه این است: با یزید از شاه دعوتی به عمل آورد و خیال داشت شاه را مسموم کند و قزوین را تصرف نماید تا مورد مهر پدر واقع شود. دو تن از ندیمان بایزید به شاه خبر دادند. شاه بیپانه‌یی از مجلس بیرون رفت، بایزید همینکه دانست شاه متوجه شده بقصد فرار عازم گیلان شد شاه او و فرزندان را زندانی کرد. مردم عده زیادی از سپاهیان را کشتند، سلیمان آگاهی یافت نامه‌یی با هدایا فرستاد و بایزید را خواست چون شاه سوگند یاد کرده بود که تسلیم او نکند تدبیری اندیشید و اورا تسلیم خسروپاشا مأمور عثمانی کرد که به برادرش سلیم تسلیم نماید. خسروپاشا او و فرزندان را در میدان اسب قزوین خفه کرد و اجساد را با خود برد ۹۶۹، (پنج کم از زمره عثمانیان) ماده تاریخ است. از وقایع عمده عهد شاه طهماسب تصرف افغانستان و پناهنده شدن همایون شاه، شاهزاده گورکانی به ایران و مراجعت او به کمک شاه است.

صفات طهماسب و قضاوت تاریخ درباره او

طهماسب بلند بالا، درشت چشم و دراز دست بود و ریش مایل به زردی داشت. در جوانی به نقاشی و نوشتن میل داشت. تذکره طهماسبی از اوست، بر خری مصری با زین طلا و جل زربفت سوار می‌شد. در این باره شاعری سروده:

بی تکلف خوش ترقی کرده اند کاتب و نقاش و قزوینی و خر

شراب نمی خورد و اکثر چیزها را نجس می دانست. نیم خورده را یا در آب می ریخت یا در آتش می سوخت. از بامداد تا شامگاه دفتر حساب دخل و خرج مملکت را در پیش داشت و بکار کشور رسیدگی می کرد و بدون اجازه او کسی حق خرج نداشت. با نمایندگان اروپایی بخوبی رفتار نکرد و آنان را نجس می دانست حتی با پای برهنه حق نداشتند روی فرشها راه بروند، کفش سرپایی مخصوص به آنان می دادند. طلا و ثروت زیادی اندوخت و آنها را در قلعه قهقهه انباشت و ماموران محافظ برای حفظ آنها گماشت. ۱۲ پسر و ۷ دختر داشت که از میان دختران به پریخان خانم که با هوش و مدبر بود بیش از همه علاقه مند بود و در امور کشوری با او مشورت می کرد و بهمین جهت با ازدواج او موافقت نمی کرد. مرك این پادشاه آمیخته بابهام است، برخی گویند که حکیم ابونصر گیلانی پزشك مخصوص او به اشاره سلطان زاده خانم زنش که مادر حیدر میرزا بود او را مسموم کرد و مورخی ارمنی نوشته است که او را در حمام خفه کردند.

شاه اسماعیل دوم

بعد از مرك طهماسب هر يك از لله های فرزندان به جانب داری شاهزاده تحت تربیت خود برخاست.

سلطان زاده خانم گرجی مادر حیدر میرزا وصیتنامه طهماسب را ارائه داد، برخی گویند که جعلی بود. حیدر به جای پدر بر تخت نشست و شمشیر بر کمر بست و تاجگذاری کرد، رسم بر این بود که هر روز کشيك در بار به عهده دسته یی

از قبایل بود که در آنروز مخالفان عهده دار این کار بودند ، پریخان خانم به ظاهر
 بابرادر موافق بود و در باطن مخالف . با وجودیکه سوگند یاد کرده بود به برادر
 خیانت نکنند محرمانه کلید کاخ را برای دایی خودش مخال خان چرکس فرستاد و از ورود
 طرفداران حیدر جلوگیری کرد ، مخالفان درهای قصر را شکستند و نعره زنان به
 حرمسرا ریختند . حیدر به اشاره مادر لباس زنانه پوشید تا با زنان حرم بیرون رود
 به اشاره پریخان خانم او را گرفتند و کشتند و سرش را از بام قصر در میان
 طرفدارانش انداختند . پریخان خانم فرمانروا شد و امیری را به قهقهه فرستاد تا برادر
 دیگر اسماعیل میرزا را که در حبس بود با خبر کند . مدت ده روز پایتخت در آتش
 آشوب می سوخت ، سرانجام خبر رسید که اسماعیل میرزا رو به قزوین نهاده است .
 با خبر قتل برادر به کمک تفنگداران مستحفظ خود نگهبانان قلعه را بازداشت کرد .
 طرفدارانش سلطنتش را تبریک گفتند ، به قصد زیارت اردبیل راه
 قزوین در پیش گرفت و در راه ۱۲ اسب بنام ۱۲ امام عوض کرد و از ترس
 جان خود پسر عمویش ابراهیم میرزا را با چتر شاهی و افراد سپاه جلوتر
 به قزوین فرستاد و از منجمان خواست که ساعت ورود سعدی تعیین کنند . ۲۷
 جمادی الاولی ۹۸۴ تعیین شد ، تا این مدت در خانه پریخان خانم خواهرش
 ماند و جمعی از هواخواهان حیدر را کشت و حسینقلی خلفا مرشد کامل را
 کور کرد و خود از کوچه گمنامی وارد باغ سعادت آباد قزوین شد و دو
 تن از برادران را کشت و دختران قاتلان دو برادر را در یک شب به حرم
 برد و در ساعتی که برای خودش سعد و برای ملت ایران نحس بود در
 عمارت چهلستون قزوین به تخت سلطنت جلوس کرد ، سپس به بهانه کوچکی

(نزاع بین صوفیه و قزلباش) ۱۲۰۰۰ نفر را کشت و بیشتر شاهزادگان را ازین برد و مأمورانی به ولایات فرستاد تا همه شاهزادگان را بکشند ، از ترس مادر محمد میرزا و پسرش عباس میرزا را نگاهداشت و بعداً فرمان قتل آن دو را هم صادر کرد که اجل مهلتش نداد و حکمش اجرا نشد .

پسرش ابوالفوارس شجاع الدین محمد نام داشت که با تغال از دیوان حافظ بنام شاه شجاع نامگذاری شد ، با تولد نوزاد دستور قتل برادر و برادر-زاده را صادر کرده بود ، به مرتضی قلی خان دستور داد که جنازه پدر را به مشهد برد و خود آنرا بردوش گرفت و به امامزاده حسین قزوین برد و فقرا را اطعام کرد با ۱۲۰۰۰ ظرف غذا که هر هزار نفر را امیری عهده دار بود . بین دو امیر منازعه شد ، طرفداران طرفین شمشیرها کشیدند ، شاه خود بر اسب سوار شد و از هر سوی یکی را باتیر زد تاجش به زمین افتاد ، به فال بد گرفت و مرتضی قلی مأمور دفن جنازه پدر شد .

قضاوت در باره اسماعیل دوم

در جوانی شرور و بی عاطفه بود و بهمین جهت پدرش در قهقهه او را محبوس کرد ، به آرزو که رسید بر احدی ابقاء نکرد . به تحریک میرزا مخدوم شریفی شیرازی وزیر متمایل به تسنن شد ، علمای شیعه را دور کرد و به کسانی که خلفا را لعن نکرده بودند پاداش داد ، مخالفان وزیر نامه یی به خوابگاه شاه انداختند که وزیر را بکشد ، شاه او را معزول کرد و به کمک پریخان خانم به عثمانی پناه برد ، این پادشاه به همه کس بد بین بود ، همه جا

جاسوسان فرستاده بود و خود با لباس مبدل از عقاید مردم با خبر می شد، هر کس احضار می شد امیدزندی نداشت. همیشه تیر و کمائی در کنارش بود، هر کس را می خواست با تیر می زد، روزی بر کسی غضب کرد نگاهی به صوفیان طرفدار خود کرد بلا درنگ با دندانهای خود گوشت بدنش را کردند. با خواهرش پریخان خانم بد رفتاری کرد، همینکه خواست عباس میرزا و محمد میرزا را بکشد پریخان خانم با امراء همدست شد و او را کشتند. روایات در باره قتلش به قدری مختلف است که عده یی بعد از قتل او ادعا کردند که شاه - اسماعیل هستند و طرفدارانشان مدتها در کردستان و لرستان سران قزلباش را به زحمت انداختند و عده ی زیادی را کشتند. برخی گویند عادت به خوردن شیرۀ تریاک داشت و با جوانی که ندیم او بود به خوردن شیرۀ عادت داشت و بدست او ظرف افیونی که همیشه سر به مهر بود به شاه می رسید، اتفاقاً جوان دریافت که مهر دست خورده هر چه اصرار کرد نخور شاه خورد و کمی هم به آن جوان داد شاه مرد ولی جوان فلج شد، بعضی گویند که پریخان - خانم با امیرخان حاکم گرجستان رابطه داشت و می خواست او را شاه کند، سر هربرت انگلیسی نوشته که پریخان خانم و ۴ نفر از امرا او را خفه کردند.

سلطان محمد خدا بنده

با قتل اسماعیل، میرزا سلمان وزیر دستور داد درهای دولنخانه را بستند تا خبر منتشر نشود. با وجود این ازدحام شد. پریخان خانم نطق مهیجی ایراد کرد و سرداران را به اتحاد و ادار کرد و دستور داد امیری لباس شاه

را بپوشد و از فراز قصر مردم را به آرامش بخواند و شهر را به هفت قسمت تقسیم کرد و هر قسمت را به امیری سپرد تا شهر اداره شود. سپس به مشاوره پرداختند پریخان خانم می خواست که شاه شجاع کودک را شاه کند که خود زمامدار باشد، امرا صلاح دانستند که محمد میرزا باشد، همگی با این پیشنهاد موافقت کردند و چنانکه مرسوم بود هلهله کردند و گفتند الله الله و این رسم موافقت بود و قاصدی برای خبر رساندن به شیراز فرستادند قاصدی دیگر زودتر خبر قتل اسماعیل را به محمد میرزا رسانید بتصور اینکه آزمایشی است او را زندانی کرد. روز بعد که قاصد رسمی رسید شاه او را از زندان بیرون آورد و خوشخبر خان لقب داد. سران سپاه به پای بوسش آمدند و چون هم خودش و هم وزیرش خوب نمی دیدند زنش مهد علیا زمامدار شد و با شاه بقزوین آمدند و مورد استقبال پریخان خانم که در هودجی زرنگار با عده بی سوار آمده بود قرار گرفتند. مهد علیا از نفوذ پریخان خانم بیمناک بود و شاه را وادار به قتل او کرد اول او را به خانه الله سابقش فرستادند و بعد او را وادار کردند که این دختر سی ساله مدبر را خفه کند و دارایی کلانش را تصاحب کند، سپس دایی او شمخال خان چرکس و شاه شجاع را هم کشتند. حمزه میرزا به نیابت سلطنت انتخاب شد و مهد علیا عهده دار اداره امور کشور و علی قلی خان شاملوسرپرست عباس میرزا در هرات بود. سلطان محمد پادشاهی بلند طبع، سخنی، با فضل و شاعر بود و فهمی تخلص می کرد. شوخ طبع و پرهیزکار بود و به خدا بنده مشهور شد. خزاین طهماسب را بین فقرا و سربازان تقسیم کرد. عده بی پولدار شدند و درصدد کسب مقام برآمدند، بازار رشوه رواج یافت و

هر روز حکم تازی صادر می‌شد ، بعضی از امرا طغیان کردند و ییکانگان متوجه حمله به ایران شدند .

نجات عباس میرزا

همینکه خبر نجات عباس میرزا رسید مهد علیا دانست که امرا ممکن است توطئه کنند ، او را بقزوین خواند ولی امرا حاضر به تسلیم شاهزاده به بهانه‌های گوناگون نشدند ، همینکه خبر کشته شدن مهد علیا رسید امرا علی‌قلی خان را به خانلری (امیرالامرای) انتخاب کردند و مطیع او شدند ، عثمانیان موقع را مغتنم شمرده به مغرب ایران حمله کردند . مهد علیا و حمزه میرزا به جلوگیری رفتند ، عادل‌کرای خان امیر ناحیه شمال غرب گرجستان اسیر شد با او خوش رفتاری کردند ، نامه‌یی به برادرش نوشت و او را به صلح با ایران تشویق کرد ، امرای ناراضی اتهام روابط عاشقانه مهد علیا و عادل‌کرای را بر زبان آوردند و به منظور دستگیری عادل‌کرای خان عده‌یی را به اقامتگاهش فرستادند ، او و صد نفر همراهانش مردانه جنگیدند و کشته شدند .

قتل مهد علیا

مهد علیا دختر میر عبدالله حاکم مازندران بود و زنی قدرت طلب و لجوج . حکام را معزول کرد ، مخالفان زیاد شدند ، به خونخواهی پدر که در

زمان طهماسب کشته شده بود پسر قاتل پدر را خواست ، امرا قبول داده بودند که نگذارند او را بکشد ولی در برابر اراده مهد علیا تسلیم شدند و کشته شد . همین امر بهانه شورش شد ، مهد علیا به خواهشهای امرا توجه نکرد ، وزیرش می خواست با پول امرا را راضی کند قبول نکرد و گفت از کشته شدن باک ندارم و فرزندانم انتقام خون مرا می گیرند . امرایی ادبانه به حرمسرا ریختند و او را بزور از دامن شاه بیرون کشیدند ، التماس شاه فایده نداشت در حضورش او را خفه کردند و جسدش را به صحرا انداختند ، مادر پیر و همه اقوامش را کشتند و مازندرانان را قتل عام کردند . حمزه میرزا بر فراز قصر رفت و سنگر گرفت . شاه از غصه يك روز از حرمسرا بیرون نیامد ، امرا کس نزد او فرستادند و معذرت خواستند ، شاه ناتوان گفت قضای الهی بود ، حمزه میرزا را خواست ، پایش را بوسیدند و نامه مهر کردند که به شاه و حمزه میرزا وفا دارند ، در همین هنگام عثمانیان در تبریز با شاه جنگیدند و بعلت بروز قحطی شاه شکست خورد و برای مخالفت ، مادر علی قلی خان و پدر او را کشتند و همین امر باعث طغیان علی قلی شد ، به کمک مرشد قلی در پشت دروازه نیشابور برای اولین بار عباس میرزا را روی قالیچه سلطنت نشاندند و با دوامیر دیگر چهار گوشه قالی را گرفتند و از زمین بلند کردند و فرمانهای سلطنتی را با مهر او می نوشتند . شاه محمد بخراسان لشکر کشید ، علی قلی پسر خود را به کروگان نزد شاه فرستاد و مورد عفو قرار گرفت و مرشد قلی هم که بخشیده شده بود دانست که حيله است ، در همین هنگام حمزه میرزا ۱۸ ساله شده بود با غروری

که داشت امیرخان حاکم آذربایجان را کشت و موجب ضعف قوای ایران شد. عثمان پاشا به تبریز حمله کرد و تبریز را گرفت، حمزه میرزا مردانه جنگید و از کشته‌ها پشته‌ها ساخت، تبریز ویران شد، عثمان پاشا دق کرد و مرد.

قتل حمزه میرزا

امیرخان بتحریرک علی‌قلی‌خان استاجلو کشته شد. امرا قیام کردند حمزه میرزا نقشه آنان را برهم زد، تصمیم گرفتند او را از ولیعهدی خلع کنند و یکی از دو برادرش را شاه کنند لذا لله طهماسب میرزا را فریب داده شبانه او را باطناب در جوالی از دیوار قلعه بزیفرستادند تا او را شاه کنند، ذهن حمزه میرزا را هم نسبت پیدر بدین کردند و باو گفتند که شاه چنین دستوری داده، حمزه با سپاه کم بر امرای طاغی پیروز شد و طهماسب بی گناه بقلعه الموت فرستاد و خود بمنظور فتح تبریز در محل ابوشخمه اردو زد، امرای دانستند انتقام خون مادر را خواهد گرفت و در نامه‌یی که یکی از امرا در این مورد نوشته بود رازش فاش شد، مخالفان خداوردی دلاک او را فریفتند و تحریرک کردند که او را بکشد. وی در شبی که حمزه میرزا مست در آلاچیقی خوابیده بود او را کشت و فرار کرد، روز بعد دستگیر شد سرانجام شاه محمد باخنجر بدست خود او را کشت و دستور داد جسدش را باسرکین سگ بسوزند و بیاد دهند.

ولیعهدی ابوطالب میرزا

شاه بعد از قتل حمزه میل نداشت ولیعهدی تعیین کند منتظر انتقام بود و گفت خودم زمام امور را در دست می گیرم. گفتند تو نایب نایی، مخصوصاً مستوفی الممالک که در کشتن حمزه میرزا دست داشت در این کار مصر بود، شاه ناچار تاج بر سر ابوطالب گذارد و همه مبارکباد گفتند و مستوفی وزیر او شد.

آغاز اختلاف علی قلی و مرشد قلی

به علی قلی تلقین کردند که مرشد قلی قصد طغیان دارد. وی مرشد قلی را به هرات دعوت کرد و روزی در حمام دستور داد که او را بکشند، مأمور قتل به اشتباه دلاک را کشت و مرشد قلی جان بدربرد و به مشهد رفت و پسرچم طغیان بر افراشت. علی قلی در محل سوسفید نزدیک ترشیز باوی مصاف داد، یکی از سرداران علی قلی به مرشد قلی پیوست و او را از محل عباس میرزا آگاه کرد. مرشد قلی با سپاهی تاختن گرفت و عباس میرزا را که از اسب در غلتیده بود بر اسب دیگر نشافید و رکابش را بوسه داد و از شادی برقص پرداخت و به مشهد رفت. علی قلی سخت ناراحت شد، عده‌یی را فرستاد که شاه را بگیرند یا بکشند، سرداری به شاه خبر رساند، تیری بیکی از سرداران شاه خورد و شاه بسلامت رست. مرشد قلی برای بار دوم در محل کوه سنگی شاه را بر تخت نشاند و بنامش خطبه خواند و سکه زد و خود را نایب السلطنه نامید و نامه‌یی به شاه محمد نوشت و از قتل حمزه ابراز تائر کرد و ولیعهدی عباس میرزا را خواستار شد. امرا مرشد قلی را ملامت کردند، در این هنگام کاشان در محاصره شاه محمد بود که خبر حمله عبدالله خان

ازبك به هرات و حرکت مرشد قلی و عباس میرزا را به قزوین شنید و راه قزوین را در پیش گرفت .

سرا انجام کار قلی و مرشد قلی

علی قلی همینکه شاه را از دست داد ناراحت شد و از حسادت سفیری بدربار عبدالله خان ازبك فرستاد و او را به تسخیر خراسان تشویق کرد. عبدالله بخراسان آمد، مرشد قلی تاب مقاومت نداشت با عباس میرزا رو بقزوین نهاد، عبدالله خان به به علی قلی دستور داد که هرات را تسلیم کند. علی قلی پشیمان شد، ۱۲ ماه مقاومت کرد، مرشد قلی کمکی برای او نفرستاد، و این موضوع را شاه عباس در نامه‌یی که بعداً برای اکبر شاه هندی نوشته متذکر شده، بالاخره تسلیم عبدالؤمن خان فرزند عبدالله شده او و همه همراهانش کشته شدند .

ورود شاه عباس به قزوین و جلوس او

شاه عباس به قزوین رسید و چون پدرش در حدود کاشان بود بدون خونریزی در سال ۹۹۶ بتخت نشست و مرشد قلی نایب السلطنه شد. امرا و همراهان شاه محمد جز تسلیم چاره‌یی نداشتند، بقزوین آمدند . امرا را شبانه اجازه ورود نداد، هر امیری را جداگانه در اطاقی نگه داشت که توطئه نکنند . شاه عباس باستقبال پدر رفت، شاه محمد تاج را بر سر پسر گذاشت و خود کناره گرفت و شاه خراسان شهریار نامدار ایران شد .

نارینخ جلوس او از عقل چو پرسیدم

حیران شد و خندان گفت عباس بهادر خان (۹۹۶).

شاه عباس بر تخت جلوس کرد و عصای مرصع در دست و پدر در کنارش، مرشد

قلی پشت سرش ایستاده و صوفیان و امرا صف در صف ایستاده ، مرشد قلی میل داشت
 امرا را از میان بردارد ، شاه هم با او موافق بود زیرا می خواست ارتش را منظم
 کند. در اجرای این سیاست از کشتن و کور کردن فرزندان هم مضایقه نکرد، حتی
 در همان روز تاجگذاری ، مرشد قلی گفت مرشد کامل مجازات کشندگان حمزه
 میرزا را از شما می خواهد. شاه رو به خلیفه الخلفا کرد و گفت من مجازات
 کشندگان را می خواهم شما چه می گوئید ؟ همگی موافقت کردند چند نفر از
 امرا در زیر لگد های صوفیان کشته شدند. مرشد قلی فرمانروای مطلق شد و
 برای خود دستگاه جداگانه ترتیب داد و فرمانها را به مهر شاه و مهر خود موشح
 می کرد ، شاه مخلوع و شاهزادگان را به قلعه الموت فرستاد و برای شاه مجلس
 عروسی تشکیل داد و در یک شب دوشاهزاده صفوی را به حرم شاه برد و سه شبانه روز
 جشن گرفت . امرا که از استبداد مرشد قلی به تنگ آمده بودند توطئه قتل او را
 کردند بتصور اینکه شاه از آنان پشتیبانی می کند . شاه باطناً مایل بود ولی با
 سیاست خاص خود این میل را ظاهر نکرد، سیدی جلیل القدر از یزد می آمد، مرشد
 قلی هنگام استقبال نزدیک بود کشته شود. شاه تصمیم گرفت او را از میان بردارد
 و چون باشمشیر وارد شدند و گفتند مرشد قلی را نمی خواهیم گفت من دستور داده ام
 و با سیاست جمع آنان را بهم زد و شاه سونی کرد . طرفداران شاه جدا شدند و به
 امرا گفت در خانه قورخمس خان روند تا فردا مرشد قلی از آنان دلجویی کند .

روز بعد مهدی قلی ذوالقدر حاکم فارس را بنمایندگی فرستادند، وی در
 حضور شاه با مرشد قلی تندی کرد . شاه گفت مرشد قلی مورد اعتماد من است و با
 حالت عصبانیت به حاکم اسبق فارس دستور داد او را بکشد ، امیران از شنیدن این
 خبر بر اسب پریدند و فرار کردند و راه گیلان پیش گرفتند . سوارانی به تعقیبشان

رفتند و جز دوتن که به خاک عثمانی پناهنده شدند بقیه کشته شدند. شاه عباس در نامه‌یی که به اکبر شاه هندی نوشته این جریان را یادآور شده است.

مرشد قلی چگونه کشته شد ؟

شاه به علی قلی خان شاملو و خانواده او محبت وافر داشت زیرا از پستان مادرش خانی خان خانم شیر خورده و زوجه اش جان آغا خانم مانند مادر از او پذیرایی کرده بود. شاه میل داشت در محاصره هرات مرشد قلی به علی قلی کمک کند ولی نکرد، شاه را فقط بخاطر پیشرفت کار خود دوست می داشت ، شاه پیرانه مدارا می کرد حتی در مواقعی که با شاه تندی می کرد و باو اجازه مداخله در امور را نمی داد و پر خاش می کرد ، نهایت خونسردی را بخرج می داد تا از ضمیرش آگاه نشود، همینکه هرات بدست ازبکان افتاد شاه متأثر شد و در کشتن مرشد مصمم ، شاه با طرفداران از مرشد گله می کرد و مرشد هم با دوستان خود از شاه در مجلسی گفته شده بود در رفع مشکل آسان است، دیگری را می توان بشاهی انتخاب کرد. به گوش شاه رسید ، پیشدستی کرد و در راه خراسان بکمک وزیرش و چهار نفر از امرای قزلباش نقشه قتل او را کشیدند و سوگند یاد کردند شاه هم قسم خورد که هر کس پیشقدم شود به مقام عالی می رسد. شبی در بستانم نوبت کشیک بامخالفان مرشد قلی بود، شاه صحبت را آنقدر با او ادامه داد تا در خیمه سلطنتی بخواب رفت. شاه توطئه گران را باخبر کرد، همینکه وارد شدند از ترس مردد ماندند. شاه گفت اگر تردید کنید بیدارش می کنم، همه را خواهد کشت ، یکی شمشیری بر دهانش که باز بود زد تا حلق بریده شد، برخاست دیگری شمشیری بر کتفش زد بسوی اصطبل شاهی دوید، بدستور شاه میر آخور میخ کوبی بر سرش کوبید و نقش زمین شد ، جارچیان این خبر را به اردو دادند و همان شب همه

قوامش را کشتند و امیر دیگری را که سخن بی ادبانه گفته بود زبانش را از پس کلاهش در آوردند و نکونسار از شتری گرد شهر گردانیدند و کشتندگان هر يك منصبی رفیع یافتند. از این پس شاه روش استبداد را آغاز کرد و بدون ملاحظه و ترحم مخالفان را با تدبیر از بین می برد و جوانان گمنام را برمی کشید و بدست آنان پیران ماجراجو و خیره سر را نابود می ساخت. ریش خود را تراشید و سبیل گذاشت، حتی سادات و علمارا و ادار کرد که ریش خود را بتراشند، لباس ساده می پوشید، اگر سیاه می پوشید نشانه دل مشغولی و لباس رنگارنگ دلیل خرسندی و اگر سرخ می پوشید همه نگران می شدند زیرا در آن روز حتماً کسی جان خود را از دست می داد.

اخلاق و صفات شاه عباس

شاه عباس به هنرهای زیبا علاقه داشت و هنرمندان را تشویق می کرد ولی بامیر عماد قزوینی به علت سنی بودن خوش رفتاری نکرد و او را کشت. جامع اضداد بود، خود خواه، درویش خوی، سنگدل و رحیم، آب و آتش را باهم ممزوج کرده بود، امرش بی چون و چرا اجرا می شد، پدر سر پسر را و پسر سر پدر را می برید، اختیار به کسی نمی داد، هر وقت بگردش می رفت مردم احترام می گذاردند و زنده بادشاه می گفتند، اگر سرداران سپاه همراهش می رفتند ناراحت می شد می گفت اینها دست از سر من بر نمی دارند، در سفرها گاهی خودش غذا می پخت و به دیگران هم می داد. اگر از کسی مهربانی می دید اشک شوق در چشمانش جاری می شد، دلیر و مردانه بود، پیاده روی را دوست می داشت، با سربازان به مهربانی رفتار می کرد، جلادان درشت استخوان و آدم خواران بیرحم داشت که گاهی

مقصران را در آب می جوشانند یا پوست می کنند و چشم در می آودرند و بسیخ می کشیدند و سرب گداخته در دهن می ریختند. گاهی قساوت او بحداعلی می رسید وقتی دو برادر و برادر زاده را کشت از ندیمی پرسید چگونه بود ؟ گفت چراغ خانواده را کور کردی، او را کشت . هنگام بازدید سد کوهرنك ناشناس در میان زنان ارمنی می گشت، دید از او بیدی یاد می کنند، همه را بزور مسلمان کرد و به سربازان داد و کشیش پیری را بزور ختنه کرد و مرد. به کشته صفی میرزا دستور داد سر پسر خود را ببرد، آنوقت گفت حالا فهمیدی که وقتی خبر قتل پسر را دادی چه حالی پیدا کردم ؟ مردی روی علفها خفته بود، اسبش رم کرد او را با تیر زد . سربازی عریضه یی در راه باو داد او را کشت و دست نویسنده را قطع کرد . دزدان و دروغگویان را سر می برید یا از برج بزیر می انداخت. رفتارش باید و خویشاوندان خوب نبود ، زیرا مهر پدر و مادری را درك نکرده و در دامان سرداران جسور بار آمده بود ، بعد از قتل صفی ولیعهدش مردم ناراحت شدند، خودش هم ناخرسند بود، فرزندان را که می دید می گریست و دستور داده بود کسی در این مورد سخنی نگوید . از میان زنان حرم عمه اش زینب بیگم در مزاج شاه تأثیر فراوان داشت ، در زن داری تعصب داشت و زنان او را از ۴۰۰ تا ۵۰۰ نوشته اند ، هنگام شکار زنان را با خود می برد و در شکارهای خصوصی زنان بر اسب سوار می شدند و شکار می کردند ، در چراغانی و آتشبازی نیز زنان را برای تماشا می برد و گاهی تا صبح مجلس جشن ادامه داشت. اگر دلتنك بود هیچ زنی جرأت جلو آمدن نداشت و اگر خوشحال بود گردش را می گرفتند و با او بشوخی می پرداختند . در سفر زنان را با خود می برد و از آنان مراقبت می کرد. شبی ناشناس در میان کاروان گشت و ساربانانی که بزنی تجاوز می کرد هر

دو را کشت. به نوازندگی علاقه داشت، شراب می خورد و گاهی شراب خواری را برای دیگران منع می کرد، استعمال تریاک را قدغن کرد و از کشیدن چپق بدش می آمد.

روابط شاه عباس با کشورهای خارجی

دوران سلطنت ۴۲ ساله این شهریار بزرگ که به حق خارجیان او را کبیر لقب داده اند پراست از حوادث جنگی از يك سوی با دولت نیرومند عثمانی و از جانب دیگر با ازبکان در شمال شرق و در افغانستان، که در بیشتر این جنگها فتح با شاه بوده و کشور ایران را به منتها درجه عظمت رسانید و حدود آنرا به دوره ساسانی نزدیک کرد. ولی محمد خان پادشاه ماوراءالنهر به ایران پناهنده شد و مورد استقبال شاه قرار گرفت، همچنین قندهار به تصرف ایران درآمد و در برابر نامه تهدید آمیزی که پادشاه هند نوشته بود، جواب توهین آمیزی نوشت و گفت قبل از فتح سرداران، زنان این قلعه را گشوده بودند (دستور داده بود دلاله قزی که از زنان مورد توجه شاه بود و اکثر اوقات در سفر باشاه بود و او را می خندانید با عده یی نوازنده قبل از سربازان وارد قلعه شوند). هرمز و بحرین را که بتصرف پرتغالیها درآمده بود بکمک نیروی زمینی خود و دریایی انگلستان باز پس گرفت و از این هنگام اسباب توجه انگلستان به دربار صفویه فراهم شد و راه نفوذ اسپانیا و پرتغال مسدود شد. برادران شرلی با ۲۴ نفر از همراهان به ایران آمدند و این دو برادر به عنوان سفارت از طرف شاه به ممالک اروپایی رفتند و از میان همراهان عده یی از مهندسان توپچی سپاه ایران را با اسلحه آتشین آشنا

کردند، و چون در آن هنگام ایران مرکز صدور ابریشم بود سفرای متعدد از طرف دولت انگلستان و هلند و اسپانیا و آلمان به ایران آمدند و هریک می‌کوشیدند تا خاطر شاه را به خود جلب کند. رسم بر این بود که نمایشگاه کالاها تشکیل دهند و شاه در هر نمایشگاهی که بیشتر توقف می‌کرد زنان بزرگان بیشتر از همان غرفه خرید می‌کردند. در این هنگام کمپانی هند شرقی انگلیس با آرامی نقشه دقیق راه نفوذ خود را به خلیج فارس عملی می‌کرد و سیاستمداران ایران از آن بی‌اطلاع بودند، کم‌کم رقابت بین انگلستان و کشورهای دیگر اروپایی آغاز شد و بسیادت بحری انگلیس پایان یافت.

مرک شاه عباس ۱۰۳۸

شاه عباس در پایان عمر مریض شد و پزشکان تجویز کردند که به بهشهر رود، سرانجام در آن شهر بدرود زندگانی گفت و مردم قدر شناس ایران جنازه او را روی دوش گرفته به کاشان آوردند و بعداً در قم دفن کردند. با مرک این شهریار نامدار متدرجاً شکوه و عظمت این سلسله رو بنقصان نهاد و با حمله افغان راه زوال گرفت. سالها بعد که شاردن سیاح فرانسوی به ایران آمد نوشت: «با مرک این پادشاه بزرگ ترقیات ایران متوقف ماند».

شاه صفی

شاه عباس چهارپسر داشت. صفی میرزا که ولیعهد بود در رشت کشته شد، طهماسب میرزا مرد و دو پسر دیگرش محمد میرزا و امام‌قلی میرزا کور شدند. پسر صفی میرزا که سام میرزا نام داشت و جوانی ۱۷ ساله و بی تدبیر و خونخوار بود بنام شاه صفی روی کار آمد. در مدت ۱۴ سال سلطنت خود

امرا و بزرگان را قتل و آزار و شکنجه کرد. از بکان به خراسان حمله کردند ولی از منوچهر خان حاکم خراسان شکست خوردند، موراوی امیر گرجستان که مطیع بود قیام کرد و به عثمانی گریخت و سلطان عثمانی را به لشکرکشی ایران تشویق کرد، خسرو پاشا بایران حمله کرد، زینل خان شاملو مأمور دفع او شد، شکست خورد، شاه براو غضب کرد و اوراکشت و خود بیغداد تاخت. خسرو پاشا دست از محاصره برداشت، طهمورث خان گرجی باداود خان برادر امام قلی متحد شد ولی از سپاهیان شاه شکست خوردند ولی عثمانیان مجدداً بغداد را گرفتند. از کارهای زشت این پادشاه قتل امام قلی پسر الله وردیخان و سه فرزند اوست که لکه ننگی بر تاریخ باقی گذاشت. یکی از مورخین در باره شاه صفی نوشته: «از آب تیغ وی آتش دودمان های بزرگ فرونشست و از صرصر قهر او چراغ خاندان های قدیم و معتبر خاموش گشت.

دلی نماند که از بیم او دونیم نشد سری نماند که از جور او ز پانقتاد
امرا و بزرگان و وزرای مملکت از هول جان ترك امور دیوانی گفته
به اطراف متواری شدند». بر اثر افراط در شراب خواری مرد.

شاه عباس دوم

فرزند نه ساله شاه صفی بنام شاه عباس دوم بسلطنت رسید و میرزاتقی خان اعتمادالدوله وزیر مازندران نایب السلطنه شد، امرا شاه جوان را وادار به قتل وزیر کردند، از وقایع زمان او کناره گیری امام قلی ازبك از سلطنت و جانشین کردن ندر محمد برادر خود می باشد، امام قلی به عنوان زیارت خانه خدا به ایران آمد و مورد استقبال شایان قرار گرفت، برای اولین بار آثار تألیف دین و سیاست در حکومت صفوی آشکار شد و عده بی شیا از ارزش مقام روحانیت سوء استفاده

کردند و خود را در صف روحانیون قراردادند و در کارها اخلال کردند، شاه عباس از نفوذ آنان کاست و مانند شاه عباس کبیر بر امرا و بزرگان سخت می گرفت و رعایا را عزیز و محترم می داشت، بهمین نظر مردم او را عادل ترین پادشاهان دانسته اند، مالیاتها را بخشید و مردم نفس راحتی کشیدند، شاه جهان پادشاه هند تصمیم به فتح قند هار گرفت ولی توفیق نیافت و سفیر دوستی نزد شاه فرستاد. تا پایان فتنه افغان قندهار ضمیمه ایران بود. شراب را منع کرد ولی خود توبه را شکست و از فرط شراب خواری مرد و در قم دفن شد.

شاه سلیمان

شاه عباس دوم دو پسر داشت یکی بنام صفی میرزا که از مادری چرکس بود، دیگری حمزه میرزا از مادری گرجی. صفی میرزا را دوست نمی داشت و او را محبوس کرد، بعد از مرگ شاه شهرت دادند که او را کور کرده و خواستند حمزه میرزا را شاه کنند، یکی از خواجگان حرم بنام آغا مبارک گفت دروغ است و شاهزاده بیناست و اگر بخواهند حمزه را روی کار آورند او را خواهد کشت، ناچار به سلطنت صفی میرزا راضی شدند و بنام شاه سلیمان بر تخت جلوس کرد، چون در حرم سرا بزرگ شده بود بی کفایت بود و علیل المزاج. خوشبختانه وزیر مدبر بنام شیخ علی خان زنکنه عهده دار امور بود و با عدالت مملکت را اداره می کرد. همسایگان کشور گرفتار مشکلات داخلی بودند و به ایران نپرداختند. دوران آرامش بود، تجارت رونق گرفت و عمارت هشت بهشت ساخته شد. از وقایع مهم زمان او تاخت و تاز آدینه سلطان ترکمن به گرگان و دامغان و شکست و کشته شدن او در سال بعد است، شاردن و تاورنیه در این دوران سفرنامه های خود را نوشته اند.

شاه سلطان حسین

(ابوالظفر بهادرخان) شاه سلطان حسین (این لقب اکثر پادشاهان این سلسله بود حتی شاه سلطان حسین). مشهور است هنگامی که شاه سلیمان در بستر مرگ بود به بزرگان مملکت گفت اگر سعادت و خوشبختی ایران را می خواهید مرتضی میرزا را و اگر خواهان آسایش هستید حسین میرزا را به سلطنت انتخاب کنید ، امرا هم که جز سعادت خود چیزی نمی خواستند حسین میرزا را به سلطنت انتخاب کردند ، هر چند که این پادشاه ، خوش قلب و مهربان بود ولی در چنان اوضاع و احوال مصلحت نبود براریکه سلطنت ایران بنشیند زیرا در حکومت های استبدادی اراده شاه در اراده امور کشور تأثیر فراوان دارد و خوبی و بدی کارها بستگی به قدرت یا ضعف شاه دارد. متأسفانه دو پادشاه آخرین سلسله عاری از تدبیر و سیاست و قدرت بودند و وضعی در ایران به وجود آوردند که جز تلخکامی و سرافکندی برای ملت ایران حاصلی نداشت . دانشمندان شوروی در تاریخ ایران خود نوشته اند که « سیاست مالی دوران او غیر قابل تحمل بود زیرا ناگهان مالیاتها دو برابر شد ، برای دریافت روستاییان را سرنگون آویزان می کردند ، همینکه فرامی کردند به اجبار به سرزمینهای خود بر گردانده می شدند و از قبول ادوار بر او نوشتند که تنها ضعف و اشتباهات او عامل انقراض نبوده بلکه خرابی عمومی اوضاع اقتصادی باعث اضمحلال دولت شد و ضعف او و اطرافیان موجب تلاشی شدن دولت . آرتمی ولینسکی در یاداشتهای خود اظهار نظری در باره این پادشاه و وزیرش کرده که چون خارج از تزاکت است از ذکرش خودداری می شود . همین سفیر روس می نویسد: « شاه بدهان وزیر نگاه می کند ، صدراعظم اشخاص دانا را طرد کرده ، تجارت بدست هلندیها و هندیها افتاده و راه دریا طریق خشکی را کساد کرده ، فرانسویان امتیازاتی گرفته اند (قضاوت مشترك) به وجود آمده

نفون شیخ محمد باقر مجلسی در او زیاد بود. آخوندها در بار راه یافتند و بتحریر آنان مساجد سنی ها تبدیل به اصطبل شد و مخالفت با سنیان و غلاة شیعه آغاز، زیرا از نهضت های تجزیه طلبانه سنیان شرق و غرب می ترسید، در حرم سرا تبجمل بسیار و ظروف بارفتن داشت. امرا برای ارضای شاه زیباترین دختران قلمرو خود را به دربار می فرستادند. »

اگر این سخن درست باشد که در تمام مدت ۲۹ سال سلطنت خود حتی یکبار هم حکم مجازات مقصری را صادر نکرد و حتی یکبار هم از پایتخت بیرون نرفت معلوم است که حکمش در میان فرمانروایان تا چه حد نافذ بوده و پیدا است که شاه محصور در حرم سرا تا چند حد از حال رعایا باخبر بوده است. عامل مهمی که در تضعیف سلطنت صفوی تأثیر داشته شرکت عناصر مختلف و ملت های متفاوت از گرجی و چرکس و ارمنی و ترکمن و عشایر و قبایل دیگر در کار مملکت بود زیرا بوسیله ازدواج با دختران قبایل نفون هر یک در دربار باعث بروز کشمکشها و اختلافات می شد، نفون عناصر غیر ایرانی و نفون طبقه حاکمه پادشاه صفوی را در میان گرفت و سستی و عدم کفایت او به سقوط سلطنت کمک کرد و می گویند یکی از خواجه سرایان حرم سفیر روسیه را از طرف شاه به حضور پذیرفت و در باب روابط دو کشور با او مذاکره کرد. عامل دیگر عدم مداخله مردم در سرنوشت کشور بود و پادشاه بهر طریق که مایل بود عمل می کرد و مسلم است که هیچ قدرتی نمی تواند دوام یابد مگر اینکه به ملت متکی باشد، بنابر این در دوره صفویه هر اثر خوب یا بدی که باقی مانده نتیجه مستقیم فکر پادشاه بوده و وقتی تاریخ این سلسله را از لحاظ علم و ادب مطالعه می کنیم به اثر مهم علمی یا ادبی برخورد نمی کنیم ولی از يك حقیقت

نمی توانیم سرباز زینم و آن ترقی روز افزون هنرهای زیبا و آثار بدیعی است که پیوسته خاطره دوران صفوی را تجدید می کند . نام شاه عباس بزرگ با آبادانی و ساختن پل و حمام و بازار و کاروانسرا و امنیت راهها توأم است . رواج مذهب تشیع و دوستی آل علی علیه السلام نیز مترادف نام بسیاری از پادشاهان این سلسله است .

اصفهان و حمله افغان

اگر کشور ایران را به حلقه انگشتی تشبیه کنیم اصفهان نگین آن است یا بقول سعید هروی شاعر قرن هشتم :

ملك ایران را که از اطراف عالم خوشتر است

همچو شخصی دان که باشد از هنر او را روان

اصفهان او را سرو کرمان و شیرازش دو پای

ری یکی دستست و دیگر دستش آذربایجان

در عهد هخامنشیان و اشکانیان اصفهان راجی یاگی می خواندند که امروز نام بلوک جی از توابع اصفهان است . اصفهان بشکل ذوزنقه‌یی است که قاعده و طول آن به سمت شمال و قاعدهٔ اقصر آن به سمت جنوب است و هر سرزمینی که شمال آن باز و جنوبش بسته باشد خوش آب و هواست ، بقول اعراب « اصح مساکن و بلاد، شهری است که شمال آن گشاده و جنوبش بسته باشد » .

در عصر ساسانی به علت اینکه در مرکز ایران قرار داشت و محل اجتماع سپاه بود آنرا اسپاهان خواندند که بتدریج اصفهان شد . بگفتهٔ صادق هدایت « اصفهان نصف جهان ، یکتای دنیا شهر صنعت و شکوه ، شهر نقاشی و کاشیکاری

و معماری و بناهای زیبا ، شهر کنبد باطاقها ، شبستانها ، آتشگاهها ، شهر دشتها ، کشتها ، آبها ، گلها ، میوه ها .

حملات قبل از افغان

برای اولین بار بعد از اسلام عبدالله بن ورقا از جانب عمر مأمور فتح اصفهان شد. سردار ایران شهر براز جادویه کشته شد ، پادوسپان حاکم اصفهان پیشنهاد جنگ تن به تن کرد ، ضمن جنگ آشتی کردند و بدون خونریزی شهر بتصرف اعراب درآمد ، ۱۹ یا ۲۱ هجری. بعد از مدتی مردم بر اعراب شوریدند ، ابو موسی اشعری در سال ۲۳ هجری مجدداً شهر را متصرف شد ، تا عهد سلجوقیان مکرر از جانب امرای سلسله های مختلف به قصد تصرف اصفهان حملات سخت شد ، ملکشاه در اواسط قرن پنجم هجری این شهر را به پایتختی برگزید و بر رونق و اعتبار آن افزود . می گویند وقتی ملکشاه خواست از ثروت مردم آگاه شود تقاضای پول برای امور کشور کرد ، پیر زنی فامهیی باو نوشت و همه مبلغ را تقبل کرد ، بعد از سلجوقیان تکش باصفهان حمله کرد و شهر را متصرف شد خلاق المعانی گوید :

مژده که خوارزمشاه شهر صفاهان گرفت
ملك عراقین را همچو خراسان گرفت
ماهجه چترا و قلعه گردون گشاد
مورچه تیغ او ملك سلیمان گرفت

اصفهان و حمله مغول

تا سال ۶۶۳ هجری اصفهان از حمله مغول محفوظ بود . اختلافات دو خانواده

مذهبی اصفهان یکی آل صاعد که حنفی مذهب بودند ، دیگری آل خجند شافعی مذهب موجب شد که اوکتای قا آن شهر را تصرف کند ، شافعیها با اوکتای سازش کردند بشرطی که حنفی ها را بکشد ، همین که وارد شد همه را قتل عام کرد حتی شافعی ها را :

کمال الدین عبدالرزاق از کشتار و اختلافات این دو خانواده به تنك آمده و این قطعه را سروده و دعایش مستجاب شده :

تا در دشت هست و جوباره	نیست از کوشش و کشش چاره
ای خداوند هفت سیاره	پادشاهی فرست خون خواره
تا که در دشت را چو دشت کند	جوی خون آورد ز جوباره
عدد خلق را بیفزاید	هر یکی را کند دو صد پاره

و این دو بیت دیگر از هموست که پس از کشتار مغول سروده و خود او نیز بدست مغولان به قتل رسیده :

کس نیست که تا بر وطن خود گرید	بر حال تباہ مردم بد گرید
دی بر سر مرده بی دودد شیون بود	امروزیکی نیست که بر صد گرید

اصفهان و حمله تیمور

تیمور به فارس حمله کرد و شاه منصور پادشاه آل مظفر کشته شد ، تیمور هفتاد نفر از شاهزادگان این سلسله را به قصد تسخیر اصفهان همراه آورد و در نزدیکی اصفهان در شب دهم ماه رجب ۷۹۵ هجری همه را کشت ، مردم اصفهان بدون خونریزی تسلیم شدند .

به عبرت به آل مظفر نظر کن	شہانی که گوی از سلاطین ربودند
که در هفتصد و پنجاه و تسعین ز هجرت	دهم شب به ماه رجب چون نمودند

چو خرما بنان در زمانها برستند
چو تره باندك زمانى درودند
همین که لشکر تیمور وارد اصفهان شد نیمه شبی آهنگری طبلی کوید.
مردم بتصور طبل جنگ بر لشکر تیمور حمله بردند و عده‌یی را کشتند. تیمور
دستور قتل عام داد و هفتاد هزار نفر را کشت و از کله‌ها مناره‌ها می‌ساخت.

اصفهان پایتخت ایران

در سال ۱۰۰۰ هجری شاه عباس بزرگ پایتخت را از قزوین به اصفهان
انتقال داد و روز بروز بر آبادانی و اهمیت این شهر افزوده شد و هریک
از جانشینان او نیز به سهم خود بناهای زیبا و باشکوهی بوجود آوردند
بطوری که تا امروز نام اصفهان و صفویه و بناهای تاریخی و تشیع توأم است.

زاینده رود و سد گوهرنگ

هزاران سال است که زاینده رود این سرزمین گوهر خیز را با شکوه هرچه
تمامتر آبیاری می‌کند و مردم اصفهان را ثروتمند و اهالی کشور را از نعمات
برخوردار. شاردن نوشته است که شاه طهماسب برای ایجاد سد و آوردن آب
گوهرنگ به اصفهان اقداماتی کرد ولی بخارات گوگرد متصاعد می‌شد و
کارگران را خفه می‌کرد؛ عملیات متوقف شد، شاه عباس اقدامات را دنبال کرد، نظر
به اینکه کوهها سرد و برفی بود مدت‌ها کار تعطیل شد. گوهرنگ از زردکوه بختیاری
سرچشمه می‌گیرد و پس از پیوستن به رودخانه شیخ علیخان رود کارون را به وجود
می‌آورد، شاه عباس می‌خواست خط الرأس کوه کارکنان را بشکافد و با ساختن سدی
مرتفع آب را بالا آورد، مدت ۱۵ سال کار کرد، هر سال هزاران کارگر از ایلات
جنوب می‌آمدند و با زحمت کار می‌کردند، از خط الرأس کوه به طول ۶۰۰ به

عرض ۶۰ متر پایین آمدند ، بامحاسبه يك قرن وقت می گرفت. هر چند كه شاه عباس در این كار توفیق نیافت ولی اراده او قابل تقدیس است .

همت والای شاهنشاه آریامهر این طلسم را گشود و عملیات حفاری و سد سازی از مهرماه ۱۳۲۷ شروع و در تاریخ ۲۴ مهرماه ۱۳۳۲ افتتاح شد ، از برکت ازدیاد آب و تأسیس کارخانه صنایع مادر ، اصفهان هم از لحاظ صنایع جدید و کشاورزی و هم از جنبه هنرهای زیبا روز بروز راه پیشرفت و تکامل را می پیماید و ایرانی در سایه هدایت رهبری دانا به خودمی بالد .

تاریخ حزین و فتنه افغان

یکی از کتابهایی که در باره فتنه افغان و تصرف اصفهان اطلاعات درست می دهد کتاب تاریخ حزین لاهیجی است . شیخ محمد علی بن ابیطالب از سلاله شیخ زاهد گیلانی نیای مادری صفویه است که خودش در اصفهان متولد شده و در بنارس هندوستان مدفون است . مؤلف آشکده نوشته در هندوستان زندگی خوشی داشته ولی خودش در پایان کتاب تاریخ خود می نویسد سه سال و کسری است که در شاه جهان آباد هستم در خیال نجات از این کشورم میسر نشده عاجز و ناتوان گوش بردای رحیل نشسته ام . علی قلی خان واله نوشته موافق صفویه و مخالف نادر بود ، به هند رفت که پادشاه هند را علیه نادر بشوراند ، وقتی آنجا رسید نادر هند را فتح کرد ، مردی مبارز و ماجراجو بود ، طبعی لجوج و سرسخت داشت . نوشته واله مقرون به حقیقت است زیرا درباره جلوس نادر می نویسد ۱۱۴۸ مطابق است با حروف «الخیر فی ماوقع» و ظریفی مصراعی به این جمله اضافه کرده و گفته :

بتاریخ الخیر فی ما وقع بریدیم از مال و از جان طمع

بنظر من این مصراع را خود اضافه کرد و نخواست به بنام او باشد. شاه طهماسب دوم به حزین علاقه داشت زیرا مردی دانشمند و شاعری ماهر بود که در فنون مختلف شعر می سرود و از دانشمندان عصر بشمار می رفت. یکبار به خانه حزین رفت و قبل از گرفتاری بدست نادر نامه‌یی به او نوشته و وی را دعوت بازگشت به وطن کرده بود و حزین در جواب قطعه‌یی نوشته و از بازگشت معذرت خواسته :

ای صاحبی که از اثر رنگ و بوی تو خون کرشمه در جگر گلستان کنم
از گردش زمانه فاساز شد ضرور چندی وداع بزم تو ای دلستان کنم
از صبر می زند دل مغرور لافها خواهم که خویش را به فراق امتحان کنم
حزین همچون خبر نگاری ماهر در بیشتر محاربات از جلو سپاه یا از دنبال حرکت می کرد و وقایع را می نوشت و امانت را رعایت می کرد .

فتنه افغان

در افغانستان دو قبیله درانی و غلجایی از قبایل دیگر معروفتر بودند ، غلجاییها که در حدود قندهار سکونت داشتند موجبات شورش را بر ضد ایران فراهم می کردند و حکام صفوی از عهده دفع آنان بر نمی آمدند . از زمان شاه عباس کبیر بطور قطع قندهار جزو متصرفات ایران شد . شاه سلطان حسین برای از بین بردن اختلافات کرگین خان والی کرجستان را که نخست مسیحی بود و بعد از تسلیم شدن بآیین اسلام گروید و به شاهنواز خان معروف شد به حکومت قندهار فرستاد . هر چند که این امیر شجاع و با تدبیر بود ولی بزرگترین اشتباه شاه در این بود که او را به حکومت قندهار منصوب کرد زیرا اهالی این شهر پیرو مذهب تسنن بودند و با حکومت کرگین مخالفت . هر چند که با ورود او تسلیم شدند ولی رفتار

ظالمانه این حاکم با مردم موجبات شکایت به دربار را فراهم کرد ولی شاه بشکایات توجهی نکرد و گرگین عده‌یی از سران را کشت و میرویس یا میراویس کلانتر قندهار را دستگیر و به اصفهان فرستاد و به شاه نوشت آرامش افغانستان منوط به نگاهداری میرویس در اصفهان است. میرویس پس از ورود باصفهان بر مزاج درباریان و شاه نفوذ یافت و بشرح ستمهای گرگین پرداخت و شاه را نسبت به او بد بین کرد، باوجودیکه می‌توانست مجدداً به شغل سابق بر گردد از شاه اجازه سفر حج گرفت و در این سفر از علمای سنی فتوای کشتار شیعیان را گرفت و هنگام بازگشت در مغرب ایران به عده‌یی ارمنی برخورد کرد که از طرف دربار روسیه به عنوان سفارت نزد شاه می‌آمدند، میرویس دانست که برای انضمام گرجستان و ارمنستان به متصرفات روسیه خیال اغتشاش در ایران را دارند، باورود به اصفهان به شاه گفت که گرگین در انجام این هدف یعنی انضمام گرجستان و ارمنستان به روسیه با این ارامنه همدست است. شاه تمی خواست به ظاهر گرگین را معزول کند و میرویس را جانشین او کند، لذا با شغل کلانتری مجدداً میرویس را عازم قندهار کرد. گرگین غضبناک شد و در صدد انتقام برآمد و کسی را فرستاد که دختر وجیهه کلانتر را نزدش آورد، میرویس دختری دیگر را به جای دختر خود فرستاد، گرگین فریب خورد و باو اعتماد ورزید. میرویس در سال ۱۱۲۰ روزی گرگین را با همراهانش بی‌اغی دعوت کرد و او و سردارانش را کشت و باسانی قندهار را گرفت، و فتوای علمای سنی را به رؤساء قبایل افغانستان نشان داد و آنها را وادار به تمرداز حکومت مرکزی کرد و آتش فتنه را مشتعل ساخت.

میرویس قندهار را به حيله گرفت، زیرا لباسهای سران سپاه گرگین را

که کشته بود بر تن سپاهیان خود پوشید و به هیأت آنان در آمد و باسانی وارد قندهار شد. همینکه خبر ورود او به آلکساندر میرزا پسر عموی گرگین که سردار او بود رسید با افواجی به قندهار رو آورد. میرویس به او پیغام داد که این کار را به دستور امرای پادشاه کرده ام بهتر است شما با نعل عموی خود باصفهان بروید، او هم با تابوت عم خود و زنان قبیله عازم هرات شد. شاه سلطان حسین به ازاء اینکه فوراً در صدد قلع و قمع میرویس بر آید راه مسالمت پیش گرفت و سفیر و امیری نزد او فرستاد و هر دو را مجبوس کرد، ساخلو خراسان مأمور دفع او شد، کاری از پیش نبردند و شکست خوردند. شاه، خسرو خان بردار زاده گرگین را با ساز و برگ فراوان بدفع میرویس فرستاد، میرویس به سیستان آمد. همینکه خبر یافت ابدالیها به کمک خسرو خان آمده اند نخست شکستی فاحش بر آنان وارد آورد، خسرو خان بر اهنمایی یکی از شیعیان هرات در غیاب میرویس قلعه قندهار را گرفت ولی بزودی گول خورد و آنرا از دست داد، قریب یکسال قندهار در محاصره خسرو خان بود سر انجام کشته شد و ساز و برگ و زنان او بدست میرویس افتاد. شاه سردار دیگر خود محمد خان را روانه کرد او هم شکست خورد و میرویس کاملاً بر قندهار مسلط شد و پس از شش سال حکومت مرد و برادرش میر عبدالله یا میر عبدالعزیز به حکومت رسید. وی قصد صلح با شاه را داشت که امراء مخالف بکرم محمود پسر میرویس او را کشتند و محمود جانشین عمش شد. در همین هنگام بود که عبدالله خان رئیس قبیله ابدالی، هرات را هم از چنگ حاکم شاه بیسرن آورد. ازبکان در خراسان به تاخت و تاز پرداخته شکست خوردند و اعراب مسقط نیز طغیان کردند ولی

لطفعلی خان سردار رشید ایران از پیشرفت آنان جلوگیری کرد. شاه برای
 سرکوبی اعراب با سفیر فرانسه عهدنامه‌یی بست و امتیازاتی به فرانسویان داد
 و قول گرفت که نیروی دریایی فرانسه، ایران را یاری دهد ولی فرانسه به قول
 خود وفا نکرد، لزکیها نیز در قفقاز بنای شورش را گذاشتند. در چنین اوضاع
 و احوالی امنای دولت صلاح دیدند که خود شاه متوجه دفع محمود شود و باین
 منظور بصوابدید فتحعلی خان وزیر اعظم که مردی نسبتاً با تدبیر بود به قزوین
 رفت تا به آذربایجان و خراسان برای جمع آوری سپاه نزدیک باشد، در چنین
 موقعیت حساسی امرا ذهن شاه را نسبت به وزیر اعظم بد کردند و گفتند خیال
 گرفتن و خلع ترا دارد. شاه زودباور نسبت به این وزیر با تدبیر بدین شد و
 ملاباشی شاه چشمان او را از حدقه بیرون آورد و این امر خود از عوامل مهم شکست
 شاه از محمود شد، و لطفعلی خان سپهسالار فارس را که برادر فتحعلی خان وزیر بود،
 پس از عزل، ریش و ابروی او را تراشیدند و سرخاب و سفیداب بر رویش مالیدند
 و در حالی که لوطیان از او استقبال می کردند از قمشه به اصفهان آوردند.
 محمود از این اوضاع آشفته استفاده کرد و بعد از آنکه اسدالله خان افغان
 را که در هرات طغیان کرده بود شکست داد سرش را با عریضه‌یی به حضور
 شاه فرستاد و از روی مکر و خدعه اظهار کمال خلوص کرد و از اعمال
 میرویس قبری نمود. درباریان که غرق دریای نادانی بودند این عمل را دلیل
 بر صدق گفتار وی دانسته او را به لقب «حسینقلی» خطاب کرده صوفی
 صافی ضمیرش خواندند و خلعت و شمشیر و اسب و فرمان حکومت قندهار برایش
 فرستادند و شاه از قزوین به اصفهان آمد. چندی از این واقعه نگذشته بود

که بعنوان تنبیه ابدالیها سیستان را تسخیر کرد و درباریان بی خبر دانستند که تا چه حد دولتخواهی او راست بوده است.

حرکت محمود به اصفهان

اصفهان هر روز اخبار تازه‌یی از شورش ولایات دریافت می کرد، ترکمن‌ها، لڑکیها، ملک محمود سیستانی. وضع نشان می داد که ایران برای رستاخیزی مهیاست. محمود از سیستان به جانب کرمان تاخت و پس از نه ماه تاخت و تاز شنید که مردم قندهار شورش کرده اند، کرمان را رها کرد و به قندهار رفت و سال بعد به کمک بلوچها به کرمان آمد. مردم از او خواستند که به آنان مهلت دهد تا وضع اصفهان روشن گردد. محمود بی درنگ از راه یزد عازم اصفهان شد و از این شهر عده‌یی از زرتشتیان ناراضی همراه او شدند. شاه دو نفر را با پانزده هزار تومان پیش محمود فرستاد و تقاضای بازگشت به قندهار کرد، محمود از این عمل دریافت که شاه ترسیده و اوضاع برای فتح اصفهان مناسب است. در محل گلون آباد اردو زد. عده سپاهیان محمود را از ۲۰ تا ۳۰ هزار نوشته اند که رقم بیست هزار به حقیقت نزدیکتر است در صورتیکه سپاه شاه به دو برابر می رسید. شاه و بزرگان به مشاوره پرداختند، جمعی معتقد به ماندن در شهر و مدافعه بودند، برخی بیرون رفتن و جنگ کردن را ترجیح دادند، شاه که اراده‌یی از خود نداشت جنگ را ترجیح داد و با ۵۰ هزار سپاهی و ۲۰ عراده توپ به مقابله آمد، نخست سپاه شاه غالب آمد ولی توپخانه به دست دشمن افتاد و با دادن دو هزار تلفات به داخل اصفهان عقب نشست. شاه از شنیدن خبر شکست تصمیم به ماندن در اصفهان و مقاومت گرفت

و از ارامنه درخواست مساعدت کرد، ارامنه داوطلبانه به خدمت شاه آمدند، شاه به گفته مغرضان آنان را خلع سلاح کرد و ارامنه رنجیده خاطر شدند. محمود شهر را محاصره کرد، مردم سرسختانه مقاومت کردند بطوریکه محمود مأیوس شد و پیغام داد که با گرفتن پنجاه هزار تومان پول و دختر شاه و فرمان حکومت خراسان و کرمان حاضر به مراجعت به قندهار است، شاه اعتنایی نکرد و محمود دستور داد روستاهای اطراف اصفهان را خراب کنند تا مردم دچار کمی آذوقه شوند، مردم روستاها به شهر رفتند و موجب قحطی شد. از ورود آذوقه به شهر جلوگیری می شد، ازدیاد جمعیت و نبودن آذوقه و فرسیدن قوای کمکی طهماسب مزید بر علت شد، حکومت شهر اصفهان با احمد آقای خواجه بود که مردی شریف و وطن پرست بود و در حفظ شهر می کوشید، مغرضان شاه را وادار به برکناری او کردند، قحطی شدت یافت، حزین لاهیجی که خود جزو محصورین بوده می نویسد: «بقدری مردم ازجان گذشتگی کردند که حد نداشت آذوقه خود را به دیگران می دادند بسیاری از بزرگان از گرسنگی مردند و سخنی بر زبان نیاوردند». رجال دولت نخست محمد میرزا را که ارشد اولاد بود به ولیعهدی برگزیدند و چون آثار رشد و پیشرفتی در او می دیدند چند روز بعد او را خلع کردند و صفی میرزا را انتخاب کردند، سرانجام او را هم برکنار کرده و طهماسب میرزا را به ولیعهدی برگزیدند و او را به منظور جمع آوری سپاه به قزوین فرستادند. تعجب اینجاست که با چنین وضع و گرفتاری رجال دولت که همراه طهماسب بودند درست در همان شبی که روز بعدش شاه سلطان حسین تسلیم شد، در قزوین جشن عروسی شاه طهماسب و آتشبازی بود، این است بدبختی و بی-

خبری. اینجاست که باید علت انقراض این سلسله را جستجو کرد، مرعشی که خود از طرفداران سلسله صفویه است می‌نویسد: «شاه طهماسب ثانی همیشه مست و لایعقل بود و به بنین و بنات سرکردگان لایق نظر خیانت داشت». حزین لاهیجی با وجودیکه کمال ارادت را به او داشته می‌نویسد: «چنانکه عادت جوانی است بعضی از سرداران او را وادار به نوشیدن شراب کرده‌اند». به هر حال روزی شاه لباس ماتم پوشید و در اندرون نوحه خواند و به بازار آمد و سخنانی ایراد کرد از آن جمله، بنای دولت خود را به دست خود خراب کرده‌ایم، شکر نعمت حق را بجا نیاورده‌ایم، تقدیر خدا تغییر بنده کرد، ارادت علیه باین تعلق گرفت برویم و جملگی به شاه جدید سر فرود آوریم. با صدای بلند می‌گفت:

الوداع ای تخت شاهی الوداع الوداع ای ملک ایران الوداع

مردم هم می‌گفتند: الوداع ای شهریارا الوداع. مردم بنوعی گریستند و شیون کردند که افغانه که در جلغا بودند صدا را آشکارا می‌شنیدند. شاه با سیصد سوار از شهر بیرون آمد و به اردوی محمود رفت و تاج شاهی را بدست خود بر سر دشمن گذاشت و موجب رسوایی و ننگ ایرانی شد.

حکومت محمود افغان

پس از تسلیم شاه سلطان حسین محمود در دربار سلاطین صفوی بارعام داد و جمیع امرا و بزرگان و شاه سلطنت او را تبریک گفتند، بعد از مدتی محمود، شاه را زندانی نمود و همه کسانی را که هنگام ورودش نسبت به شاه بی‌مهری کرده بودند کشت و آنان را که وفادار بودند محترم شمرد و مورد اعتماد قرار داد. از کارهای خوب محمود همین کار بود، با اروپاییان نیز به خوبی رفتار کرد و با مردم

به عدل و مدارا و انصاف، ولی این وضع دوامی نیافت و راه جور و ستم در پیش گرفت و بآزار مردم پرداخت، علت تغییر اخلاق او این بود که قزوین بدست افغانها افتاده بود، زیرا طهماسب که قبلاً برای جمع آوری سپاه رفته بود نتوانست کاری کند، و چون امان الله خان افغان و اشرف در قزوین بدرفتاری کردند مردم شورش نمودند و دوهزار نفر از افغانه را کشتند، امان الله خان و اشرف شبانه فرار کردند و به جانب اصفهان رهسپار شدند ولی اشرف با سه هزار نفر از همراهان به قندهار رفت تا باستقلال سلطنت کند.

امان الله خان هم در اصفهان علیه محمود شروع به تحریکات کرد، محمود که از کشتار افغانه قزوین غضبناک شده بود عده ایی از امرا و شاهزادگان را کشت و اخلاقی طور تغییر کرد که افغانها را هم ناراضی کرد و عده زیادی بقندهار رفتند، محمود یکی از سرداران شجاع خود را بنام امان الله خان مأمور تصرف فارس کرد، وی در ضمن محاصره شیراز کشته شد و سردار دیگری این مأموریت را یافت ولی بآبادن تلفات زیاد مجبور بپنازگشت شد، همچنین در لشکر کشی به کاشان سپاه افغان شکست خورد و این پیشامدهای ناگوار، جنونی بر وی پدید آورد، و بطوری که حزین لاهیجی نوشته دایماً ناخنهای خود را می خورد و چیزهای پاک را از نجس تشخیص نمی داد. رفتار او طوری شد که افغانها مجبور شدند اشرف را از قندهار بخواهند، اشرف به محض ورود باصفهان به خونخواهی پدر محمود را کشت و خود بیادشاهی رسید.

حکومت اشرف

بطوری که مشهور است این بار هم شاه سلطان حسین تاج بر سر اشرف گذارد، اشرف در آغاز کار مواجه با حملات مکرر عثمانیها از جانب

شمال غرب و مغرب ایران شد حتی احمدپاشا سردار عثمانی بقصد تصرف اصفهان حرکت کرد ، اشرف با سی هزار سپاهی عازم مغرب ایران شد و قبل از جنگ پیغام داد که جنگ بین دولشکر سنی بر خلاف سیاست و مذهب است ، احمدپاشا به محض اینکه دید این گفتار در میان سپاه او اثر بخشیده فرمان حمله داد و با وجود کمی لشکر اشرف ، احمد پاشا شکست خورد و معاهده‌یی بسته شد که بر طبق آن ولایت غربی ایران به عثمانی واگذار شد ، خوشبختانه این معاهده دوامی نکرد و ستاره اقبال نادر از افق ایران طلوع کرد و تاریکی ها و نابسامانیها را از میان برد .

میر نوشت اشرف

اشرف شاهان عالم شد به حکم کردگار
 بنده فرمانبر حق خاک پای چاریار
 این بیت را از کودکی به خاطر دارم که زیر فرمانی که به شکل طوماری بود و اشرف برای حاکم کرمان نوشته بود ، بر مهر سلطنتی او نقش شده بود و معلم مکتب خانه ما آن فرمان را در دست داشت . تصور می کنم که این بیت را هم یکی از شاعران متملق آن عصر گفته باشد ، شاعرانی که گاهی را کوهی می کنند . اشرف مواجه با حملات مکرر نادر سردار دلاور طهماسب شد ، نادر بعد از آن که به خدمت طهماسب آمد نخست فتحعلی خان قاجار را که مانع پیشرفت او بود از میان برداشت ، سپس مشهرا از چنگ ملک محمود و سیستانی بدر آورد ، طهماسب از نفوذ نادر به وحشت افتاد و بنای مخالفت با او را گذاشت ولی نادر طهماسب را وادار به پذیرفتن شرایط خود برای سرکوبی دشمنان کرد ، نخست ابدالیهارا که به خراسان حمله کرده بودند شکست داد و آنگاه در صدد بیرون راندن افغانها برآمد . اشرف پس از

اطلاع از این قصد به جلو گیری نادر شتافت و در نزدیکی دامغان در قریه مهماندوست از نادر شکست خورد و به اصفهان گریخت ، نادر مجدداً به جنگ اشرف آمد و در محل مورچه خورت اصفهان اورا شکست داد . اشرف بعد از این شکست به محض ورود به اصفهان بدست خود شاه سلطان حسین را کشت و برخلاف جوانمردی کاری کرد که محمود با آن همه جنون نکرد ، خزاین و نفایس سلطنتی را برداشت و به جانب فارس رهسپار شد ، نادر بلاد رنك به تعقیب او شتافت و در زرقان فارس اورا شکست داد . اشرف از راه کرمان عازم قندهار بود که بدست یکی از سرداران بلوچ خود که طمع بر ذخایر سلطنتی بسته بود کشته شد و سرش را با الماس گرانبهای برای طهماسب فرستاد و طهماسب آن جواهر گرانبهارا به آورنده سر بخشید .

حزین در تاریخ خود می نویسد در نبرد اصفهان و شیراز چهار هزار نفر از سپاه اشرف کشته شدند و از کله های آنان مناره یی عالی افراشته شد و هنگامی که از راه لار فرار می کرد مردم روستاها دفاع می کردند و آذوقه به او نمی دادند ، مجبور شده بود که پیران و بیماران را در راه بکشد و از گوشت اسبان استفاده کند ، برادرش را هم که برای کمک گرفتن از دولت عثمانی به بصره فرستاده بود با لشکریانش کشتند . عدیی هم که از راه دریا قصد فرار داشتند طوفان بیشتر آنها را غرق کرد و نجات یافتگان نزد امیر لحساشیخ بنی خالد رفتند و این امیر همه را لخت کرد و به بیابان سرداد ، این بود عاقبت کار نادر محمود و محمود و عموزاده اش اشرف .

عاقبت کار شاه طهماسب دوم و پایان قطعی سلسله صفویه

نادر بعد از غلبه بر اشرف عثمانیان را در همدان و تبریز شکست سختی داد ، سپس عازم دفع ابدالیهای هرات شد . طهماسب در غیبت نادر به محاصره ایروان پرداخت و شکست سختی خورده درخواست مصالحه کرد و کرمانشاهان و نواحی مارا ارس را

به دولت عثمانی داد، نادر از شنیدن این خبر سخت غضبناك شد و تصمیم گرفت که دست شاه طهماسب را از سلطنت کوتاه کند به این منظور با سپاهیان خود در نزدیکی اصفهان اردو زد و مجلس مهمانی تشکیل داد و سران لشکر را دعوت نمود. شاه در این مجلس بر اثر مستی از باده بیایکوبی پرداخت، سپس وی را به عنوان عدم لیاقت از سلطنت خلع و پسر خردسال او را بنام عباس سوم بر تخت نشاند (۱۱۴۵) و طهماسب را به خراسان فرستاد تا مقید بماند، سپس به فتوحات بزرگی نایل شد و نواحی ماوراء ارس را پس گرفت و در نوروز ۱۱۴۸ با سپاهیان خود به دشت مغان رفت و کلیه بزرگان قبایل را دعوت کرد و نادر شاهانه از صد هزار نفر حاضران پذیرایی کرد و با وجودیکه می دانست شاه عباس سوم در گذشته خطاب به حاضران گفت: «طهماسب و پسرش عباس هر دو در حیاتند، دشمنان وطن را رانده ام و خیال استراحت دارم هر يك را که مایلند به سلطنت انتخاب کنید». نادر نخست از حاضران نظر خواست، همه یکصدا گفتند غیر از تو کسی لایق پادشاهی نیست. نادر پس از چهل روز با شرایطی قبول سلطنت کرد و در ۲۴ شوال ۱۱۴۸ تاجگذاری کرد و به قصد لشکر کشی به قندهار و هندوستان نخست بختیاری ها را که طغیان کرده بودند شکست داد و بكمك افراد همان ایل به هندوستان لشکر کشید و دهلی را فتح کرد و در آنجا به غلط شهرت دادند که نادر در گذشته است.

خبر در گذشت نادر، رضا قلی میرزا را به این فکر انداخت که طهماسب را بکشد و این تصمیم را عملی کرد و در سبزوار او را کشت و جسدش را برای دفن به مشهد فرستاد، دو پسر خرد سال بنام عباس میرزا و سلیمان میرزا داشت که هر دو مردند و بدین ترتیب چراغ خاندان صفوی خاموش گشت.

حزین در این باره چنین می نویسد: «از سوانحی که در هفتم صفر سال

۱۱۵۲ رخ داد قتل شاه طهماسب دوم بود در سبزوار . هنگام لشکر کشی نادر به هندوستان رضا قلی میرزا نایب السطنه بود ، خبر مرگ دروغی نادر رضا - قلی میرزا را به این فکر انداخت که طهماسب را بکشد ، او را کشته به مشهد دفن کردند ، دو پسر خردسالش عباس میرزا و سلیمان میرزا هم در گذشتند ، از نوادر روزگار اینکه من متوجه دوران سلطنت صفویه نبودم به من الهام شد که (صفویون) عدد سالهای سلطنت این سلسله است ، حساب کردم درست آمد از سال ۹۰۷ جلوس شاه اسماعیل اول در تبریز تا سال ۱۱۴۸ جلوس نادر ۲۴۲ سال است .

فقیده و قضاوت حزین در باره شاهان صفوی

« الحق یکی از خصایص سلسله علویه صفویه جوانمردی و وفا و پاس مروت و وداد بوده و آنچه ایشان با متوسلان خویش از بیگانه و آشنا حتی دشمنان کینه ور در روز درماندگی و التجا از احسان و امداد و انواع اعانت و یاری و دلجویی و مهمان نوازی و غمخواری مقرون به کمال فروتنی و رعایت آداب مسلوك داشته اند از نوادر و غرایب روزگار است و این شیوه را بر طاق بلندی نهاده کسی را از سلف و خلف با ایشان دعوی همسری نیست . »

ماخذ تہیہ خطابہ

- ۱ - تذکرہ حزین ۲ - تاریخ حزین ۳ - تاریخ ایران تألیف اقبال آشتیانی ۴ - آثار ملی اصفهان تألیف ابوالقاسم رفیعی مهر آبادی ۵ - اصفهان تألیف دکتر لطف اللہ هنر فر
- ۶ - زندگانی شاہ عباس کبیر تألیف نصر اللہ فلسفی ۷ - تاریخ ایران تألیف نصر اللہ فلسفی
- ۸ - اصفهان نصف جهان تألیف صادق ہدایت ۹ - تاریخ ایران تألیف پنج نفر از دانشمندان شوروی، ترجمہ دکتر کشاورز، چاپ دانشگاه تہران ۱۰ - شیخ صفی و تبارش
- تألیف سید احمد کسروی ۱۱ - سیر روابط و حقوق بین الملل تألیف متین دفتری
- ۱۲ - ماہنامہ اطلاعات، اسفند ماہ ۱۳۳۷، مقالہ سلطانی .

علی باقرزاده (بقا)

طراز یزدی و نمونه هایی از شعر او

در یزد آن ساحل آرام کویر، آنجا که بر اثر سرد مهری طبیعت و کمی ریزش باران و بادهای سوزان موسمی و ریگهای داغ، مردمش به سخت کوشی و قناعت، همت و پای مردی و صداقت شهرت دارند و برای به زیستی تلاشی مداوم داشته، آرام آرام به کویری که زادگاهشان را در میان گرفته (چون مردم هلند به دریا) پیشروی نموده صحراهای سوزان را به مزارع سرسبز و باصفا بدل می سازند و بالطبع فرصتها مصروف تلاش معاش می گردد، ستارگان درخشانی در آسمان شعر و هنرش مانند شرف الدین علی یزدی، وحشی، سید جلال عضد، عشرتی، جیحون، طراز و قضایی طلوع نموده اند که اینک به معرفی چهره روشنی از آنان بنام عبدالوهاب طراز (۱۲۲۴ - ۱۳۶۱ هجری قمری) که متأسفانه تا کنون ناشناس مانده است می پردازم .

ترجمه احوال طراز

۱ - وامق که در سال ۱۲۶۲ هجری قمری تذکره می‌کده را با تمام رسانیده و يك ماه بعد در گذشته در شرح حال طراز چنین نوشته است (۱) :

«طراز قامت قابلیت و رعنائی و براز جامه اهلیت و زیبایی اسم شریفش آقا عبدالوهاب و عنصر لطیفش پسندیده اولوالالباب می‌جمل احوالش از این پنج فقره که بخط شریف نگاشته و به جهت اشاد حقیر اسال داشته بود معلوم ، لهذا مرقوم می‌گردد ، خود معیار عبارات است و پدرش معمار عمارات ، در فنون سبعة خطش ربطی است و در اصول خمسه شعرش حظی .

در آغاز شباب چندی به تزیین خط و چندی به تحصیل علم و چندی به ترتیب شعر پرداخته و در مراتب مزبوره علم تفرد برافراخته است ، سلسله ایشان اگر چه به صنعت معماری معروف ، لیکن غالب اوقات خود را بشغل تجارت مصروف می‌دارند از آنجمله والد ماجدش صاحب دولت و مکننت و بین الانام مشهور به امانت و دیانت است . مولانادر مبادی ایام زندگی همت بر کسب کمالات گماشت و در مصاحبت با ارباب دانش و بینش نهایت سعی و اهتمام مرعی داشت ، تا آنکه شمیم جانفزای گلزار استعدادش بمشام جان هوشمندان رسید ، حقیر چنانچه باید بخدمتش نرسیده و از درك فیض صحبتش بهره ور نگردیده‌ام ، لهذا از تفصیل خصال حمیده و صفات پسندیده اش مستحضر نیستم ، اجمالا جوانیست آراسته و بزبور کمالات صوری و معنوی پیراسته ، مطبوع خاص و عام و برگزیده کافه انام . در خدمت علما و فضلا و ارباب جاه و مناسب نهایت تقرب و احترام دارد ، پیوسته با اعظام و اکابردینی و دنیوی بسر می‌برد و چنانچه اشعارش اشعاری بآن دارد نسباً خود را از خاندان کیان

می‌پندارد و انتصاب به آن دودمان را از مفاخر خویش می‌شمارد و بالجمله از شعرای مقرر اینو لاست و خامه سحر آفرینش به نگارش اقسام نظم صفحه آرا، لیکن فنش قصیده و قصاید غرا برشته نظم کشیده که ظاهراً در اکثر متبّع آثار قدما گردیده اما بزعم حقیر خود شیوه خاص دارد و طریقی باختصاص می‌سپارد و چنانچه روزگاری برآید و پختگی ممارست و اکتساب بر مراتب قدرت طبع و شکفتگی خاطر افزاید در این صفت صاحب فن و عنقریب سرآمد ابنای زمن خواهد بود، ازوست :

پنج روز از چار بالش پشت زین کردی مقام

شاه آری باید افسرداری از مغفر کند

زهی تفرج نوروز در به عید غدیر

چه عید نصب امام و چه روز عیش امیر

۲- حاج میرزا احمد معروف به دیوان یگی (۲) در تذکره حدیقه الشعرا (۳)

در شرح حال طراز گوید :

«اسمش آقا عبدالوهاب، پدرش از زرتشتیان یزد بوده که اسلام اختیار نموده، در بنایی ماهر بوده و گاهی معمارش خطاب می‌کرده اند. صاحب معونه بوده و طراز را از اول عمر به تحصیل واداشته و همت بر تربیتش گماشته چون خودش نیز قابل بود بزودی ترقی (کرد)، در همان جوانی به خط و شعر و سواد معروف شد و اندک اندک شعرش غلبه کرد و بشاعری مشهور گردید، اگرچه در مدایح حکام و امرا قصاید گفته و صلوات دیده لکن بسیاری قصاید و غزلیات در مدایح ائمه اطهار دارد که انشاء الله ذخیره یوم المعادش خواهد بود، رحلتش در سال هزار و دوست و شصت و اند بود. وقتی در یزد بودم هر چه تفحص کردم دیوانش را نیافتم، لهذا به برخی از اشعارش که در مسودات خود داشتم با یک

غزل مشهور آن اکتفا شد (۴) ...»

۳ - رضا قلی خان هدایت (۵) در مجمع الفصحا، ص ۳۴۰ و ۳۴۹، درباره طراز نوشته است: «نامش میرزا عبدالوهاب، فاضل و ادیب و با خطی لایق و فضلی فایق است، اما ملاقاتش میسر نشد، استماع اقتاده که در این اوان رحلت یافته است. از اوست:

گفتم که مار بوده نگهبان کنج زر داری نگاهبان زچه بر کنج حسن مار،
۴ - عبدالحسین آیتی در تاریخ یزد یا آتشکده یزدان، ص ۳۰۵، در باره طراز چنین گفته است:

«نامش عبدالوهاب، پدرش حاج عبدالکریم، حرفه شان تجارت و فاتش سال ۱۲۲۱، (۶) در سنی کمتر از سی طراز را طبع از آب سخن نغز سیراب بوده و هر گاه در بحر فکرت غوص نموده لؤلؤ ناب ربوده، طراز الحق طراز دیباج هنر بود و بر فراز سپهر ادب سیر می نمود. دست اندیشه بیایه فکرش نمی رسد و ذکرش در بیشتر تذاکر با خط برجسته ثبت است، طراز حقا شاعری گرانمایه و هنر پرور بوده و یکی از مفاخر ایران است و خدایش عزیز کرده چنانکه در یکی از حماسه های خود گفته است:

نازم به عزتی که جهان آفرین دهد

بخشنده بی که هر چه دهد نازنین دهد

عزت نه آن بود که فرومایه آسمان

کس را باقتدار بنات و بنین دهد

این چکامه ۳۸ فرد است و هر فرد از دیگری ممتازتر، اصلا طراز در عصر خویش ممتاز بوده و بزم پادشاهان را طراز. در مدیحه بی که حضور محمد شاه

غازی خوانده می گوید :

می گفتمی به خویش بسی ابلهی طراز

کز علم سوی شعر گرای بی اختیار

شاعر نشان دهند یکدیگر اهل شهر

چونانکه اهل بادیه خر گوش و سوسمار

اما کنون که راه به بزم تو یافتم

طوبی درخت شعر که آرد بهشت بار

و نیز در چکامه یی ستایش شاه و امیر کبیر را باعلی درجه رسانده هم او راست :

کجایی آنکه عیانت خلیل در آذر

کجایی آنکه نهایت مسیح در شکر

خلیل خال که داری بچشم آتشبار

مسیح بوسه که داری ز لعل جان پرور

در این چکامه که هدفش مدح عقل و خرد است در سن ۲۰ سالگی

گوید :

بروز گار جوانی که در شمار سنین

مرا ز عمر گذشته ست بیست یا کمتر

نه تنها طراز شاعر ماهر ی بوده بلکه هنرهای دیگر هم داشته ، از آنجمله

در خوشنویسی به چندین قلم استاد بوده (۷) و چون با اقارب مادری مؤلف نسبت

داشته قطعه یی از خط شکسته او در دست بود و درج شد « .

۵ - میرزا محمد باقر رشحه (۸) متوفی بسال ۱۲۶۶ هجری قمری صاحب

تذکره منظوم طراز را چنین یاد کرده است :

(۳۰۳)

« فرخنده طراز نيك محضر چون محضر خود خجسته مخبر
فرزانه سخنورست دانا در طرز سخنوری توانا
این نامه که دهر را طراز است از وی به دو بیت سر فراز است

* * *

لعل لبی مگر دهد نشأ ز نو شراب را
ورنه شراب کی کند مست من خراب را

* * *

مهی که يك دوسه روزی نمانده بیش ز حسنش
غرور بین که فریبد بوعده بی مه و سالم ،
۶ - صاحب کتاب الذریعه (حاج آقا بزرگ تهرانی) در باره طراز چنین
گفته است :

« (۴۵۷۵ - دیوان طراز یزدی من المتاخرین وقد توفی حدود (۱۳۱۸))
سنه ثمانیه عشر وثلثماء بعد الالف کما فی فیض المجامع ، ومن شعره ... »
۷ - در فرهنگ سخنوران تالیف دکتر خیام پور ، ص ۳۵۶ ، مأخذی برای
مراجعه بشرح حال طراز یاد شده است .

۸ - در ملجۀ ارمغان ، سال ۱۵ ، شماره ۴ ، ص ۳۱۳ - ۳۱۱ ، عبد الصمد طراز می نویسد:
در سال گذشته وعده داده بودم تاریخچه‌یی از زندگی طراز بنویسم و در همان موقع
به پسر عمه خود (آقا میرزا عباس) نامه‌یی نوشتم و از او تقاضا کردم ، او کتابچه‌یی
ارسال داشته که دارای دیباچه مفصلی است که مرحوم آقا غلامرضا (نیاز)
برادر مرحوم طراز در وصف کمالات و شرح حال طراز با مقداری قصیده و غزل از او
نوشته است ، تاریخچه بطور اختصار از این قرار است .

اسم مرحوم طراز عبدالوهاب ، اباعن جدان سلسله کیانیان ، تولدش در

سنه ۱۲۲۴ هجری، وفاتش در سنه ۱۲۶۱ هجری، مدت زندگانی و طول عمرش ۳۷ سال و به موجب شرح مفصلی که در دیباچه ذکر شده در مقام زهد و تقوی و فضل و کمال و حسن و جمال مشارالینان بوده و در علوم معموله عهد خودش خود را اعلم از کل دانسته و آثار بعضی مشاهیر را کوچک شمرد، در مدت زندگانی همسر و قرینی برای خود اختیار نکرده، یک برادر و دو خواهر داشته که یکی از آن دو خواهر مادر پدر بنده است. خوب به خاطر دارم که در ایام طفولیت گاهگاهی بر سیبل حکایت وصف صفات پسندیده آن مرحوم را می نمود و بادلای پر از حسرت در فراقش می سوخت و می ساخت.

۹ - علامه دهخدا در لغت نامه ذیل نام طراز به نقل مطالب هدایت در مجمع الفصحا در باره وی بسنده کرده است.

۱۰ - اردشیر خاضع در تذکره سخنوران یزد در شرح حال طراز همان شرحی را که مرحوم آیتی در آتشکده یزدان ذکر کرده است آورده همراه با ایانی از طراز.

۱۱ - آقای احمد منزوی در جلد ۳ فهرست نسخه های خطی چنین از طراز و دیوانش یاد کرده است: «میرزا عبدالوهاب فرزند حاج عبدالکریم بازرگان، سراینده و خوشنویس، چون هجو یکی از متنفذان را کرد به چوب بسته شده است. فوت درسی سالگی ۱۲۲۱ یا ۱۲۶۱».

۱۲ - آقای غلامرضا مرشد در سالنامه آرساتیس یزد سال ۱۳۴۲، ص ۴۲-۴۵، شرح حال مختصری از طراز با نمونه هایی از شعر وی نوشته اند که سال تولد او را ۱۲۲۴ هجری قمری در یکی از خانواده های مرفه یزد و فوتش را در سن ۳۷ در سال ۱۲۶۱ هجری قمری دانسته و نوشته اند: طراز سفری بتهران رفت، بدر بار محمد شاه

قاجار بار یافت و چون دارای صفات ممتاز بود مورد عنایت قرار گرفت. معروف است محمد شاه گفته است در آفرینش طراز بی عدالتی شده زیرا هر چه خوب بوده خداوند باو داده است (۹). مرحوم مدرس که یکی از علماء بزرگ یزد بود در حق او گفته است :

دراقلیم دانش امیری طراز سخن زنده کردی نمیری طراز (۱۰)

۱۳ - در دیباچه دیوان خطی طراز در کتابخانه و زیری یزد، که حدود ۶ صفحه می باشد و مطلب تازه بی سوای اشارت به خوبی صورت و خوشی خط و نیکویی آهنگ وی دیده نشد، مرگ او را چنین یاد کرده است : « در سن ۳۷ سالگی در تاریخ ۱۲۶۱ هجری عالم فانی را بدرود نموده و در بستر بقاء غنوده ».

۱۴ - در کتاب مروراید کبیر که بمناسبت هفته یزد (۲۰ - ۲۷ بهمن ۱۳۵۲) انتشار یافته است، شرح حال مختصری از طراز به قلم آقای محمود رستگار شاعر فاضل یزد دیده شد که به نقل از نوشته مقدمه نسخه خطی دیوان طراز در کتابخانه و زیری ، سال وفات او را سال ۱۲۶۱ و عمرش را ۳۷ سال دانسته است .

زندگانی طراز

از مجموع این یادها که از طراز در تذکره ها و مقالات فارسی شده است دریافت می گردد تولد طراز در سال ۱۲۲۴ هجری قمری و سال فوتش ۱۲۶۱ و مدت زندگیش ۳۷ سال بوده است .

منزل مسکونی طراز جنب مسجد و حمام محله تل یزد و بروی حسینیہ (کاشی ۷۴) قرار دارد که نویسنده در سفر اخیر خانه مذکور را که بسبك خانه های

قدیم یزد ساخته شده بود و مساحت آن حدود ۱۵۰ متر بنظر می رسید دیدم و در آن محله به منزل طراز شهرت دارد. طراز در جوانی در مدرسه خان یزد به تحصیل اشتغال داشته و گویا با قضایی (۱۱) شاعر خوش ذوق یزد (متوفی ۱۲۵۳ هجری قمری) در آن مدرسه هم حجره بوده و این مطلع غزل معروف قضایی را با خط خوش خود در دیوار آن حجره نوشته بود که تا چند سال قبل در حجره مذکور باقی بوده و متأسفانه اخیراً که مدرسه خان تعمیر شده آثار آن از بین رفته است :

زاهدا منزل رفدان جهان است اینجا

مزن از مدرسه دم دیر مغان است اینجا

و گویا این بیت را هم بر سر در اطاق خود در مدرسه مذکور نوشته بوده است:

بکاشانه آگهان پاگذار جهان را براهل جهان واگذار

دوستی طراز و قضایی و (۱۲) اقامت مشترکشان در مدرسه خان یزد عجیب می نمایند زیرا قضایی به نقل از تذکره میگوید: « شاعری خوش طبع و بذله گوی و میل خاطرش به پری رویان و با شاهد پیمانهاش عهد و پیمان بود » در حالیکه طراز شاعری مذهبی بوده است. چیزی که این دو را بیکدیگر نزدیک کرده قریحه ادبی و ذوق شاعرانه بوده که در هر دو بحد کمال وجود داشته است. طراز نقاش و مذهب کار و در فنون خط کم نظیر بوده است، مرك وی را چنین می گویند که بر اثر لطیفه بی که در مجلس محمد شاه گفت و موجب بر خورد به حاجی میرزا آقاسی گردید از مجلس خارج و چون از ایذاء حاج میرزا آقاسی هراسان بود مخفیانه به یزد حرکت کرد و در شهر نایین که نزدیک یزد می باشد خود را ظاهر ساخت. اتفاقاً حاکم نایین که دستور العملی جهت ایذاء شاعر از حاج میرزا آقاسی داشته او را چوب مفصلی می زند و به یزد روانه می سازد. معروف است که سه روز

قبل از فوتش با اطرافیان می گوید دیشب مولا را در خواب دیدم که به من سه روز مهلت دادند و پس از سه روز همانطور که گفته بود فوت می کند و در باغ رحمت آباد که آباد کرده خودش می باشد دفن می شود. (۱۳)

ممدوحان طراز

طراز بجز آنچه در مدح و ثنای ائمه اطهار و جبریل امین سروده است این کسان را مدح کرده است : محمد شاه قاجار ، سیف الدوله بن ظل السلطان ، خانلر میرزا شجاع الدوله ، عباس میرزا نایب السلطنه (۱۴) و قائم مقام صدرالعلماء ، میرزا سلیمان مجتهد ، وکیل فارس ، قهرمان میرزا ، قضایی یزدی و هلاکو میرزا. اضافه می نماید مدح جبریل امین را تاکنون در دیوان شاعر دیگری جز طراز ندیده ام .

کسانی که طراز هجوشان کرده است : میرزای یزدی ، قآنی ، میرزا محمد رضا رضوی ، حاج عبدالکریم تاجر قندهاری ، میرزای رشتی ، میرزا بابای مکتب دار و قضایی بوده اند .

آثار طراز

قسمتی از آثار طراز قصایدی است در مدایح و مرانی ائمه اطهار و قسمتی قصاید و قطعاتی است در مدح و هجو ابنای زمان و غالباً حکام درجه ۲ که معمولاً در شهر دور افتاده بی چون یزد حکومت می کردند. دو قطعه مثنوی در دیوانش به مطلع :
ای زبان دان دل از کف دادگان

ترجمان از زبان افتادگان

* * *

الای مه خوبی و سروناز

بناز تو مشتاق جان طراز

در مدح قهرمان میرزا و حاکم کرمان دیده شده است .

دیگر مجموعه‌یی است که به خط شیوای خویش بنام گلشن طراز در عشق
صوری و مجازی در سن ۲۲ سالگی تصنیف کرده که معلوم نیست نزد چه کسی
است. قطعاتی هم از شعر خود با خط زیبای خویش نوشته که نزد بعضی از خاندانهای
قدیم یزد از جمله آقا ولی دشتی موجود است .

شعر طراز

طراز در قصیده ایات بلند فرخی سیستانی و مسعود سعدرا در نظر داشته
و در غزل از سعدی پیروی نموده است و با شعر قافی که در عصر وی در ایران خاصه
در مناطق جنوب اشتهار فراوانی داشته است آشنا بوده ، کمال شعرش در قصیده عرضه
می گردد و در هجو نیز باعتقاد من بنده خیلی قوی است و می توان در این فن او را
با یغمای جندقی و شهاب ترشیزی سنجید و در پاره‌یی موارد از آنها
نیز برترش دانست .

خط طراز

طراز در هنر خط مخصوصا خط شکسته ممتاز بوده و دیوان وی که در
کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است بخط زیبای خود اوست که نمویی از آن
در سال ۱۳۵۰ شمسی بمناسبت مولود مسعود علی بن ابیطالب (ع) از طرف آستان
قدس چاپ شد که ارائه می گردد ، خود گفته است :

ای مدعی طراز در این فن مسلم است

خط شکسته خوش بود از دل شکستگان

ای سیر عرب ای کاینه غیبیانی	بر سر فیه سلطان نزل غل جانی
این نه مع توبه و پیش خرد خدایا	که عدد بندی و لک لکشی و طغیانی
در پس پرده نهانی بودی و تو می شناسی	حسرت ذات ز نشانه کفنه خدایا
پس چگونه نام گزاران خدایا	پوده برداری و انگوته که هستی بجای
چه هیچ آردستی که ز خود و سخن	چه شاکویتی ای انکه ز خود و بینشانی
سخت اندر طبع جان طراز و زرد	من گویم که در مصلوب چو بر سر پانی

زنجیری است کلك من از خط که هست او

پیوسته در خروش چو زنجیر بستگان

پهلوانی طراز

بطوری که از معمرین یزد شنیدم فامیل طراز به خوش قامتی و زیبایی شهرت دارند. طراز نیز بلند قامت و گشاده روی و پهلون بوده است. از برادر وی که بنام عبدالرسول طراز شهرت داشته سالخوردگان یزد یاد می آورند که باقدی رسا و سیمایی روشن در محله تل زندگی می کرد و معروف است که طراز می گفته من جوانمرك خواهم شد زیرا خودم مردم را اذیت نمی کنم ولی بستگانم موجب آزار مردم می شوند و نفرین خلق دنبال کسان من است که می گویند خدایا ریشه شانرا قطع کن . الان هم در محله تل یزد می گویند بقول طراز خدا ریشه کسی را قطع نکند .

دیوان طراز

بنده ۴ نسخه دیوان طراز را دیده ام. نخست نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی ، واقف میرزا رضا خان نایینی، تاریخ وقف مرداد ۱۳۱۱ بخط خود طراز است و حدود ۱۵۰۰ بیت شعر دارد .

دوم در مجموعه فارسی کتابخانه آستان قدس رضوی ، واقف میرزا رضا خان نایینی ، حاوی قصاید و رباعیات از شعرای یزد مانند ملا مؤمن ، طراز ، نیازو زرگر اصفهانی . در این کتاب حدود ۶۰ صفحه اشعار طراز نقل شده است . سوم دیوان طراز متعلق به کتابخانه وزیری یزد است که قسمتی از آن

بخط دانشمند موفق حضرت آقای حاج سید علی محمد وزیری در سال ۱۳۴۹ هجری قمری نوشته شده قسمتی به خط غلامعلی فرزنده محمد حسن در سال ۱۳۴۶ هجری قمری و آن نیز حدود ۱۵۰۰ بیت شعر دارد.

چهارم نسخه متعلق به استاد محمود فرخ محتوی حدود ۱۵۰۰ بیت شعر از قصیده و غزل و قطعه و مطایبه است که به خط ایشان در سال ۱۳۳۹ هجری قمری از روی نسخه متعلق به مرحوم دانش بزرگ نیا نوشته شده است.

نسخ دیگری از دیوان طراز در کتابخانه مجلس، ملک، ملی تبریز، دانشگاه تهران و بعضی خاندانهای یزد و تهران موجود است. (۱۵)

نمونه‌یی از اشعار طراز

در مدح جبریل روح الامین اشعاری دارد که شاید در تاریخ ادب فارسی منحصر بفرد باشد؛ زیرا بنده درجایی ندیده‌ام که شاعری مدح جبریل امین را بصورتی که طراز گفته است گفته باشد و خود در این باب گوید:

من کیستم آن خسرو بی تخت و نکیتم
کز تیغ زبان پادشه روی زمینم
شایسته دیهیم اگر نیست کلاهم
اندر خور اورنکم اگر خاک نشینم
صدشکر از این پس همه در مهد امانم
زیرا که ثنا گستر جبریل امینم

در قصیده مفصلی در مدح جبریل چنین نغمه سر کرده است :

نازم به عزتی که جهان آفرین دهد
بخشنده بی که هر چه دهد نازنین دهد
عزت نه آن بود که فرومایه آسمان
کس را بافتدار بنات و بنین دهد
عزت نه آن بود که سیه کاسه روزگار
کس را بامتداد شهور و سنین دهد
عزت نه آن بود که خدیوی جهان ستان
کس را باحتشام کلاه و نگین دهد
عزت نه آن بود که وزیری بزرگوار
کس را باستعانت رای رزین دهد
عزت نه آن بود که امیری سپاه کن
کس را بیاری سلح آهنین دهد
عزت نه آن بود که مهین عالمی زفضل
کس را بدرس مذهب تعلیم دین دهد
عزت نه آن بود که سخندانی از طمع
کس را بجلوه سخنان متین دهد
عزت نه آن بود که ز پی باشدش زوال
چون عزتی که واسطه آن و این دهد
اینها نه عزتی است که از صاحبان ذوق
کس را تسلی دل اندوهگین دهد

بنگر خدای را که چوکس را عزیز خواست
نقدش بگیرد و دو جهان را رهین دهد

هم اودهد به خاک نشینی چومن طراز
طبعی روان که خجلت ماء معین دهد
طبعی چنانکه گاه تجلی فروغ آن
پرتو ز خاک تیره به چرخ برین دهد
طبعی که زاده است بسی دختران بکر
بی آنکه دختریش بشویی عنین دهد
طبعی که چون صدف همه لؤلؤ کند بدید
ز انسان که زیب مرسله حور عین دهد
فخرار کسی کند بچنین عزتی کند
عزت چو کردگار دهد اینچنین دهد
دهرم اگر چه بهره دل انده آورد
چرخم اگر چه جایکه سر، زمین دهد
طعنه به نظم دولت الب اربلان زند
خجلت بفرافسر طغرل تکین دهد
هرکس که همچومن به مقام رضا رسد
زهرش بکام خاصیت انگبین دهد
کس هرگز ندیده مگر آنکه گفته است
فرزند اگر بکس دهد ایزد چنین دهد

وارسته از ستایش ابنای روزگار
 داد سخن به مدحت روح الامین دهد
 طاوس قدسیان، ملك الروح، جبریل
 کانوار ذات جلوہ ز نور جبین دهد
 قدوسی بی که نخله فیاضش ثمر
 پیغمبری چو عیسی گردون نشین دهد
 کروی بی که گردسم مرکبش ز فیض
 نطق سخن گزار بعجل زرین دهد
 آن رتبه بین که طنطنه گیرد چو خاک از او
 گوساله را به حرف انالله طنین دهد
 تا بر خلائقش همه فرمانروا کند
 تاملک عالمش همه زیر نگین دهد
 ذوالعرش لایزال بنص کلام خویش
 او را لقب صریح مطاع مکین دهد
 گاه از کرم یوسف صدیق کردگار
 او را به چاه تیره انیس و قرین دهد
 گاهی خدای عزوجل در مصاف خصم
 او را به جیش موسی عمران معین دهد
 گه صف کشیده از پیش افواج قاهره
 در معرکه مدد بر رسول امین دهد

گاه از برای حفظ جهان و جهانیان
 شهر بزرگ تیغ شهنشاه دین دهد
 یعنی علی وصی پیغمبر که تیغ او
 اسلام را پناه بحصن حصین دهد
 شاهنشاهی که در رحم امهات خصم
 جان از نهیب شورش رزمش چنین دهد
 گویم چگونه مدح کسانی که ذوالجلال
 شرح جلالشان بکتاب مبین دهد
 بنده لب ثنا و گشایم کف سؤال
 کامم مگر ز لطف سروش مهین دهد
 خواهم که آن پناه جهان مالک حیات
 گر جایزه بیایه مدحی چنین دهد
 گوید بحضرت ملک الموت کز کرم
 بی آنکه فرصت نفس واپسین دهد
 تا من زمدح وارهم ایشان زجایزه
 مرگی بدین اکابر بی درد و دین دهد

دراثر شعرو تعریف شاعر

شاهابدان خدای که در وصف ذات او
 این بس که اوست همچو تورا آفریدگار
 کز اولین قدم که نهادم بشاعری
 تا این زمان که پای من از پویه شد فکار

می‌گفتمی به خویش زهی ابلهی طراز
کز علم سوی شعر گرایی باختیار
عالم اگر یهودی ، نبود مگر عزیز
شاعر اگر کیانی نبود جز اینکه خوار
صدق است علم و صدق چه باشد بجز شرف
کذب است شعر و کذب چه دارد بغیر عار
شاعر نشان دهند بیکدیگر اهل شهر
زانسان که اهل بادیه خر گوش و سوسمار
عالم میان خلق خرامد بدان صفت
کاو را بر آسمان و زمین است افتخار
باری همواره سخت حسد بردمی بر افک
از اهل علم آمدی اندر که شمار
اما کنون که راه بجزم تو یافتم
طوبی درخت شعر که آرد بهشت بار
دیدم که شعر پایه بعرض بلند برد
و آنجا که اوست علم نیارد کندگذار
عالم گرسنه مانده بامید فان وقف
شاعر شرف گرفته به تشریف شهریار
ماییم در هنر همه استاد کاینات
ما را رسول گفته چو شاگرد کردگار

مفتاح غیب خوانده پیمبر زبان ما
 آن کو کلید فتح همی خواند ذوالفقار
 خاصه چو من که باز خیالم چو پر گشود
 در اوج عرش طایر قدسی کندشکار
 گوید روان سنجر با روح انوری
 کای شهره در سخنوری از خاک سر بر آر
 ممدوح بین و قبضه تیغ جهان گشای
 مداح بین و پایه طبع سخن گذار
 اینزد که گفت والشعرا، گر نبودی
 می بست از چه نکته الا الذین بکار
 ای پادشاه گر چه گدایم ولی ز فضل
 از من دریغ تربیت خسروی مدار
 شمشیر زن پسندی و اینک سزاستی
 اینک زبان بنده چو شمشیر آبدار
 تیغ زبان بکارتر است از زبان تیغ
 کاین را بروزگار اثر و این بروزگار

در قحطی نان در یزد

زمینسان اگر عزیز بود پادشای نان
 بینی شهنشهان جهان را گدای نان (۱۶)
 دیگر نیایدش بنظر افسر شهی
 گر سایه افکند بسر کس همای نان

عاری شود بسی تن خلق از لباس روح
 عریان تن تنور چه گشت از قبای نان
 بهر دعا ز ضعف فرو مانده دست شیخ
 یارب رسان بیایه منبر تو پای نان
 زانسان که شاد عاشق مسکین ز روی یار
 افزون هزار مرتبه خلق از لقای نان
 آن کز غرور حسن نکردی بمن نگاه
 جان اربه تحفه بردمی او را چه جای نان
 اینک بیا ببین که ز بس قحط سوده است
 رخسار نازنین بزمین از برای نان
 افکنده اند نان چو از این بیشتر در آب
 مردم خورند آب کنون از هوای نان
 دارد شباهتی چو بنان قرص آفتاب
 ترسم فرو برندش مردم بجای نان
 آن کز بلای عشق همی شکوه می کند
 گویا نگشته است چو مامبتلای نان
 از من سخن نبود بجز گفتگوی عشق
 بنگر کنون که نیست بجز ماجرای نان
 ویران شود چه شهر و دیاد است ملک یزد
 کز بس در او گران شده نرخ و بهای نان

دادیم آنچه بود و گرفتیم نان طراز
 چیزی دگر نمانده بجز اشتهای نان
 از بهر استغاثهٔ باران دعای هست
 آخر چگونگی است خدارا دعای نان
 تاخر من مه است در این سبزمرغزار
 بادا چو قرص مهر هماره بقای نان

در نثر قلیان (۱۷) و مدح قضایی

کیست آن دارا که در ایوان ز لعلش افسراست
 کیست آن جنگی که در میدان ز سمش مغفراست
 هم سلیمان و اراز یا قوت دیهمش بسر
 هم بر اورنگ زجاجی همچو بلقیس اندراست
 گاه با تاج مرصع شهریار آن را قرین
 در لباس فقر گاهی با گدایان همسر است
 گاه عصای چوبش اندر دست همچو موسی است
 گاه زبان مارش اندر کام چون جادو گراست
 همچو عاشق تلخکام اما مذافش گاه گاه
 بر خلاف عاشقان شیرین ز لعل دلبر است
 گر نه عاشق دود آتش از چهره رواند دل است
 گر نه مفتون آتش عشقش چرا اندر سراسر است (۱۸)
 در مهروزه چو زاهد روز ناسب صائم است
 در شب عشرت چو مطرب تا سحر خنیا گراست

هم بدریایش شناور ماهی سیمین تن است
 هم بکھسارش پر افشان مرغ زرین پیکر است
 گه لبش از لب نهان از شاهدهی زیبا رخ است
 گه در آغوشش عیان دست بقی خوش منظر است
 زبید از مطبوع خاص و عام باشد کز شرف
 هم نفس گه با مهین استاد معنی پرور است
 مرجع خاصان قضایی شهریار ملک نظم
 کز بلندی پایه شعرش ز شعری برتر است

آنکه از آوردن چون او سخندان در وجود
 هفت آبا سالخورد چارمادر دختر است
 گر چه مدح چون منی ذات ترانی لایق است
 گر چه ذکر چون منی نام تورانی درخور است
 تا که اشعار متینت نقش بند خامه است
 تا که ابیات بلندت زیب بخش دفتر است
 روزگار آرایدت کاین بو نو اشش بنده است
 آسمان بنمایدت کاین بو فر اشش چا کر است

در موعظت

الحذر از فریب دهرای دل
 که جان را زمانه سازیهاست
 بنگر آخر به فتنه ضحاک
 که خدا را چه بی نیازیهاست

هم ز افراسیاب ترك پیرس
 كه فلك را چه ترك تازیهاست
 یرده هاهست زیر هر یرده
 آسمان را نهفته بازیهاست

کفر و ایمان

طراز این کفر و ایمانی که بینی
 در این دور از مشایخ یا از اوباش
 نه کفرش کفرونه ایمانش ایمان
 همه اسمی که نا پیداهشماش
 یکی کافر که مؤمن نیست الحمد
 یکی مؤمن که کافر بود ای کاش
 بهر حالی کمال از نقص خوشتر
 خلیل از نیستی نمرود می باش

در هجو

ای خوشا آن نیک بختی کش نباشد عم و خال
 وز نخیل هیچکس نی خار بیند فی رطب
 یارب این عم مرا مرگی که از بیداد او
 آن رسد بر من که بر احمد رسید از بولهب

ای ستیزنده الحذر ز طراز
 عرض گردد هبا و خون هدرت

پدردت را نمی‌شناسم کیست
تاکنم هجو و گویم این قدرت
مادرت را که نازش تو بدوست
همه کس جز پدردت

ای میرزا مخنث زشتی که کرده‌یی
در غیبت طراز سخنهای یاوه یاد
یعنی که گفته‌یی سخنش نیست دلپذیر
بنگر فلك که کار سخن با که او فتاد
دیگر چه خلقتی تو که لذت نمی‌بری
از شعر من کز آن متحرك شود جماد
لرزد زبیم تیغ زبانم بروز هجو
در خاك استخوان کیومرث و کیقباد
القصه پند من بشنو چون زبان نکرد
هر کس به پند ناصح فرزانه گوش داد
درکش زبان زبیم‌وده گفتن که عاقبت
ناموس يك قبیله عبث می‌دهی بیاد

ابیاتی از غزلیات

مگر خدای به‌بخشد و گرنه جرم طراز
پیاپی نرسیده است کش توان بخشید

جویم بهانه هر دم و قاصد فرستمت
معذور دارز آنکه محبت بهانه جوست

* * *

بدوستان چو نویسند دوستان نامه
فلك ز رشك دمامد سر قلم شكند

* * *

نامه و لیکن بسان بال فرشته
رآیت رحمت در او نوشته رسایل

* * *

حجاب حسن و شرم عشق دردی است
که غیر از باده درمانی ندارد

* * *

کشاده است ره ما بخیر و شر هشدار
که این رهی که کنون می روی کدامین است

* * *

عیب مه من ناصح از این در گوید
کز نقص زبان سخن نه یکسر گوید
بهرتر چه از این که پیش عاشق ، معشوق
گوید سخن و همی مکرر گوید

فزل

آنچه معلوم شد از سر خرابات این است
 که علاج غم دیرینه می دیرین است
 باده را عیب نگفتند بجز تلخی طعم
 بی خبر کز کف شیرین دهنان شیرین است
 در خلاص غم عشقم همه یاران بدعا
 متفق گشته و غافل که مرا نفرین است
 من به تخمین چو مهت خواندم و دلگیری از آن
 چه کنم سهو و خطا لازمۀ تخمین است
 نقطۀ عشق بود مرکز پرگار وجود
 آنچه بیرون بود از دایره عقل و دین است
 با فرومایه کجا عیش کند دختر رز
 این عروسی است که او را دو جهان کاین است
 گویی از حسن ازل نکته سر اگشته طراز
 که همه ذکر ملک زمزمۀ تحسین است

فزل

چشم پوشی گرز کار خویشتن	لطف ها بینی زیار خویشتن
غربت مردم بشهر مردم است	من غریبم در دیار خویشتن
با توکاری دارم و درمانده ام	در نماید کس بکار خویشتن
دوش در بزمش که بادا بی رقیب	آزم — دودم اعتبار خویشتن
بار سنگینی است جان در راه عشق	ما سبک کردیم بار خویشتن
خاک کردی گرد راه او طراز	کیمیا بینی غبار خویشتن

و برای حسن ختام ایات بلندی را که در مدح مولای متقیان سروده است
و شهرت خاص و عام دارد یاد می‌کنیم :

ای امیر عرب ای کاینه غیب نمایی
بسر سر افسر سلطان ازل ظل همایی
این نه مدح تو بود پیش خردمند سخندان
که عد و بندی و لشکر کشی و قلعه گشایی
در پس پرده نهان بودی و قومی به ضلالت
حرمت ذات تو نشناخته گفتند خدایی
پس چه گویند ندانم گراز آن طلعت زیبا
پرده برداری و آن گونه که هستی بنمایی
چه مدیح آرمت ای آنکه تو خود عین مدیحی
چه ثنا گویمت ای آنکه تو خود محض ثنایی
سوخت اندر طلبت جان طراز و نرنند دم
من نکویم که تو مطلوب چومن بی سرویایی

* * *

توضیحات

- ۱ - ر.ك : نسخه خطی تذکره میکه، کتابخانه وزیر ی یزد .
- ۲ - متوفی بعد از سال ۱۳۱۳ هجری قمری؛ ر.ك : دانشمندان و سخنسرایان فارس، نوشته آدمیت.
- ۳ - ر.ك : تاریخ تذکره های فارسی، تالیف احمد گلچین معانی، ج ۱، ص ۴۳۸
- ۴ - نسخه خطی ۲۸۱، مجموعه استاد حکمت، متعلق به کتابخانه دانشگاه تهران.
- ۵ - متولد بسال ۱۲۱۵، ر.ك : لغت نامه، حرف «ه»، ص ۱۵۶
- ۶ - البته اشتباه است. شاید این اشتباه به پیروی از سالنامه فرهنگ یزد در سال ۱۳۱۷ شمسی بوده که فوت طراز را سال ۱۲۲۱ ذکر کرده است.
- ۷ - در آن زمان خوشنویسی از هنرهای بی نظیر بود و طراز سرآمد خطاطان بود. بعد از او مرحوم آقا میربهاالدین جندق در یزد به خوشنویسی مشهور بود و همچنین حاجی جناب، سپس میرزا حسن استاد در شکسته هنگامه می کرد و میرزا حسن دیگر هم مشهور بود بکوچک که نسبش به محمد مفیدی می رسید، چه از دودمان مفیدی در یزد زیادند.
- ۸ - برای شرح حال این مرد رجوع کنید به: تاریخ تذکره های فارسی، ج ۱، ص ۳۷۲
- ۹ - این بیت را هم در باره طراز به محمد شاه نسبت داده اند
شعر طراز و خط طراز و خد طراز
این هر سه از عجایب آفاق دیدنیست
- ۱۰ - در مقدمه دیوان طراز موجود در کتابخانه وزیر ی گوینده این بیت را خود طراز دانسته اند.

۱۱- ر.ك: الذریعه، جلد ۹، ص ۸۸۳؛ فرهنگ سخنوران، ص ۴۷۲؛ آتشکده آیتی،

ص ۲۲۲

۱۲- این بیت معروف و بلند از اوست .

در خواب دست مدعی بر زلف جانان دیده‌ام

دیشب من آشفته دل خوابی پریشان دیده‌ام

۱۳- فوت وی را در طراز آباد، که در پشتکوه یزد واقع شده و

آباد کرده خودش بوده است، از بعضی معمرین یزد شنیده‌ام .

۱۴- ر.ك: تاریخ رجال ایران، تألیف مهدی بامداد، ج ۲، ص ۲۲۷

۱۵- ر.ك: ج ۳، فهرست نسخه‌های خطی، احمد منزوی.

۱۶- قصیده کمال را در باره برف بیاد می آورد :

هرگز کسی ندیده بدینسان نشان برف

۱۷- قصیده منوچهری را در باره شمع و مدح عنصری بیاد می آورد:

ای نهاده بر میان فرق جان خویشان

جسم مازنده بجان و جان تو زنده به تن

۱۸- قصیده جیحون را در باره سماور بیاد می آورد و جیحون این

بیت را از او گرفته است :

اگر نه عاشق خویش چراست اندر دل

اگر نه عاشق اشکش چراست در دامن

